



با کاروان عشق در کربلا

کربلا یعنی ره صد ساله را یک شبه طی
کردن و در دامن امام حسین علیه السلام
جان دادن

جمعی از نویسندگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عشق با کاروان در کربلا

کربلا یعنی ره صد ساله را یک شبه طی کردن
و در دامن امام حسین علیه السلام جان دادن

معاونت و پژوهش امیربیان قم



باکاروان عشق در کربلا

به سفارش: اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی
پژوهشگران: عباس رضایی، حسن زارعی، داود شهبابی، هادی دشن، احمد رضا زارعی،
محسن قنبریان، حسین ابراهیمی و رمضانعلی کلاته

ویراستار: علی چراغی

مدیر هنری: محمد صادق صالحی

ناشر: ویراستاران

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان



فهرست

مقدمه || ۱۱

جلسه اول

تبیین جلسات

انگیزه || ۱۷

اقتناع || ۱۹

احساس || ۲۲

میدان آزمایش با محوریت ولی خدا || ۲۲

رفتار || ۲۶

توکل به خدا در عرصه آزمایش‌ها || ۲۹

ذکر مصیبت || ۳۰

جلسه دوم

کربلای اقتصادی

انگیزه || ۳۵

اقتناع || ۳۷

کربلای اقتصادی سخت‌تر از کربلای نظامی || ۳۷

اثر لقمه‌های حرام در کربلا || ۳۸

احساس || ۴۰

اشتغال‌زایی || ۴۱

عدم کیفیت لازم || ۴۱

ایجاد اقتصاد مقاوم چرخه‌ای || ۴۴

کاهش هزینه تولید واحد (اقتصاد مقیاس) || ۴۵



پاسخ به تحریم‌ها || ۴۵

از بین رفتن فرهنگ ایرانی - اسلامی || ۴۶

رفتار || ۴۷

در کسب لقمه حلال تلاش کنیم || ۴۷

نسبت به خرید کالای ایرانی تعصب داشته باشیم: || ۴۸

ذکر مصیبت || ۵۰

جلسه سوم

کربلای علمی

انگیزه || ۵۵

کربلا در عرصه علم || ۵۸

سخن مقام معظم رهبری در عرصه علم || ۵۹

سخن مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم در عرصه علم || ۶۰

اقناع || ۶۰

فضایل جهاد در راه خدا || ۶۰

ارجحیت قلم بر خون شهید || ۶۲

ایرانی مسلمان قهرمان کربلای علمی || ۶۳

العلم سلطان || ۶۴

احساس || ۶۴

آثار کربلای علمی در ظهور || ۶۴

کربلایی شدن در کربلای علمی || ۶۵

شهید فخری زاده || ۶۸

رفتار || ۶۹

افزایش مطالعه و توان علمی در هر سنی و هر صنفی || ۶۹

شهید قچه‌ای || ۷۰

ذکر مصیبت || ۷۱

جلسه چهارم

کربلای جهاد تبیین

انگیزه || ۷۵

اقناع || ۷۶

آرمان‌ها || ۸۰

تحقق اهداف انقلاب‌ها || ۸۲

زمان شاه || ۸۵

حکومت علوی || ۸۶

کشورهای پیشرفته || ۸۷

احساس || ۸۷

آثار تبیین || ۸۷

پیامد عدم تبیین || ۸۸

رفتار || ۹۰

راه: تسلط بر مباحث انقلاب || ۹۰

راهکار: کتاب صعود چهل ساله || ۹۰

ذکر مصیبت || ۹۳

جلسه پنجم

کربلای رسانه‌ای

انگیزه || ۹۷

اقتناع اندیشه || ۹۹

پیوست تحلیلی (کل ارضی کربلا) || ۱۰۵

پرورش احساس || ۱۰۸

رفتارسازی || ۱۱۴

ذکر مصیبت || ۱۱۶

جلسه ششم

کربلای رسانه‌ای

انگیزه || ۱۱۹

امشب بیاید یک رمزگشایی با هم داشته باشیم! || ۱۲۰

اقتناع || ۱۲۱

پرورش احساس || ۱۳۰

بلاهایی که فضای مجازی بر سر ما آورده || ۱۳۳

رفتارسازی || ۱۴۰

راهکارهای عدم وابستگی و مدیریت فرزندان در فضای مجازی || ۱۴۱

راهکار مدیریت زمان در استفاده از فضای مجازی || ۱۴۲

ذکر مصیبت || ۱۴۲

جلسه هفتم

کربلای خانوادگی

انگیزه || ۱۴۷

اقتناع || ۱۴۸

یک اصل مهم || ۱۵۸

جلسه هشتم

کربلای خانوادگی

انگیزه || ۱۶۵

اقتناع || ۱۶۷

لطفات یعنی چه؟ || ۱۶۷

انواع لطفات || ۱۶۹

لطفات کلامی (ابراز احساسات) || ۱۶۹

لطفات رفتاری || ۱۷۳

احساس || ۱۷۵

تا لطیف نباشید چیزی گیرتان نمی‌آید! || ۱۷۵

لطفات قلبی، فهم و درک را بالای برد || ۱۷۶

رفتار || ۱۷۸

دست نوازش بر سر یتیمان کشیدن || ۱۷۸

ذکر خدا در خلوت‌ها || ۱۷۸

همنشینی با علما و امام زمان عجل الله تعالی فرجه || ۱۷۹

اشک بر ابا عبدالله || ۱۷۹

جلسه نهم

کربلای سیاسی

انگیزه || ۱۸۳

اقتناع || ۱۸۴

بصیرت واقعی درست تبیین نشده است! (انواع بصیرت کدامند؟) || ۱۸۴

انواع بصیرت || ۱۸۸

احساس || ۱۹۰

ناامیدی و شکست ۱۰۰ درصدی دشمن || ۱۹۱

بازی نمیخوری، کلاه سرت نمی‌رود || ۱۹۱

یک شبه ره صدساله را پیمودن || ۱۹۲

پیامد || ۱۹۳

رفتار || ۱۹۷

ذکر مصیبت || ۱۹۹

جلسه دهم
کربلای فرهنگی

انگیزه || ۲۰۳

اقناع || ۲۰۴

احساس || ۲۱۲

عضویت در لشکر امام زمان || ۲۱۲

نفاق || ۲۱۴

رفتار || ۲۱۶

مسئولیت پذیری || ۲۱۶

ذکر مصیبت || ۲۱۹

کتابنامه || ۲۲۱

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ
وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ
وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ



مقدمه

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أُمَّرْنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمَوْتُ الْقُلُوبِ؛ هر که در مجلسی بنشیند که در آن یاد ما (اهل بیت) زنده می‌شود، قلبش در روزی که قلب‌ها می‌میرند، نمی‌میرد.»^۱

حضرت امام خامنه‌ای حفظه‌الله می‌فرماید: کار امام حسین علیه السلام در کربلا، با کار جدّ مطهرش حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در بعثت، قابل تشبیه و مقایسه است. قضیه این است. همان‌طور که پیغمبر در آن‌جا، یک تنه با یک دنیا مواجه شد، امام حسین هم در ماجرای کربلا، یک تنه با یک دنیا مواجه بود.^۲

واقعاً آنچه که اسلام ناب شیعی را در ۱۴۰۰ سال گذشته زنده نگه داشته است خون حسین بن علی علیه السلام می‌باشد. خونی که به همراه یاران باوفایش در سرزمین کربلا به دین حیات داد، حسین علیه السلام را تارالله کرد. امام حسین علیه السلام نه تنها زنده‌کننده اسلام ناب شیعی است، بلکه چه بسیار انسان‌هایی که در طول تاریخ به واسطه دم مسیحائی او حیات جاودان گرفتند و به خیل عاشوراییان

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸

۲. بیانات در دیدار جمعی از پاسداران، ۱۳۷۵/۰۹/۲۴

پیوسته‌اند. خاصیت حیات بخشی سیدالشهدا علیه السلام به انسان چنین می‌آموزد که اگر انسان یا جامعه بخواهد زنده بماند و ادامه حیات دهد، لازمه‌اش اتصال دائمی به این منبع لایزال الهی است، و اگر جامعه‌ای از این منبع جدا شود، باید در انتظار نابودی و اضمحلال باشد.

«با کاروان عشق در کربلا» در راستای یکی از فرازهایی که در زیارت امام حسین علیه السلام با عبارات مختلفی ذکر شده، و عاشقان امام حسین علیه السلام با جان و دل آن را تکرار می‌کنند «یا لَیَّتَنی کُنْتُ مَعکم فَأُفَوِّزَ فَوْزاً عَظیماً؛ یا امام علیه السلام ای کاش با شما (در کربلا) بودم و به رستگاری بزرگ می‌رسیدم.»^۱

ای کاش بودم کربلا همراهت ای خون خدا
می‌شد سرم از تن جدا یالیتنا کنامعک

همه عاشقان دوست دارند در کربلا در کنار امام حسین علیه السلام حضور داشته و او را یاری می‌کردند، ولی از کربلای امام حسین علیه السلام که در سال ۶۱ اتفاق افتاده تا الان حدود ۱۳۸۰ سال گذشته است و قصه کربلا تمام شده است، و این فراز، ظاهراً فقط در حدّ یک آرزو می‌باشد.

اما واقعیت چیز دیگری است. مقام معظم رهبری در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در رابطه با حوادث صدر اسلام و همچنین حادثه عاشورا فرمودند: «تاریخ را با قصه اشتباه نکنیم. تاریخ یعنی شرح حال ما در صحنه‌ای دیگر، تاریخ یعنی من و شما؛ یعنی همین‌هایی که امروز اینجا هستیم. پس اگر ما شرح تاریخ را می‌گوییم، هر کداممان باید نگاه کنیم و ببینیم در کدام قسمت داستان قرار گرفته‌ایم؛ بعد ببینیم کسی که مثل ما در این قسمت قرار گرفته بود، آن روز چگونه عمل کرد که ضربه خورد؟ مواظب باشیم آن طور عمل نکنیم.» این جملات یعنی کربلا هنوز هم ادامه دارد در یک قالب دیگر، و در زمان امام دیگر.^۲

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۴

۲. بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، ۱۳۷۵/۳/۲۰

کربلا را می‌توان این چنین معنی کرد: کربلا یعنی صحنه آزمایش؛ کربلا یعنی امتحان مردانگی؛ کربلا یعنی مردان میدان عمل؛ کربلا یعنی ادعا کردن ممنوع؛ کربلا یعنی جدا شدن مرد از نامرد؛ کربلا یعنی همیشه و همه جا خدا را دیدن.

«با کاروان عشق در کربلا» حاوی ده جلسه، سلسله‌وار، با مناسبت محرم است: در جلسه اول به تبیین انواع کربلا پرداخته، جلسه دوم کربلای اقتصادی، جلسه سوم به کربلای علمی، جلسه چهارم کربلای جهاد تبیینی، جلسه پنجم و ششم کربلای رسانه‌ای ۱ و ۲، در جلسه هفتم و هشتم کربلای خانوادگی، جلسه نهم به کربلای سیاسی، و جلسه دهم به کربلای فرهنگی پرداخته است؛ و سعی شده در هر جلسه، آزمایش‌ها و اطلاعاتی که در صحرای کربلا در این ابعاد و انواع بوده را متذکر شده و راهکار برخورد با آن‌ها را هم بیان نماید.

یکی از راهبردهای این کتاب، پرداختن به مباحث جهاد تبیینی و تقویت روحیه امیدواری، و همچنین تعالی خانواده و جمعیت - که امروزه گفتمان بچه‌های جبهه انقلاب است - و این محصول با کمک تیم پژوهشی موسسه تخصصی امیر بیان استان قم، تهیه شده و برای نوشتن این کتاب، آقایان حجج الاسلام: عباس رضایی، حسن زارعی، داود شهابی، هادی دشن، احمد رضا زارعی، محسن قنبریان، حسین ابراهیمی و رمضان علی کلاته، زحمات زیادی کشیده‌اند. همچنین از واحد راهبری محتوای تبلیغی اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی، کمال تشکر و قدردانی را داریم. در پایان، از همه مبلغات و مبلغین عزیز، در ایام محرم، برای همه بزرگواران التماس دعا داریم.

تولید محتوای موسسه تخصصی امیر بیان،

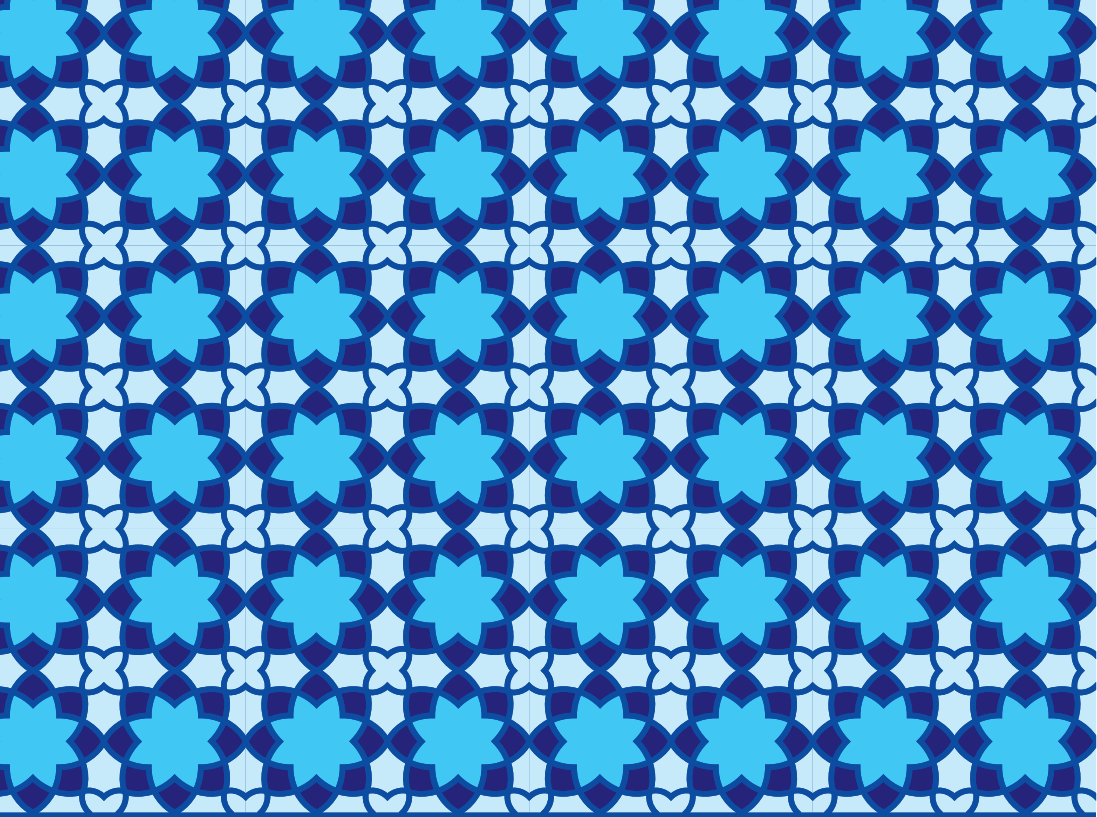
شعبه استان قم

تیرماه ۱۴۰۱

مجموعه حاضر به سفارش «اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی» و با تلاش گروه تولید محتوای امیران بیان (معاونت پژوهش موسسه امیربیان قم) تألیف شده است.

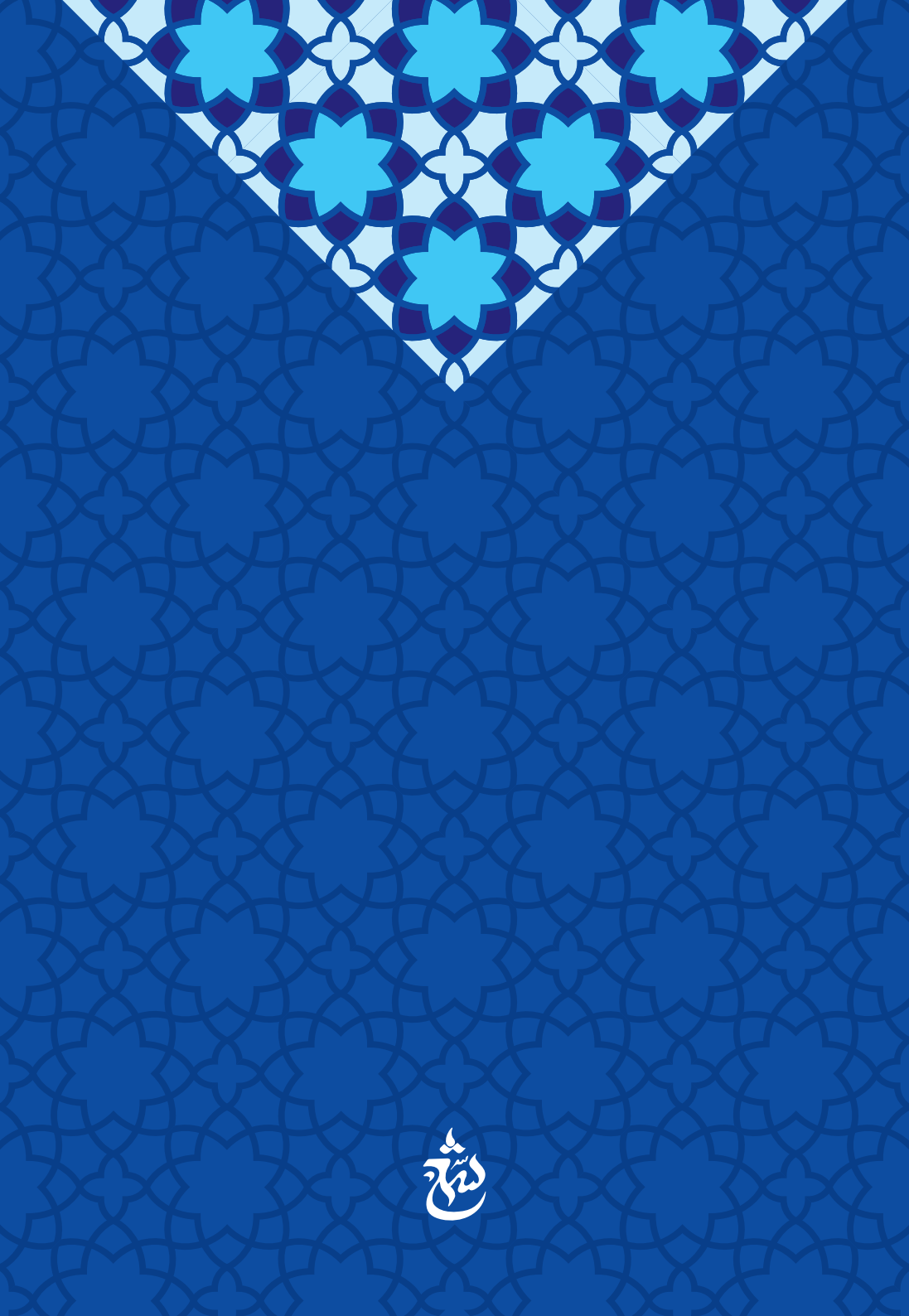
در اینجا از تمام پژوهشگران عزیزی که ما را در تولید این مجموعه گران سنگ یاری کردند، صمیمانه قدردانی می‌کنیم: حجج اسلام عباس رضایی، حسن زارعی، داود شهابی، هادی دشن، احمدرضا زارعی، محسن قنبریان، حسین ابراهیمی و رمضانعلی کلاته.

واحدراهبری محتوای تبلیغی
اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی



جلسه اول

تبیین جلسات



سورة



انگیزه

ز راه آمده از خانه خدا، برگرد
تو را به حیدر کرار، بگذر از کوفه
اگر خودم به تو گفتم بیا، نیا برگرد
برای خاطر خیرالنساء بیا برگرد!

مرحوم «علامه نوری» از عالمان بزرگوار و متقی و معدن علم و فضل، شیخ المشایخ، شیخ جواد نجفی، و او از پدر بزرگوارش عالم متقی، شیخ حسین نجفی نقل می‌کند: «مردی نصرانی در بصره تجارت داشت. سود بسیار از بازرگانی به دست آورد، به طوری که بصره را برای سکونت و تجارت خود مناسب ندید. همکاران و دوستانش برای او نوشتند به بغداد بیا، بصره برای تو سزاوار نیست. ناگزیر اموال خود را گردآورده، به سوی بغداد حرکت کرد تا بتواند به کسب خود ادامه دهد. در راه دزدان به وی حمله کردند و اموالش را چپاول نمودند. تاجر بینوا با دست خالی و پای پیاده خود را به یکی از بادیه نشین‌ها رسانیده و به عنوان مهمان بر آن‌ها وارد و کم‌کم با اهل قبیله مأنوس شد، و در تغییر مکان با آن‌ها همراه، و در کار و شغل زراعت، با آن‌ها همکاری می‌نمود.

پس از مدتی با خود گفت: گویا من بر این مردم تحمیل شده‌ام؛ لذا روزی با جوانان و رفقا، اندیشه خود را به میان گذاشت. به او گفتند: مطمئن باش تو بر ما تحمیل

۱. شاعر: سعید خرازی

نشده‌ای؛ زیرا بودجه روزانه معینی برای خوردن و آشامیدن میهمانان منظور است، و با بود و نبود تو، تغییری در آن داده نمی‌شود؛ آسوده باش. تا این که عده‌ای از آن‌ها قصد زیارت ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ کردند و برای توشه راه، گندم و خرما تهیه کردند. این نصرانی هم شوق زیارت پیدا کرد و گفت: از تنهایی در اینجا خسته می‌شوم، اگر مانعی ندارد مرا هم با خود ببرید تا کمکی برای شما باشم. لذا آن نصرانی را هم با خود بردند. از توشه آن‌ها می‌خورد و مواظب ااث آن‌ها بود تا به نجف اشرف وارد شدند. زیارت کرده سپس عازم کربلا شدند. ایام عاشورا بود، وقتی داخل کربلا شدند، همه کربلا پر از ماتم و شور و گریه بود. کنار صحن منزل کردند و اثاثیه خود را پیش نصرانی گذاشتند و به او گفتند: همین جا بمان تا فردا بعد از ظهر ما نزد تو می‌آییم.

شب عاشورا بود، نصرانی در آنجا ماند. چون مقداری از شب گذشت، دید که سه بزرگوار از حرم خارج شدند، یکی از آن‌ها به دیگری فرمود: نام زائرانی را که در این شهر آمده‌اند در دفتر مخصوص ثبت کن. آن دو نفر جدا شدند و رفتند؛ مدتی گذشت و برگشتند و صورت اسامی را تقدیم آقا نمودند. آقا نگاهی به دفتر کرد و فرمود: هنوز از افراد زائر باقی مانده است. دوباره رفتند و برگشتند و گفتند: کسی باقی نمانده است. آقا فرمود: باز هم لیست کمبود دارد، آن را کامل کنید. برای سومین بار به همه جا مراجعه کردند، برگشتند و گفتند: کسی باقی نمانده است مگر این مرد نصرانی. فرمود: چرا اسم او را ننوشته‌اید؟ «**أَلَيْسَ قَدْ خُلَّ بِسَاحَتِنَا؛** آیا او در حریم ما وارد نشده است؟»^۱ پس آن نصرانی از خواب کفر بیدار شد و نور ایمان در دلش تابید، و خداوند عوض اموال دنیوی، نعمت‌های اخروی به او لطف فرمود.

تا که از جانب معشوق نباشد کششی
کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

موضوع بحث این ده شب را، از یک دعا و آرزوی ویژه نسبت به سیدالشهدا علیه السلام شروع می‌کنم:

اقناع

یکی از فرازهایی که در زیارت امام حسین علیه السلام با عبارات مختلفی ذکر شده و عاشقان امام حسین علیه السلام با جان و دل آن را تکرار می‌کنند، این فراز زیبا و دل‌نشین «یا لیتنی کنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً» است. یا امام حسین علیه السلام ای کاش با شما در کربلا بودم و به رستگاری بزرگ می‌رسیدم!^۱

ای کاش بودم کربلا همراهت ای خون خدا
می‌شد سرم از تن جدا می‌رفت به روی نیزه‌ها^۲

همه عاشقان دوست دارند در کربلا در کنار امام حسین علیه السلام حضور داشته و او را یاری می‌کردند ولی از کربلای امام حسین علیه السلام که در سال ۶۱ اتفاق افتاده تا الآن حدود ۱۳۸۰ سال گذشته است و قصه کربلا تمام شده است، و این فراز، ظاهراً فقط در حد یک آرزو باقی مانده است؛ اما واقعیت چیز دیگری می‌باشد.

مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «تاریخ را با قصه اشتباه نکنیم؛ تاریخ یعنی شرح حال مادر صحنه‌ای دیگر، تاریخ یعنی من و شما؛ یعنی همین‌هایی که امروز اینجا هستیم. پس، اگر ما شرح تاریخ را می‌گوییم، هر کداممان باید نگاه کنیم و ببینیم در کدام قسمت داستان قرار گرفته‌ایم. بعد ببینیم کسی که مثل ما در این قسمت قرار گرفته بود، آن روز چگونه عمل کرد که ضربه خورد؟ مواظب باشیم آن طور عمل نکنیم.^۳ که ضربه بخوریم. این یعنی کربلا هنوز هم ادامه دارد در یک قالب دیگر و در زمان امام دیگر. و تاریخ را برای فردا نوشته‌اند نه برای دیروز.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۴

۲. شاعر: سید مهدی سرخان

۳. بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، ۱۳۷۵/۳/۲۰

و در این میان، کربلا «صرفاً» کلاس تاریخ نیست، بلکه کلاس تاریخ «هم» است. در کربلا عدهٔ زیادی سقوط کردند، و عدهٔ خیلی نیز صعود کردند. برخی قافیه را باختند و برخی با قافلهٔ عشق همراه شدند.

پس کربلا را می‌توان طوری معنی کرد که شرح حال من و شما هم باشد تا سقوط نکنیم؛ کربلا را از طرفی می‌توان این‌طور معنی کرد تا تلنگری برای من و شما باشد: کربلا یعنی صحنهٔ آزمایش؛ کربلا یعنی امتحان مردانگی؛ کربلا یعنی مردان میدان عمل؛ کربلا یعنی ادعای تو خالی ممنوع؛ کربلا یعنی جدا شدن مرد از نامرد؛ از طرفی دیگر می‌توان کربلا را این‌طور معنی کرد که بشارتی برای من و شما باشد: کربلا یعنی ره صدساله را یک‌شبه طی کردن؛ کربلا یعنی در دامن امام حسین علیه السلام جان دادن؛ کربلا یعنی فرصت رشد؛ به تعبیر شهید سلیمانی عزیز، فرصتی که در تهدیدهاست، در فرصت‌ها نیست.

همهٔ این‌ها یعنی کربلا همیشه و همه‌جا خدا را دیدن؛ به تعبیری «**كُلُّ يَوْمٍ عاشورا** و **كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَا**»^۱ به قول سید شهیدان اهل قلم، «شهید آوینی»: «کربلا را تو مپندار که شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نام‌ها، نه؛ کربلا حرم حق است و هیچ‌کس را جز یاران امام حسین علیه السلام راهی به سوی حقیقت نیست.»^۲

این کربلا همیشگی بوده و همیشگی خواهد بود، و محدود به زمان و مکان خاصی نیست. از اول خلقت آدم و هبوط او به زمین کربلا رقم خورد، اما اوجش در سال ۶۱ هجری اتفاق افتاد، و در آینده هم خواهد بود. یعنی برای همهٔ انسان‌ها در همهٔ زمان‌ها و همهٔ مکان‌ها صحنهٔ آزمایش و یاری کردن ولی خدا وجود دارد. همه روزها و همهٔ مکان‌ها، محل امتحان است، و در کارزار امتحان، کربلایی‌ها مشخص می‌شوند.

۱. محمدبن سعید بوسیری (متوفای قرن ۷ هجری) در رثای امام حسین علیه السلام: «**كُلُّ يَوْمٍ وَ كُلُّ اَرْضٍ لِكَرْبَى فِيمَ كَرْبَلَا وَ عاشورا** هر روزی و هر سرزمینی، به خاطر اندوه من بر [مصیبت] آنان، کربلا و عاشورا است.» قصیدهٔ رانیه عبدالحسین اعصم: «کان کُلِّ مکان کربلا لَدُنَّی عینی زمان یوم عاشورا» در نزد من، هر مکانی کربلاست و به چشمم، هر زمان روز عاشورا است.

۲. شهید آوینی، سایت شهید آوینی، <https://b2n.ir/f26790>

امتحان و آزمایش انسان‌ها از سوی خداوند متعال، از سنت‌های الهی است که در واقع، هدف ابتدایی از خلقت انسان هم این دو عنصر بوده است. قرآن کریم می‌فرماید: «**الْم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**»: آیا مردم گمان می‌کنند که با گفتن این که ایمان آوردیم، رها می‌شوند و هرگز مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟^۱ «**وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ**»: ما امت‌هایی را که پیش از آنان بودند، آزمایش کردیم، خدا راستگویان و دروغ‌گویان را کاملاً می‌شناسد.»^۲

مسئله امتحان و آزمایش، از جمله مسائلی است که در قرآن مجید، بر آن زیاد تکیه شده و مطالب مربوط به آن، با تعبیرهای مختلف، مانند «فتنه»، «بلاء»، «تمحیص»، «تمییز» و «امتحان» وارد شده است؛ و با مراجعه به «**المعجم المفهرس**» از طریق این مواد، می‌توان به اهمیت و عنایت قرآن به موضوع امتحان و آزمایش پی برد.

مسئله آزمایش الهی در قرآن، به دو صورت مطرح شده است: گاهی به صورت کلی و این که افراد در تلاطم زندگی، مورد آزمایش قرار می‌گیرند، و محک امتحان، راستگو را از دروغگو جدا می‌کند. گاهی دیگر، به صورت ملموس و عینی، و با بیان سرگذشت امت‌های پیشین - که مورد آزمایش قرار گرفته‌اند - و گروهی رفوزه و گروهی نیز پیروز شده‌اند.

در حقیقت فراز «**يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ**» فقط یک شعار و آرزو نیست، بلکه می‌توان آن را به میدان عمل رساند و کربلایی شد. می‌توان در هر زمان به ندای امام حسین علیه السلام زمان لبیک گفت و به فوز عظیم رسید. می‌توان کربلایی شد و همراه کاروان عشق قرار گرفت.

باید ببینیم در هر زمان و مکان، کربلای ما چیست؟ میدان آزمایش ما کجاست؟ آیا در این میدان، همراه کاروان عشق قرار می‌گیریم یا در مقابل آن؟

۱. عنکبوت، ۲.

۲. عنکبوت، ۲.

شخصی به امیرمؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: «آیا امکان دارد خداوند ما را امتحان نکند؟!» حضرت در جواب فرمودند: «لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ؛ کسی نیست مگر این که مشمول امتحان است.» امتحانات زندگی متنوع و متعدد است، و با پس دادن یک امتحان، نمی توان گفت که دیگر امتحانی نخواهیم داشت.

احساس

میدان آزمایش با محوریت ولی خدا

هر انسانی در معرض آزمایش قرار می گیرد؛ چه در زمینه فردی و چه در زمینه اجتماعی. برخی از این آزمایش ها، سرنوشت ساز است؛ به تعبیری کربلاست. مخصوصاً آزمایشی که محوریت آن امتحان ولی خداست، که نتیجه آن آزمایش، مردم سه دسته می شود:

۱. گروهی که در آن آزمایش با نمره عالی قبول می شوند و برای همیشه سعادت مند و سرفراز می شوند، و به تعبیری کربلایی می شوند. همانند زهیر بن قین؛ و حر بن یزید ریاحی.

جوانی بود با کله ای پر از باد. لات های محله کلی از او حساب می بردند. برای خودش زورمندی شده بود. یک روز مادر سیدحمید، ایشان را از خانه بیرون انداخت و گفت: برو که دیگر پسر من نیستی؛ خسته شدم از بس جواب کارهایت

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹۳. همچنین در روایت نقل شده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَوْمَ الْأَضْحَاءِ أَبْكُم حَيْثُ أَنْ يَصِيحَ وَلَا يَنْقَمَ قَالُوا كَلْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ أَمْحُيُونَ أَنْ تَكُونُوا كَالْحَمِيرِ الضَّالِّهِ الْأَمْحُيُونَ أَنْ تَكُونُوا أَضْحَابَ الْكُفَّارَاتِ وَالَّذِي تَنْفَسِي بِيَدِهِ إِنْ الرَّجُلُ لَتَكُونَ لَهُ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ مَا يَبْلُغُهَا بِشَىءٍ مِنْ عَمَلِهِ وَلَكِنْ بِالصَّبْرِ عَلَى الْبَلَاءِ وَعَظِيمِ الْحَزَنِ لِعَظِيمِ الْبَلَاءِ وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا ابْتَدَأَ بِعَظِيمِ الْبَلَاءِ فَإِنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَاءُ وَإِنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ وَقَالَ لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ خَالَتَهُ فِي الشُّعْمِ مَا أَحَبَّ أَنْ يَغَارِقَ الشُّعْمَ أَبَدًا»؛ روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: کدام یک از شما دوست دارد که سلامت باشد و مریض نشود؟ عرض کردند: یا رسول الله همه ما چنین هستیم. فرمود: آیا می خواهید مانند خران گم شده باشید؟ آیا دوست ندارید که به واسطه بلاها، گناهان شما برطرف شود و بلاها، کفاره گناهان شما باشد؟ قسم به خدایی که جان من به دست قدرت اوست، برای شخص درجاتی در بهشت هست که به آن نخواهد رسید مگر به صبر بر بلا، و جزای بزرگ در مقابل بلای بزرگ است. به درستی که خداوند متعال چون بنده را دوست دارد، او را مبتلا می کند به بلای بزرگ؛ پس اگر راضی شد، خدا از او راضی است و اگر به غضب آمد و ناراحت شد، خدا بر او غضب خواهد کرد. (ارشاد القلوب: ۴۲/۱)

را دادم. همه همسایه‌ها هم از دستش کلافه شده بودند. تا اینکه برادرش شهید شد و حمید هم تحت تأثیر پیکر برادر. روزی راننده کامیونی به او می‌گوید: حمید! تو نمی‌خواهی آدم شوی؟! بیا با من جبهه برویم، حمید می‌گوید: آنجا من را با این سابقه راه نمی‌دهند. راننده به حمید می‌گوید: تو بیا و ناراحت نباش.

سید حمید میرافضلی مدتی بعد به شهر رفسنجان برمی‌گردد؛ اولین جا هم پیش دوستانش می‌رود که سر کوچه ایستاده بودند. می‌گوید: بچه‌ها! من جبهه می‌روم! شماها هم بیائید! می‌گوید: بچه‌ها خاک بر سر من و شماها! یا شویم برویم، ناموسمان در خطر است. در خانه هم از مادر حلالیت طلبید و خدا حافظی کرد و رفت. به جبهه که رسید، کفش‌هایش را به یکی داد و دیگر در جبهه کسی او را با کفش ندید. می‌گفت: اینجا جایی است که خون شهدایمان ریخته شده است. معروف شد به «سید پا برهنه». آن قدر ماند تا آخر با شهید همت، دو نفری سوار موتور، هدف قرار گرفتند و پیش سیدالشهدا رفتند.^۱

۲. گروهی نیز مردود شده و برای ابد دچار ذلت و بیچارگی گشته‌اند. «عبیدالله بن حر جعفی»،^۲ از گروه کسانی است که تا در بهشت رفت، ولی به واسطه ندانستن شناخت و معرفت نسبت به امام و ندای امام، و همچنین به خاطر دل بستن به دنیا، راه را گم کرد و امام خود را تنها گذاشت.

وقتی پیک امام را جواب نداد، امام شخصاً به سراغ او رفت. بعد از کلی صحبت و دلیل، باز نیامد. می‌گفت: حاضرم اسبم را به شما بدهم، اما... حضرت فرمود: «نیازی نیست، ما خودت را می‌خواهیم. امام خودش را می‌خواست. عرض کرد:

۱. پا برهنه در وادی مقدس، نویسنده و ناشر: گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، ص ۱۱۳-۱۱۱ و ص ۱۱۷

۲. شیخ مفید در ارشاد در خصوص زندگی عبیدالله بن حر جعفی نوشته است: عبیدالله حر جعفی هنگام قیام مختار به لشکر او پیوست و با ابراهیم بن اشتر، به جنگ ابن زیاد رفت، ولی بعد از وقایع بسیار و به واسطه دل بستگی به مال دنیا، بر مختار شورید و عهد خود را شکست و بعد از چپاول اطراف کوفه، به بصره نزد مصعب بن زبیر گریخت، ولی بعدها نیز به این عمل خود دوری از لشکر مختار تاسف می‌خورد. عبیدالله بن حر جعفی سرانجام در نبرد ی علیّه مصعب که به شکست او انجامید، به واسطه ترس از اسارت، خود را به فرات انداخت و غرق کرد.

«اسب و شمشیر» را به شما می‌بخشم و شما مرا از این کار معاف کنید. فرمود: اگر خودت را به ما نمی‌سپاری، ما احتیاجی به مال تو نداریم. ای عیب‌الله بن حر! ما برای اسب و شمشیر تو نیامده‌ایم. آمده‌ایم یاری‌ات را بخواهیم. حال که از جان خود دریغ می‌ورزی، هیچ نیازی به اموال تو نداریم.^۱

اگر برای یاری امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَعَدَ اللَّهُ حاضر نیستم یک سیلی بخورم، اگر برای یاری امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَعَدَ اللَّهُ حاضر نیستم امر به معروف کنم و جلوی منگرا بگیرم، اگر برای یاری امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَعَدَ اللَّهُ حاضر نیستم در کاسبی‌ام دست از کلک بردارم، اگر برای یاری امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَعَدَ اللَّهُ حاضر نیستم در محل کارم، کار ارباب رجوع را به خوبی انجام بدهم و بی‌خود کارش را به امروز و فردا نندازم، به کار امام زمانم نمی‌آیم. حتی اگر میلیون میلیون خرج کنم و... چیزی که امام از من می‌خواهد پول و ماشین و خانه و مال و اموال نیست. امام، خود من را می‌خواهد، معلم را می‌خواهد، قدم در راستای تشکیل نظام اسلامی را می‌خواهد. امتحانی که خدا برای ما قرار داده این است و شکی در آن نیست. سنت‌های الهی غیرقابل تغییر و تبدیل است: **«وَلَنْ نَّجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»**؛ ابدأ در سنت خدا تغییری پیدا نمی‌کنی.^۲

۳. گروه سوم هم بی‌طرف‌ها هستند، اما در واقع معمولاً مردودی‌ها، پیاده نظام می‌شوند و در زمره آن‌ها نیز حساب می‌شوند؛ چراکه اگر به ندای امام پاسخ داده نشود، به ناچار به ندای یزید پاسخ داده می‌شود. خدا در قرآن می‌فرماید: **«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»**؛ یعنی یا باید به ندای امام پاسخ داده شود، که نتیجه‌اش می‌شود: **«يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»**؛ و اگر به ندای یزید گوش داده شود: **«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»** که نتیجه‌اش می‌شود **«يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»**؛^۳ یعنی بردن امام به مسلخ و قتلگاه. و قسمت سومی وجود ندارد، هرکس ادعا کند، در

۱. موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۷

۲. فتح، ۲۳

۳. خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آن‌ها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد، (اما کسانی که کافر شدند، اولیای آن‌ها، طاغوت‌ها هستند، که آن‌ها را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند. (البقره، ۲۵۷)

اصل، در لشگریزید جای دارد.

«عبدالله بن زباح قاضی» می‌گوید: مرد نابینائی را دیدم، دلیل نابینایی اش را پرسیدم، گفت: من از آن‌ها بودم که به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم و با نه نفر رفیق بودم، اما نیزه به کار نبردم و شمشیر نزدم و تیری نینداختم؛ وقتی آن حضرت را شهید کردند و به خانه خود برگشتم و نماز عشا به جا آوردم و خوابیدم، در خواب دیدم که مردی نزد من آمد و گفت: بیا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تو را می‌طلبد، گفتم: با او چه کار دارم؟ جواب مرا نشنید، گریبان مرا کشید و به خدمت آن حضرت برد. ناگاه دیدم که حضرت در صحرائی محزون و غمگین نشسته است، و آستین‌های خود را بالا زده، و ملکی بر بالای سرش ایستاده است و شمشیری از آتش در دست دارد؛ آن نه نفر که رفیق من بودند ایشان را به قتل می‌رساند، و آن شمشیر را به هر یک از ایشان که می‌زند، آتش در او می‌افتد و می‌سوزد و باز زنده می‌شود و بار دیگر ایشان را به قتل می‌رساند. من وقتی آن حالت را مشاهده کردم، به حالت دوزانو درآمدم و گفتم: «السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» جواب سلام من را نداد و سر در زیر انداخت و گفت: ای دشمن خدا، هتک حرمت من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی.

گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شمشیری نزدم و نیزه به کار نبردم و تیر نیانداختم؛ حضرت فرمود: راست گفتی، ولیکن در میان لشکر آن‌ها بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد کردی؛ نزدیک من بیا. چون نزدیک رفتم، دیدم طشتی پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته است، پس فرمود: این خون فرزند من حسین است، و از آن خون، دو میل در دیده‌های من کشید، وقتی بیدار شدم نابینا بودم.^۱

امروزه نیز امتحان‌های زیادی در عرصه فردی و اجتماعی با محوریت ولی خدا وجود دارد. هر امتحانی که یک طرف آن نظام جمهوری اسلامی است، همان نظامی که شهید سلیمانی به آن حرم می‌گوید، آن امتحان امتحان سرنوشت‌ساز

۱. لاهوت، ترجمه میرابوطالبی، ص ۱۶۲

است. آیا جزء مردودی‌ها هستیم یا قبولی‌ها یا بی‌طرف‌ها.

رفتار

لیست کردن صحنه‌های آزمایش و عمل به وظیفه (کربلایت را پیدا کن)

اجازه بدهید یک بار دیگر در این شب اول محرم، کربلا را معنی کنیم؛ کربلا یعنی صحنه آزمایش، کربلا یعنی امتحان مردانگی؛ کربلا یعنی جدا شدن مرد از نامرد؛ کربلا یعنی ره صد ساله را یک شبه طی کردن؛ کربلا یعنی در دامن امام حسین علیه السلام جان دادن. یکی از کارهایی که همین شب اول ماه محرم لازم است انجام دهیم، این است که صحنه‌های آزمایش خود را لیست کنیم. کربلای خود را پیدا کنیم. محرم بهترین زمان کمک گرفتن از امام حسین علیه السلام برای سربلندی از آزمایش است. محرم، بهترین زمانی است که می‌توانیم با کاروان ابا عبدالله الحسین علیه السلام همراه شویم، یک عمر التماس داشتیم «یا لیتنی کنْتُ مَعَكُمْ» الآن بهترین موقع است. و در همین ماه محرم می‌توانیم راه امام حسین را پیدا کنیم و راه صدساله را یک شبه طی کنیم و وارد خیل شهدا شویم.

وقتی استاد، شاگرد خود را مورد آزمایش قرار می‌دهد، هیچ‌گاه پاسخ سؤالات را به او نمی‌گوید، بلکه رسیدن به جواب را به عهده شاگرد می‌گذارد، و اوست که با آمادگی قبلی می‌تواند پاسخ یکایک پرسش‌ها را بگوید. اگر شاگرد آمادگی نداشته باشد، قطعاً از عهده پاسخگویی برنخواهد آمد. انسان هم اگر این آمادگی را در خود به وجود نیاورد، بی‌شک از امتحان‌ها و ابتلائات سربلند بیرون نخواهد آمد.^۱ خداوند برای هرکس طبق ظرفیت و صلاح او، صحنه‌های آزمایش قرار داده است.

حدیث قدسی است که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَمْ يَصْلُحْ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْفَقْرِ وَ لَوْ أَعْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلُحْ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالْغِنَى وَ لَوْ أَفْقَرْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ؛ چنانکه پاره‌ای از بندگان مؤمن سلامتی ایمانشان صرفاً با غنی است

۱. معراج روح در مکتب اهل بیت علیهم السلام، ص ۱۹

به طوری که اگر فقیر شوند ایمانشان فاسد می شود. «وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالسُّمِّ وَ لَوْ صَحَّحْتُ جِسْمَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ؛ یا بعضی دیگر هستند که سلامتی ایمان آنها فقط با ابتلاء به بیماری تأمین گشته، لذا اگر جسمشان سالم شود فاسد الایمان می شوند.» «وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ لَا يَصْلُحُ إِيمَانُهُ إِلَّا بِالصِّحَّةِ وَ لَوْ أَشَقَمْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ؛ و به عکس جمعی از اهل ایمان می باشند که تنها در صورت صحیح المزاج بودن ایمانشان سالم می ماند از این رو اگر آن ها را مبتلا به بیماری کنم ایمانشان فاسد می گردد، إِنْ أُدْبِرَ عِبَادِي بِعِلْمِي يَقُولُوبِهِمْ فَإِنِّي عَلِيمٌ حَسْبِي؛^۱ بنابراین با علم به قلوب و دل های بندگان بین ایشان تدبیر می کنم چه آن که من عالم و خبیر هستم.

برای اینکه انسان، اولاً بودن خود در جلسه امتحان الهی را فراموش نکند و ثانیاً در مسیر تکامل مداوم، جهش های تکاملی نیز داشته باشد، گاه امتحان های بزرگی از او گرفته می شود. پس، همان گونه که مرگ عزیزان، فقر، مریضی، نقص عضو و امثال این امور، امتحان خدا هستند، زنده بودن عزیزان، ثروت، سلامتی، داشتن اعضای سالم و امثال آن ها نیز امتحان الهی اند. و چه بسا کسانی که در امتحانات قسم دوم مردود می شوند، تعدادشان بیشتر از کسانی باشد که در امتحانات قسم اول مردود می شوند. در امتحانات قسم اول، بسیاری از افراد متوجه خدا شده و از او مدد می جویند، ولی در قسم دوم کمتر کسی هست که خدا را یاد کرده و شکر نعمت او کند. لذا خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾؛ و عده کمی از بندگان من شکرگزارند.^۲

رفقا، عزیزان و سروران و عزاداران سیدالشهدا علیهم السلام تاج سر خلائق و ملائک، این آزمایش ها، خود، باعث ترقی و رشد ما می شود. خداوند می خواهد با آزمایش، دست ما را بگیرد نه مچ ما را. خب چه کار کنیم؟ یکی از بهترین راه هایی که در

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲

۲. سیأ، ۱۳

این مسیر به ذهن انسان می‌رسد، این‌که آن بزنگاه‌ها و آزمایش‌ها و کربلاهای خودت را لیست کنی و بنویسی؛ و جلوی چشم خودت قرار دهی.

گاهی امتحان و کربلای ما در نقص‌هاست، مثل فقر و مشکلات اقتصادی و... گاهی در دارایی‌هاست، مثل شهرت، مقام، جمال و زیبایی و پولداری. گاهی انسان‌ها در امتحان دارایی‌ها مردود می‌شوند و به‌جای اینکه این نعمت‌ها را در راه درست و حلال خود صرف کنند، در راه خطا و غلط صرف می‌کنند. اما برخی در این میدان سربلند بیرون می‌آیند. مثل شهید «حبیب بدوی» که همه چیز داشت.^۱ وضع مالی‌اش خوب بود. به‌گفته دوستانش میلیاردی بود، دنیا به او رو آورد، ولی او خیلی به دنیا میدان نداد و سوریه رفت و شهید شد. و از این نعمت در راه غلط استفاده نکرد و در این کربلا پیروز شد. دوستش می‌گوید: وقتی آخرین بار می‌خواست برود، به او گفتم: «تو که داری می‌روی و احتمالاً شهید می‌شوی؛ بعد از تو سوالی که از من می‌پرسند این است: تو که این همه دنیا را داری چرا می‌روی؟ من چه پاسخی بدهم؟» او گفت: «من دنیا را دیدم. انتهای این دنیا هیچ چیز نیست.»^۲

ابی نیز از فرزندان نجاشی، پادشاه حبشه بوده است.^۳ او را در دوران کودکی خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آوردند. او به اسلام رغبت نشان داد و مسلمان شد. پس از آن تحت تربیت و توجه پیامبر اسلام قرار گرفت.^۴ ابی نیز پس از مسلمان شدن، برای دیدار رسول گرامی اسلام از حبشه به مدینه آمد و در آنجا برای همیشه اقامت گزید. پس از مرگ نجاشی، مردم حبشه به مدینه آمدند تا تنها بازمانده او (ابی) را برای نصب پادشاهی به حبشه ببرند، ولی او گفت: یک ساعت در خدمت

۱. از اهالی شهر اهواز بود.

۲. خبرگزاری تسنیم، <https://b2n.ir/x10332>.

۳. الکامل فی اللغة و الادب، ج ۳، ص ۲۰۷.

۴. الکامل فی اللغة و الادب، ج ۳، ص ۲۰۷؛ ابصار العین، ص ۹۷.

رسول‌الله بودن برایم از یک عمر پادشاهی شما و حبشه برتر است.^۱

«نصر» نیز وقتی پدرش از یاران امام علی علیه السلام و پس از آن حضرت از علاقه‌مندان اباعبدالله الحسین علیه السلام بود. او از مدینه، امام را تا کربلا همراهی کرده است. این فرزند خلف «ابی‌نزر» همان روحیه پدر را داشت و در پاسخ امام حسین علیه السلام - هنگامی که به او اجازه بازگشت دادند و بقیه یاران بیعت را از او برداشتند- این‌گونه بیان کرد: «نه، به خدا، هرگز و هرگز... اگر رفتنی بودیم به اینجا نمی‌آمدیم.» شاید منظورش این بود که اگر عافیت طلب بودم، آن زمان که پدرم را برای پادشاهی خواندند به حبشه بازگشته بودم.

برای لیستی که آماده کردید باید خلوت‌هایی داشته باشید تا بتوانید برای آن‌ها خوب برنامه‌ریزی کنید

خوشا به حال کسانی که شب، موقع خواب، دقایقی را از همه چیز جدا شده و به خلوت می‌پردازند. و در واقع با خدای خودشان خلوت می‌کنند. یکی از مهم‌ترین مباحثی که باید در خلوت‌هایت به آن توجه داشته باشی، گذرا بودن حوادث این جهان و سختی‌ها و مشکلاتش، و این که این جهان گذرگاهی بیش نیست، و در واقع تأمل در این آیه **«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»**؛ ما از آن خدا هستیم و به سوی خدا بازمی‌گردیم^۲ آمده است.

توکل به خدا در عرصه آزمایش‌ها

در صحنه‌های آزمایش، حتماً باید به وعده الهی امیدوار باشیم و بر خدا توکل کنیم، و بدانیم خدا به بهترین وجه به وعده‌های خودش عمل می‌کند. گاهی ما فکر می‌کنیم به بن‌بست رسیدیم و دست از حرکت برمی‌داریم، ولی خداوند از ما حرکت همراه با توکل می‌خواهد. شهید حسن باقری خیلی اهل توکل بود و نتیجه آن را در اقدام عملی همراه با توکل می‌دانست.

۱. ذخیره الدارین، ص ۱۱۲

۲. بقره، ۱۵۶

ده روز پیش گفته بود جزیره را شناسایی کنند، ولی خبری نبود. مدام می‌گفتند: جریان آب تند است، نمی‌شود رد شد. گرداب که شود، همه چیز را درون خودش می‌کشد. عصبانی بود و می‌گفت: حُب چه بکنیم؟ می‌خواهید برویم سراغ خدا. بگوئیم خدایا آب را نگه دار؟ شاید خدا روز قیامت جلویت را گرفت، پرسید تو آمدی؟ اگر می‌آمدی، کمکت می‌کردم. آن وقت چه جواب می‌دهی؟ همیشه عقلی بحث نکنید. تو بفرست، شاید خدا کمک کرد.^۱ شهید سلیمانی می‌فرمود: از ابتدا که وارد جنگ شدم دو ابزار مهم در کوله پشتی‌ام بود: ۱- خلوص، ۲- توکل. همیشه با این دو، خودم را آماده خدمت کرده‌ام.^۲

ذکر مصیبت

به بازار عمل، بادست خالی من و مهر تو یا مولی الموالی
بدم، اما شما را دوست دارم همین باشد مدال افتخارم

ای عاشقان ابا عبدالله! اجازه بدهید با یک سؤال روضه امشب را شروع کنم. هنوز امام و کاروان به کربلا نرسیدند، شما برای چه آمدید؟ شاید آمدید با مژه‌هایتان خارهای مگیلان را جارو کنید که کمتر پای بچه‌های ابا عبدالله را اذیت کند! امشب، شب عزیزی است که پیامبر فرمود: «گریه بر ایشان نشانه ایمان است.»

جلسه اول

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِيرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«شیخ صدوق» روایتی در امالی نقل می‌کند که روزی امیرالمؤمنین عليه السلام به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ لَتُحِبُّ عَقِيلًا»، آیا شما عقیل را دوست دارید؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: إِي وَاللَّهِ! به خدا قسم، عقیل را دوست دارم. سپس فرمود: إِنِّي لِأَحِبُّهُ حُبِّينِ، حُبًّا لَهُ وَ حُبًّا لِحُبِّ أَبِي طَالِبٍ لَهُ؛ من دو محبت به عقیل دارم. یکی اینکه خود عقیل را دوست دارم و دیگر این که عقیل، محبوب پدرش

۱. فرزانه مردی، یادگاران، ج ۴، چاپ پنجم، خاطره شماره ۶۲، نشر روایت فتح.

۲. به نقل از سردار فتح‌الله جعفری بنیانگذار یگان زرهی سپاه حاج قاسم سلیمانی، خبر آنلاین، khabaronline.ir/

که به او دروغ گفته شده، رأیی ندارد. اسپس، مسلم را کشتند و سراز تنش جدا کردند و سرش را به دمشق نزد یزید فرستادند.

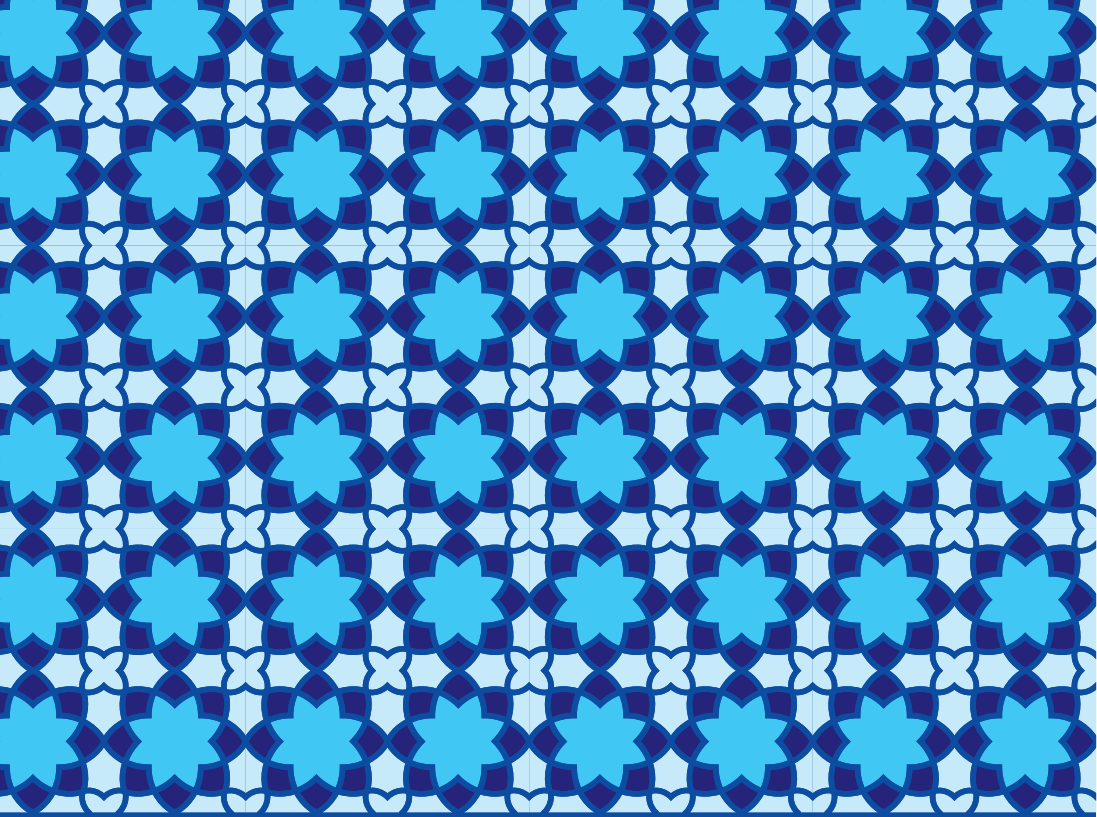
در تاریخ دربارهٔ مسلم آمده است که «وَهَذَا أَوَّلُ قَتِيلٍ صَلَبَتْ جُثَّتُهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَأَوَّلُ رَأْسٍ جُلِّ مِّنْ رُّؤُوسِهِمْ إِلَى دِمَشْقَ»؛ مسلم اولین شهیدی بود که جسدش به صلیب کشیده شد، و سرش اولین سری بود که از بنی هاشم به دمشق فرستاده شد.^۲

این اهل کوفه رشتۀ پیمان بریده‌اند
 شمشیرهای خویش به رویت کشیده‌اند
 اینجا مدینه نیست ولی شهر کینه است
 اینجا سقیفه دگری آفریده‌اند
 در تار و پودشان نمک سفرۀ علی‌ست
 اما برای قتل تو سبقت گزیده‌اند
 کوفه می‌اکه قافلۀ سمّ اسب‌ها
 در انتظار پیکر از هم دریده‌اند
 لعنت به چشم‌های حریص و مریضشان
 انگار گوشواره و معجر ندیده‌اند!^۳

۱. الارشاد شیخ مفید، ج ۲، صص ۵۹ و ۶۰

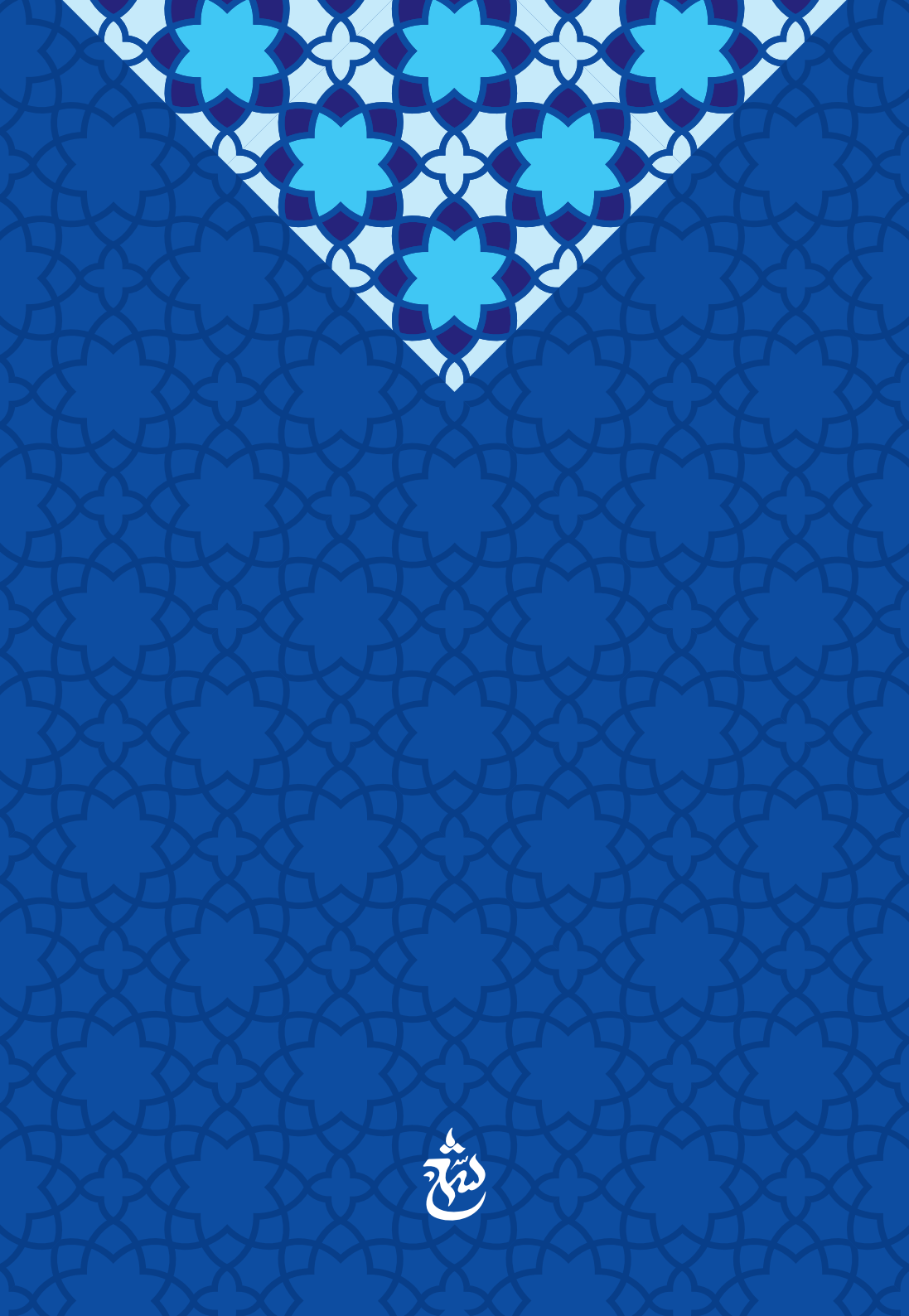
۲. مروج الذهب مسعودی، ج ۳، ص ۶۰

۳. شاعر: احسان محسنی‌فر



جلسه دوم

کربلای اقتصادی



سنة



انگیزه

امروز سخن خود را با آیات اول سوره عنکبوت (آیات ۲ و ۳) شروع می‌کنم که ارتباط زیادی با بحث ما دارد و به گونه‌ای خمیرمایه سخن این ده شب می‌باشد. جا دارد این دو آیه را حفظ داشته باشیم و در این ایام زمزمه کنیم: ﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتَّزَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛ آیا مردم گمان کردند که چون گفتند: ایمان آوردیم، رها می‌شوند و دیگر مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟! ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾؛ درحالی‌که بدون تردید کسانی را که پیش از ایشان بودند آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راست گفتند مشخص کند، و دروغگویان را (نیز) معلوم نماید.

کلمه «فتنه» به معنای گداختن طلا برای جدا کردن ناخالصی‌های آن است، و چون در حوادث و سختی‌ها، جوهره انسان از شعارهای دروغین جدا می‌شود، حوادث و آزمایش‌ها را «فتنه» می‌گویند. این آزمایش در کربلا اتفاق افتاد و تعداد کمی کربلایی شدند و بقیه یا یزیدی شدند یا در زمره یزیدیان قرار گرفتند.

کربلا را در جلسه اول معنی کردیم؛ کربلا یعنی صحنه آزمایش؛ کربلا یعنی امتحان مردانگی؛ کربلا یعنی مردان میدان عمل؛ کربلا یعنی ادعای تو خالی ممنوع؛ کربلا یعنی جدا شدن مرد از نامرد؛ کربلا یعنی ره صدساله را یک‌شبه طی کردن؛ کربلا

یعنی در دامن امام حسین علیه السلام جان دادن؛ کربلا یعنی فرصت رشد. به تعبیر شهید سلیمانی، فرصتی که در تهدیدهاست در فرصت‌ها نیست. همه این‌ها یعنی کربلا همیشه و همه جا خدا را دیدن؛ به تعبیری «**كُلَّ يَوْمٍ عَاشُورًا وَكُلَّ أَرْضٍ كَرْبَلًا**» یک صحنه آزمایش و یک کربلا کربلای نظامی است. کربلای نظامی، یعنی میدان جنگ، جایی که پای جان در میان است.

یک بُعد از کربلای امام حسین علیه السلام بحث گذشتن از جان در میدان جنگ بود. هشت سال دفاع مقدس کربلای نظامی بود. صحنه آزمایش گذشتن از جان بود. برخی کربلایی شدند و برخی در این میدان شرکت نکردند. به تعبیر شهید بزرگوار شهید چمران، وقتی که شیپور جنگ نواخته می‌شود، شناخت مرد از نامرد آسان می‌شود! پس ای شیپورچی، به صدا درآور! خوش به حال خانواده‌های شهدا که در این کربلا فرزندان‌شان را با کاروان عشق همراه کردند. خوش به سعادت شهدا که به این فراز «**يَا لَيْتِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا**» جامه عمل پوشاندند.

در کربلای ایران طبق یکی از آمارها، تعداد شهدای عزیز ما حدود ۲۱۰ هزار نفر محاسبه شده است که اگر این عدد را تقسیم بر تعداد روزهای هشت سال دفاع مقدس کنیم (۸ تا ۳۶۵ روز = ۲۹۲۰) یعنی ۲۱۰ هزار بر ۲۹۲۰ تقسیم شود، تقریباً عدد ۷۲ به دست می‌آید؛ به تعبیری ما در ۸ سال دفاع مقدس، هر روز ۷۲ شهید دادیم. هر روز در این هشت سال یک کربلا داشتیم با هفتاد و دو شهید کربلایی. الآن هم این کربلا برای شهدای مدافع حرم اتفاق افتاد، و آن‌ها در سوریه کربلایی شدند.

در این جلسه می‌خواهیم بگوییم صحنه آزمایش، مبارزه، جنگ و جهاد فقط در عرصه نظامی نیست؛ مقام معظم رهبری در بیانات خود، در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «جهاد هم فقط به معنای حضور در میدان جنگ نیست؛ زیرا هرگونه تلاش در مقابله با دشمن، می‌تواند جهاد تلقی شود. البته بعضی ممکن است کاری انجام دهند و زحمت هم بکشند و

از آن، تعبیر به جهاد کنند. اما این تعبیر، درست نیست. چون یک شرط جهاد، این است که در مقابله با دشمن باشد. این مقابله، یک وقت در میدان جنگ مسلحانه است که جهاد رزمی نام دارد؛ یک وقت در میدان سیاست است که جهاد سیاسی نامیده می‌شود؛ یک وقت هم در میدان مسائل فرهنگی است که به جهاد فرهنگی تعبیر می‌شود، و یک وقت در میدان سازندگی است که به آن جهاد سازندگی اطلاق می‌گردد. البته جهاد، با عنوان‌های دیگر و در میدان‌های دیگر هم هست. پس، شرط اول جهاد این است که در آن، تلاش و کوشش باشد و شرط دومش این‌که، در مقابل دشمن صورت گیرد.^۱

در عرصه اقتصاد نیز کربلا و میدان آزمایش وجود دارد. در این عرصه هم مردان و نامردانی وجود دارند، چه بسا برخی در کربلای نظامی از میدان آزمایش جان سالم به در می‌برند، اما در کربلای اقتصادی قافیه را می‌بازند. به فرموده امام صادق علیه السلام برخی از مواقع، کربلای اقتصادی سخت‌تر از کربلای نظامی است.

اقناع

کربلای اقتصادی سخت‌تر از کربلای نظامی

هزینه زندگی امام صادق علیه السلام زیاد شده بود؛ امام به فکر افتاد از طریق تجارت، منافی به دست آورد تا جواب مخارج خانه را بدهد. هزار دینار سرمایه فراهم کرد و به غلام خویش که مصادف نام داشت، فرمود: این هزار دینار را بگیر و آماده مسافرت به مصر باش. مصادف رفت و با آن پول نوع متاعی که معمولاً به مصر حمل می‌شود را خرید، و با کاروانی از تجار که همه از این نوع متاع حمل کرده بودند، به طرف مصر حرکت کرد.

همین که نزدیک مصر رسیدند، قافله دیگری از تجار که از مصر خارج شده بود، به آن‌ها برخورد کردند و اوضاع شهر را از یکدیگر پرسیدند، و معلوم شد متاعی

۱. بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، ۲۰ خرداد ۱۳۷۵، دسترسی در: <https://khl.ink/f/4790>.

که مصادف و رفقاییش حمل می‌کنند در آنجا کمیاب است؛ لذا مورد نیاز مردم است و مردم ناچارند به هر قیمتی است آن را بخرند. این‌ها هم، هم قسم شدند که به سود کمتر از صد درصد راضی نشوند. لذا وارد مصر شدند و کالاها را دو برابر فروختند. مصادف خوشحال از این قضیه، با هزار دینار سود خالص به نزد امام صادق علیه السلام برگشت. امام پرسید: این‌ها چیست؟! سود زیادی است! مصادف قضیه را تعریف کرد. امام فرمود: پناه بر خدا! شما چنین کاری کردید و قسم خوردید در میان مردمی مسلمان، بازار سیاه راه بیندازید و... چنین تجارت و سود را من هرگز نمی‌خواهم. سپس امام یکی از دو کیسه را برداشت و فرمود: این سرمایه من، و به آن یکی دست نزد؛ و فرمود: من به آن کار ندارم؛ آنگاه فرمود: **«يَا مُصَادِفُ مُجَادَّةُ السُّيُوفِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ؛** در چک‌چک شمشیرها و خوراک آن‌ها شدن، آسان‌تر از طلب روزی حلال است.»^۱

در کربلای اقتصادی چه کسانی توانستند دین خود را حفظ کنند و در لشکر امام حسین علیه السلام بمانند؟ در کربلای اقتصادی، لقمه حلال به دست آوردن بسیار سخت است.

اثر لقمه‌های حرام در کربلا

برخی که در کربلا جلوی امام حسین علیه السلام ایستادند از همین جا ضربه خوردند!

امام حسین علیه السلام در دومین سخنرانی خود در روز عاشورا، وقتی که دشمن مانند حلقه انگستر، آن حضرت را در میان خود گرفته بود، از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنانش گوش دهند؛ ولی آن‌ها همچنان هلهله و سر و صدا می‌کردند. در این موقع، امام علیه السلام با این جملات آن‌ها را به سکوت دعوت کرد: **«وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَنَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي؛** وای بر شما!

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۶۱

چرا گوش نمی‌دهید تا گفتارم را- که شما را به رشد و سعادت دعوت می‌کند- بشنوید. هرکس از من پیروی کند خوشبخت و سعادت‌مند است، و هرکس عصیان و مخالفت کند، از هلاک شدگان است. همه شما عصیان و سرکشی کرده و با دستور من مخالفت می‌کنید، به گفتارم گوش نمی‌دهید.» آنگاه امام حسین علیه السلام به دلیل دشمنی کوفیان با اهل بیت و ریشه‌های انحراف از مسیر حق، اشاره کرده و فرمود: «**قَدْ اخْرَجْتُ عَظِيَّتَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ مُلِثْتُ بِطُؤُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبِعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ**؛ در اثر هدایا، جوایز و تحفه‌های نامشروع که به دست شما رسیده و غذاهای حرام و لقمه‌های ناپاک که شکم‌هایتان را از آن انباشته‌اید، خداوند این چنین بر دل‌های شما مهر زده و از فهمیدن حقیقت عاجز شده‌اید.»^۱

لقمه حرام، انسان را به جایی می‌رساند که حتی حاضر نیست سخن ولی خدا را گوش دهد و در صورت گوش دادن هم سخن او در قلبش اثری ندارد. یکی از خطرهایی که برای انسان‌های دوران آخرالزمان وجود دارد، لقمه حرام است. **وَقَالَ أَقَلُّ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحُّ يُوْتَقُّ بِهِ أَوْ دَرَهَمٌ مِنْ حَلَالٍ**.^۲ جالب است که امام حسین علیه السلام آن قدر برایش این امر اهمیت داشت که حتی زمین کربلا (محل شهادت و دفن) را از صاحبان آن خریداری کردند تا در مال غصبی دفن نشوند.^۳

اقتصاد مقاومتی از مصادیق کربلای اقتصادی

کربلای اقتصادی مصادیق زیادی دارد. پایبند بودن به مولفه‌های اقتصاد مقاومتی، از آزمایش‌های کربلای اقتصادی است. رهبر معظم انقلاب در بیانیه

۱. شرح احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۲۴؛ ابعاد الاشجان، ص ۱۲۹؛ سخنان حسین بن علی علیه السلام، ص ۱۷۰

۲. تحف العقول، ص ۵۴

۳. **الشیخ النہجی فی الکفکول**، عن خطب جده محمد بن علی علیه السلام **تغلامن خطب ابن طاووس تغلامن کتاب الزیارات یحمد بن أحمد بن داؤد القمینی عن الصادق علیه السلام أنه قال: إن عزم المسئین علیه السلام الذي اشتراه أربعة أمتیال في أربعة أمتیال فهو حلال لولده و مولیه حرام علی غیرهم من خلفهم و فیہ البرکة**. (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۰، ص ۲۲۱)
و من کتاب المنکوب، روی: **أن المسئین علیه السلام اشتری التواحي التي فیها قبره من أهل نینوی و الغابریة بسین ألف درهم و تصدق بها علیهم و شرط أن یزیدوا إلى قبره و یضیفوا من زائر ثلاثة أيام**.

و ذکر الشیخ رضی الدین بن طاووس **«أنها إنما صارت حلالاً بعد الصدقة لأجلهم لم یفوا بالشرط قال و قد روی محمد بن داؤد عدم وفایهم بالشرط فی باب توادیر الزیارات» و روی الخبر الأول الشیخ الطبریزی فی مجمع البحری، عنه علیه السلام مقلد. (همان)**

گام دوم می‌فرمایند: «اقتصاد، یک نقطه کلیدی تعیین‌کننده است. اقتصاد قوی، نقطه قوت و عامل مهم سلطه‌ناپذیری و نفوذناپذیری کشور است، و اقتصاد ضعیف، نقطه ضعف و زمینه‌ساز سلطه و دخالت دشمنان است. راه حل این مشکلات، این است که باید برنامه‌های اجرائی برای همه بخش‌های آن تهیه و با قدرت و نشاط کاری و احساس مسئولیت، در دولت‌ها پیگیری و اقدام شود.»^۱

سروران بزرگوار! در این کربلا آزمایش‌های زیادی وجود دارد، از جمله:

۱. خرید و حمایت از کالای ایرانی توسط دولت مردان و مردم
۲. جلوگیری از جنس قاچاق توسط دولت مردان و خریدن آن توسط مردم
۳. دوری از اسراف
۴. مواسات با برادران دینی در بحران اقتصادی
۵. پرداخت خمس و زکات و...

مقام معظم رهبری در دیدار هزاران نفر از کارگران سراسر کشور، مصرف کالای داخلی را یکی از ملزومات و بایسته‌های جهاد اقتصادی دانسته و همه را به مصرف کالاهای ایرانی ساخت داخل دعوت کردند.

احساس

حمایت از تولید داخلی کشور و تشویق مصرف‌کنندگان به خرید محصولات داخلی، منجر می‌شود به رشد اقتصاد و توسعه ملی. از دیگر آثار آن می‌توان به افزایش اشتغال، کاهش واردات غیرقانونی، افزایش قدرت ارز ملی، ثبات قیمت کالاها و افزایش کیفیت محصولات، اشاره کرد. با توجه به وضعیت اقتصاد کشور و بالابودن نرخ بیکاری، حمایت از تولید داخلی، اهمیت دو چندان دارد.

۱. بیانیه «گام دوم انقلاب» خطاب به ملت ایران، ۱۳۹۷/۱۱/۲۲

اشتغال‌زایی

بدون تردید اگر مردم یک کشور در خرید کالاهای روزمره خود، کالای ساخت داخل را بر کالاهای خارجی ترجیح دهند، گام بزرگی در مسیر اشتغال‌زایی، افزایش تولید و شکوفایی اقتصادی کشور برداشته‌اند. اگر مردم یک کشور اصرار به مصرف کالای داخلی آن کشور داشته باشند، این مسأله علاوه بر کاهش بیکاری و افزایش تولید و درآمد که به نفع کشور و مردم است، به تدریج باعث ارتقای کمی و کیفی سطح تولید و رسیدن به مرحله صادرات به کشورهای دیگر می‌شود که خود عاملی برای دستیابی با مراحل بالاتر پیشرفت اقتصادی است؛ در این میان شاید عده‌ای بگویند وقتی جنس خارجی بهتر و مرغوب‌تر است، چرا سراغ کالای داخلی برویم؟ پاسخ این است که در کنار ارزشمندی هویت ملی و تقویت روحیه خودکفایی، مهم‌ترین اثر مصرف کالای داخلی، ریشه‌کن شدن بیکاری است.

کار، یعنی فعالیت ثمربخش نیروی انسانی در یک فرآیند، که حاصل آن ایجاد ارزش اقتصادی است. زمانی که تولیداتی ناشی از کار، خریدار داشته باشد، کشور توسعه می‌یابد؛ زمانی که کشور توسعه یابد، بیکاری کاهش پیدا می‌کند. به همین نسبت هر چه سطح فن‌آوری، بالاتر و پیشرفته‌تر باشد، سهم نیروی انسانی در محصول بیشتر می‌شود، و به همین دلیل است که در کشورهای صنعتی پیشرفته، نرخ بیکاری بسیار پایین است، زیرا محصولات، با محتوای کار نیروی انسانی به فروش می‌رسد و بازار کار، گرم می‌شود، و در نتیجه، بیکاران جذب بازار می‌گردند و نه تنها باری بر دوش تولید نیستند؛ بلکه خود به صورت عاملی برای گسترش و غنی‌سازی فرآیند تولید درمی‌آیند که زمینه‌ساز نیاز به نیروی کار بیشتر و بیشتر خواهد بود. به همین ترتیب، تنها راه ایجاد اشتغال و کاستن از تعداد بیکاران، فراهم آوردن زمینه توسعه تولید در داخل کشور است.

عدم کیفیت لازم

مصرف کالاهای خارجی و توجه نکردن به تولیدات داخلی، همچون ویروسی در

کشور در حال گسترش است و عوارض سوء آن در تمامی جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور قابل مشاهده است. اگر به گوشه‌گوشهٔ منزلتان نگاه کنیم، متوجه انواع کالاهای لوکس و ضروری می‌شویم که در خانه‌هایمان جا خوش کرده‌اند؛ این درحالی است که کالاهای داخلی در انبار کارخانه‌ها خاک می‌خورند و منتظر نگاه ما هستند تا شاید آن‌ها نیز در گوشه‌ای از خانه ما جای خود را پیدا کنند. بسیاری از کارشناسان اقتصادی کشور، علت توجه نکردن مصرف‌کنندگان به خریداری کالاهای ایرانی را هجوم گستردهٔ انواع کالاهای مصرفی بادوام و بی‌دوام خارجی که به صورت قانونی و غیرقانونی وارد مرزهای کشور می‌شوند، دانسته‌اند. آیا این تنها دلیل خریداری نشدن کالاهای داخلی توسط مصرف‌کنندهٔ ایرانی است؟ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، نیز در دیدار هزاران نفر از کارگران سراسر کشور، مصرف کالاهای ساخت داخل را یکی از مجاهدت‌های ضروری در سال جهاد اقتصادی دانستند و افزودند: «به موازات استقبال مردم از تولیدات داخلی، لازم است کیفیت و مرغوبیت این کالاها، به حد قانع‌کننده‌ای برسد.»^۱

معظم له، ارتقای کیفیت کالاهای ایرانی را از دیگر مسؤلیت‌های جامعهٔ کارگری و کارآفرینان دانستند و خاطر نشان کردند: «باید کاری کنیم که کالای داخلی در نظر مصرف‌کنندهٔ ایرانی و غیرایرانی، کالایی مطلوب، بادوام و زیبا باشد که البته دستگاه‌های دولتی باید پیش نیازهای تحقق این هدف از جمله آموزش مهارت‌های مختلف را تأمین کنند.»^۲ همچنین معظم له در دیدار اخیر که با نخبگان جوان داشتند نیز فرمودند: «دستگاه‌های داخلی باید جزم و عزم داشته باشند که جزء تولیدات داخلی، در موارد موجود، چیزی مصرف نکنند؛ این را از دولت بخواهید و آقای رییس‌جمهور دستور بدهند.»^۳

۱. در دیدار هزاران نفر از کارگران سراسر کشور، ۱۳۹۰/۲/۸

۲. همان

۳. بیانات در دیدار جمعی از نخبگان و برگزیدگان علمی، ۱۳۹۰/۷/۱۳

بسیاری از مصرف‌کنندگان، از نبود کیفیت کالاهای ساخت داخل گله دارند و معتقدند که تبلیغاتی که در مورد کالاها می‌بینند، با واقعیت یکی نیست، از همین رو ترجیح می‌دهند به سراغ کالاهای مشابه خارجی رفته و آن‌ها را خریداری کنند. طبق برآوردهای صورت گرفته، ورود هر یک میلیارد دلار کالای قاچاق، حدود ۱۰۰ هزار شغل داخلی را از بین می‌برد. پس از کاهش حدود ۵۰ درصدی قاچاق کالا در سال‌های گذشته، آخرین آمارها نشان می‌دهد که همچنان سالانه حدود ۱۳ میلیارد دلار کالای قاچاق وارد کشور می‌شود؛ بنابراین این حجم از کالای قاچاق در حدود ۱/۳ میلیون شغل داخلی را از بین می‌برد و به همین میزان برای کارگران خارجی فرصت شغلی ایجاد می‌کند. این درحالی است که صد درصد کالاهای قاچاقی که وارد کشور می‌شود، کالاهای مصرفی است که توان تولید آن‌ها در داخل وجود دارد. وقتی وارد اعداد و ارقام و برآوردهای صورت گرفته می‌شویم، به صورت دقیق‌تر، مزایای خرید کالای ساخت داخل نمایان می‌شود؛ برای مثال، با خرید تولیدات داخلی، در سه صنعت کفش، پوشاک و لوازم خانگی حدود ۷۹۰ هزار شغل جدید ایجاد خواهد شد.

هم‌اکنون حدود ۵۰۰ هزار نفر در صنعت کفش کشور فعالیت می‌کنند که طبق گفته‌ی مسئولان کارگاه‌های تولیدی کفش، در شهر تبریز به‌عنوان یکی از قطب‌های مهم تولید در کشور، با ۵۰ درصد زیر ظرفیت خود کار می‌کنند. حال در صورتی که اگر همه‌ی ایرانی‌ها کفش تولید داخل بخرند، ۱۷۰ هزار کارگر دیگر به شاغلین این صنعت افزوده خواهد شد.

براساس برآوردهای صورت گرفته در سال ۱۳۹۵، ۱۸۲ میلیارد تومان کفش قاچاق وارد کشور شده و در همین سال ۱۲۷ میلیارد تومان نیز از طریق واردات رسمی به کشور وارد شده است که نتیجه‌ی آن، بیکاری هزاران کارگر ایرانی است.

در صنعت پوشاک نیز وضعیت مشابهی وجود دارد. بر پایه‌ی برآوردهای انجام شده در سال ۱۳۹۵، در حدود ۳ هزار میلیارد تومان پوشاک به صورت قاچاق به

بازارهای داخلی سرازیر شده است. از طرف دیگر، حجم واردات رسمی پوشاک نیز در این سال به ۲۳ میلیارد تومان می‌رسد. بدین ترتیب، ورود این حجم از پوشاک، سالانه ۳۸۵ هزار فرصت شغلی را در کشور از بین می‌برد. این درحالی است که اگر تمام مردم پوشاک ایرانی بخرند، حدود ۴۷۰ هزار نفر به ۸۶۰ هزار نفری که در این صنعت فعال هستند، اضافه می‌شود.

در صنعت لوازم خانگی نیز هم‌اکنون ۱۰۰ هزار نفر کار می‌کنند. حجم این صنعت در ایران به ۳۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد که سهم تولیدات داخلی از آن تنها ۴۰ درصد است. در این صنعت نیز حدود ۱۵ هزار میلیارد تومان از راه قاچاق وارد بازار مصرف می‌شود و ۲ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان نیز از راه واردات رسمی تأمین می‌شود؛ مسیری که باعث شده است در سالیان گذشته حدود ۳۰ برند مشهور در این صنعت ورشکسته شده یا به مرز ورشکستگی برسند. این درحالی است که اگر ایرانی‌ها لوازم خانگی ایرانی بخرند، ۱۵۰ هزار شغل جدید در این صنعت ایجاد می‌شود.^۱

اگر خانواده‌ها از بیکاری جوان‌هایشان گله دارند و ناراحت هستند، باید به این حقیقت بیندیشند که یکی از راه‌حل‌های مشکل اشتغال فرزندانشان، تقویت تولید داخلی است؛ چون در این صورت چرخ کارخانه‌ها به گردش می‌افتد و برای آنکه ظرفیت تولید را به حداکثر برسانند، کارگر، کارمند و متخصص استخدام می‌کنند.

حمایت و خرید تولید داخلی مزایای بسیار زیادی در ابعاد مختلفی را برای کشور ایجاد می‌کند.

ایجاد اقتصاد مقاوم چرخه‌ای

تمامی نهادهای اقتصادی با مصرف‌کنندگان محصولات و تأمین‌کنندگان

نیازهای ورودی، پیوند اقتصادی دارند. این ارتباط دو سویه، با ایجاد شبکه ارتباطی بین نهادهای مختلف اقتصاد، موجب رشد فعالیت اقتصادی محلی و در نتیجه رشد کلی اقتصاد ملی می‌شود.

کاهش هزینه تولید واحد (اقتصاد مقیاس)

معمولاً با افزایش مقیاس تولید، هزینه هر واحد تولید شده از لحاظ اقتصادی پایین‌تر خواهد بود. علاوه بر این، تولید در مقیاس بالا، شرایط را برای سرمایه‌گذاری بیشتر تولیدکنندگان فراهم می‌کند. بنابراین، حمایت از مصرف کالاهای محلی، باعث افزایش بهره‌وری ظرفیت و کاهش هزینه‌های تولید برای صنایع محلی می‌شود.

پاسخ به تحریم‌ها

یکی دیگر از فواید مصرف کالای ایرانی، پاسخ به تحریم‌هایی است که امروزه توسط آمریکا و دیگر کشورهای غربی بر کشور ما تحمیل شده است. بیگانگان تصور می‌کنند در صورتی که رابطه اقتصادی خود را با ایران قطع نمایند، ایران با توجه به نیازهای خود از حق مسلمش یعنی انرژی هسته‌ای دست کشیده و غلام حلقه به‌گوش آنان می‌شود؛ در صورتی که نمی‌دانند ملت ایران همیشه پشت به پشت هم ایستاده‌اند و از کشور همیشه جاوید خود، ایران، حمایت می‌کنند؛ این بار نیز با مصرف کالاهای داخلی اعلام می‌کنند که ما هیچ نیازی به واردات کالاهای بیگانه نداریم و یک ایرانی، همیشه از کالای ایرانی استفاده می‌کند.

از فاو و فرات و فگه یادی باید

در جبهه جنگ نرم، تولید ملی باید

در راه گذشتن ز حصار تحریم

این بار حمایت از کار و سرمایه ملی باید

رهبر معظم انقلاب، در این خصوص با یادآوری تلاش مستمر دستگاه‌های ضد

بشری استکبار برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی ایران می‌فرمایند: «آن‌ها می‌خواستند با منزوی کردن ایران، نظام اسلامی یعنی «نماد عظمت و شرف اسلامی و انسانی» الهام‌بخش دیگر ملت‌ها نشود، اما ملت ایران و «جمهوری اسلامی»، اکنون در سلسله قیام‌های پر عظمت مردم منطقه، بیش از همیشه مورد توجه و احترام ملت‌ها قرار گرفته‌اند و دولت آمریکا، منفورترین دولت‌ها در اذهان ملت‌های منطقه است.»^۱

برخیز که فخر هفت اقلیم شویم در نزد خدا و خلق تکریم شویم
فرمود ز تولید حمایت بکنیم تا شاهد مرگ طرح تحریم شویم

از بین رفتن فرهنگ ایرانی- اسلامی

در مقابل مصرف کالای خارجی، علاوه بر ضررهای اقتصادی که بر کشور وارد می‌کند، باعث از بین رفتن فرهنگ ایرانی- اسلامی می‌شود. سبک زندگی، براساس تعاریفی که در کاربردهای اولیه خودش در غرب دارد، به رفتارهای نسبتاً ثابت افراد در موضوعات مختلف زندگی اطلاق می‌شود. در فضای اسلامی و فرهنگ اسلام، و براساس اقوال بسیاری از جامعه‌شناسان، از اصلی‌ترین شاخص‌های سبک زندگی «مصرف» و «نوع مصرف» است. مصرف و نوع مصرف، و همچنین کم و کیف آن، اصلی‌ترین انتخاب‌های افراد و گروه‌ها را در دل خود دارد. در واقع شناخت‌های اسلامی و عواطف اسلامی، و آمادگی‌های رفتاری مردم مسلمان در انتخاب کالاهای مصرفی‌شان ظاهر می‌شود. کالای مصرفی افراد، به خوبی نشان‌دهنده نوع شخصیت آن‌ها نیز هست. به عبارت دیگر، مصرف، «همه‌چیز» نیست، اما اگر بگوئیم که «بیانگر و تجلی همه‌چیز است» سخن گزافی نگفته‌ایم.

هر کالائی یک پشتوانه فرهنگی دارد که هر جا برود آن را با خود به آنجا منتقل

۱. دیدار جمعی از کارگران سراسر کشور با رهبر انقلاب، ۱۳۹۰/۲/۷

می‌کند؛ کالایی که با فرهنگ «لائیک» تهیه شده است، آن فرهنگ را با خودش می‌آورد. کالایی که با فرهنگ مصرف‌گرایی افراطی تهیه شده و برنامه‌ریزی شده است، آن فرهنگ را همراه خود دارد و ...

رفتار

در کسب لقمه حلال تلاش کنیم

برخی امروزه می‌گویند چرا این قدر دعا می‌کنیم، اما دعایمان مستجاب نمی‌شود؟! چرا خدا صدایمان را نمی‌شنود؟ حدیث داریم: **«إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يُسْتَجَابَ لَهُ فَلْيُطِيبْ كَسْبَهُ وَ يُخْرِجْ مِنْ مَظَالِمِ النَّاسِ»**؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود، کار و کاسبی و غذایش را طیب کند. لقمه‌ات را حلال کن دعایت مستجاب می‌شود. **«وَ إِنْ اللَّهُ لَا يَرْفَعُ إِلَيْهِ دُعَاءَ عَبْدٍ وَ فِي بَطْنِهِ حَرَامٌ أَوْ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ»**؛ دعای هیچ بنده‌ای که مال حرام در شکمش باشد یا حق کسی بر گردنش باشد، به درگاه خدا بالا نمی‌رود. **«در حدیث قدسی آمده است: «فَإِنَّكَ الدُّعَاءُ وَ عَلَى الْإِجَابَةِ فَلَا تَحْتَجِبُ عَنِّي دَعْوَةُ إِلَّا دَعْوَةَ آكِلِ الْحَرَامِ»**؛ از تو دعا و از من اجابت است. هیچ دعایی از من محجوب نمی‌شود، جز دعای شخص حرام خور که محجوب می‌گردد.»^۲

امام حسین علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کردند: **«طوبى لِمَنْ طَابَ مَكْسَبُهُ، وَ صَلَحَتْ سِرِّيَّتُهُ، وَ حُسْنَتْ عَلَانِيَتُهُ، وَ اسْتَقَامَتْ طَرِيقَتُهُ»**؛ خوشا به حال کسی که کسبش پاک، درونش به سامان، بُرونش نیکو و راهش راست است.»^۳

شهید سلیمانی نگاه ویژه‌ای به حرام و حلال داشت. به خاطر دارم بچه کوچکشان شکلاتی را از ماشین بیت‌المال برداشت- به دلیل سن کمی که داشت نمی‌دانست- و میل کرد. حاج قاسم بی‌قرار شده بود و دربه‌در دنبال اصلاح امر بود؛ یعنی دایماً می‌پرسید که ماجرا از چه قرار بود؛ این شکلات برای

۱. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۲۱

۲. عده‌الدعای، ج ۱، ص ۱۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۷۳

۳. دانشنامه امام حسین علیه السلام، ص ۳۰۱

بیت‌المال بوده یا برای بچه‌ها بوده است؟^۱ سردار دل‌ها بارها و بارها براین نکته تاکید می‌کرد که پدرم حتی یک دانه گندم حرام را به خانه نیاورد و بر حلال بودن مال و اموال تاکید فراوانی داشت.^۲

متأسفانه اکنون، گاهی دیده می‌شود که برخی در کسب درآمدها، کاسبی‌ها و نان درآوردن‌هایشان آنچنان که باید و شاید نسبت به این مسأله توجه نمی‌کنند. کسانی که نان خانواده را درمی‌آورند، اگر در این خصوص کوتاهی کنند، باید جواب دهند. خیلی وقت‌ها هم دلیلشان این است که امروزه همه این کار را می‌کنند؛ همه می‌خورند و می‌گویند: «این مورد من، اصلاً در مقابل بقیه عددی محسوب نمی‌شود.» عذرخواهی می‌کنم، این مثل این است که بگویی من در کربلا شمشیر به آقایم زدم، فقط با سنگ زدم؛ خدا عاقبت‌مان را بخیر بگرداند؛ من واقعاً نمی‌دانم الگوی من شیعه، مولا و مقتدایم حسین بن علی است یا برخی دیگر؟! آیا دقت داریم همین نگاه‌هاست که باعث می‌شود نتوانیم ندای مولای خودمان را جواب بدهیم؟ مثل کوفیان و آن‌هایی که در کربلا بودند و نتوانستند جوابگو ندای امامشان باشند!

نسبت به خرید کالای ایرانی تعصب داشته باشیم:

شهیدمدافع حرم «مصطفی عارفی» متولد ۱۵ دی‌ماه سال ۱۳۵۹، پس از حمله گروهبان تکفیری داعش به «عراق»، به بهانه زیارت حرم امام حسین علیه السلام به این کشور رفت و به صف مجاهدین و مدافعین حرم پیوست. ایشان در خریدن کالای ایرانی حساس بود. اصرار داشت لباس بچه‌ها تولید داخل باشند و تصویر و نشانه و نوشته غیراسلامی روی لباس دیده نشود. اعتقاد داشت پوشش فرزندان نشأت گرفته از اعتقادات و بینش خانواده است، و اگر لباس مناسب، تن بچه‌ها نکنیم، پیام خاصی را به دیگران می‌رسانیم که به دنبال فرهنگ غربی

۱. به نقل از سردار سرتیپ دوم پاسدار محمدرضا حسینی سعدی، <https://b2n.ir/s54702>.

۲. به نقل از سردار سرتیپ دوم پاسدار محمدرضا حسینی سعدی، <https://b2n.ir/n10688>.

هستیم. حاضر بود برای خرید یک دست لباس، چند خیابان را زیر و رو کند، ولی حاضر نبود لباس نامناسب به بچه‌ها بپوشاند.^۱

جالب است بدانید تعصب و غیرت فقط مخصوص شهدای الان نیست؛ بلکه در زمان جنگ هم برخی از شهدا، این‌گونه فکری کردند؛ نمونه آن شهید ابوالحسنی است. شهید «عزیزاله ابوالحسنی» در تاریخ ۵ تیرماه سال ۱۳۴۸، در یکی از خانواده‌های مذهبی شهر ری چشم به جهان گشود و در تاریخ یازدهم شهریور ۱۳۶۵، شهید شیرین شهادت را نوشید. مزار پاک ایشان در قطعه ۵۳ بهشت زهرا است. پدرش تعریف می‌کند: «یک روز کفش کتانی پسرم پاره شده بود؛ یک جفت کفش ورزشی کتانی چینی برایش خریدم؛ پسرم که آمد، به او دادم نپوشید؛ گفت: پدرجان کفش کتانی خارجی خریدی؟ من نمی‌پوشم؛ نپوشید و دوباره کفش ایرانی برایش خریدم.»^۲

کاری نداشتند جز آنکه سر کوچه و پشت موتور در ده بچرخند. مردم هم کم‌کم از دستشان عاصی شده بودند. یک روز روحانی روستا با آن‌ها صحبت کرد. یکی‌شان دیپلم خیاطی داشت.

- پس چرا کاری نمی‌کنی؟

- پولی ندارم، چرخ می‌خواهد، مغازه می‌خواهد، کسی را در بازار نمی‌شناسم؛ چه کسی لباس‌هایم را می‌خرد؟ و...

حاج آقا گفت: خدا روزی‌رسان است. از تو حرکت از خدا برکت. نمی‌شود که بیکار بنشینید!

قرار شد هرکدامشان کمی پول وسط بگذارند و با آن، چرخ و میز و پارچه و... بخرند. پارکینگ خانه یکی‌شان هم کارگاه شد. حاج آقا هم در مسجد گفت: از این

<https://www.yjc.news/00Utqy.۱>

<https://b2n.ir/x2669.۲>

به بعد همه، پیراهن و شلوارشان را از این جوان‌ها بخرند. کم‌کم از روستاهای اطراف هم سفارش گرفتند و کارشان را توسعه دادند. حالا نصف روستا دوخت و دوز می‌کنند!

امروزه مشکلات مردم در بُعد اقتصادی، متأسفانه زیاد شده، البته با نگاه به داشته‌ها، باز هم عنایتی که انقلاب برای ما کرده است، قابل قیاس نیست؛ درست است مشکلات وجود دارد، ولی قدرت خرید مردم مناسب است. اجازه بدهید با یک روایت و راهکار زیبا، از مولایمان امام حسین علیه السلام برای جبران بدهی‌ها، منبر را تمام کنم. امام حسین علیه السلام از امام علی علیه السلام می‌فرمایند: از بدهی‌ای که داشتیم، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شکوه کردم. فرمود: «ای علی! بگو: **اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِحِلَالِكَ عَنْ حَرَامِكِ، وَبِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَلَوْ كَانَ عَلَيْكَ مِثْلُ صَبِيرٍ دِينَا قَضَاهُ اللَّهُ عَنكَ. وَ صَبِيرٌ: جَبَلٌ بِالْيَمَنِ، لَيْسَ بِالْيَمَنِ جَبَلٌ أَجَلٌ وَلَا أَعْظَمَ مِنْهُ؛** خداوندا! مرا با حلالیت از حرامت، و با بخشش خودت، از غیر خودت بی‌نیاز کن. پس اگر بدهی‌ات مانند صَبِير باشد، خدا برایت می‌پردازد». صَبِير، نام کوهی در یمن است که در آن سرزمین، کوهی بلندتر از آن نیست.»^۲

ذکر مصیبت

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

غصه و غم، اشک و ماتم را به من دادی حسین

بهترین‌های دوعالم را به من دادی حسین

یازده ماه است کارم را معطل کرده‌ام

خوب شد ماه محرم را به من دادی حسین

کاروان امام حسین علیه السلام روز هشتم ذی‌الحجه سال ۶۰ هـ.ق از مکه خارج شد

^۱ <https://b2n.ir/x2669>

^۲ بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۰۱

و به کربلا رسید. از این رو در شب دوم دهه اول محرم، روضه «ورود کاروان امام حسین علیه السلام به کربلا» را می‌خوانند. تا رسیدن کربلا، تاریخ می‌گوید: «اباعبدالله الحسین علیه السلام، هفت مرکب عوض کرده بود. اسب‌ها از آنجا حرکت نمی‌کردند. به پیرمردی گفتند، آمد؛ حضرت سوال کرد: ای پیرمرد اسم این سرزمین چیست؟ جواب داد: آقاجان! اینجا را نینوا می‌گویند؛ قادسیه هم می‌گویند؛ یکی یکی گفت تا به یک جمله رسید؛ تن زینب لرزید. دلشوره زینب شروع شد. آقاجان! اینجا را کربلا هم می‌گویند. فرمود: بارها را پیاده کنید، اینجا کربلاست؛ آب و خاکش با دل و جان آشناست، اینجا همان جایی است که جدم رسول خدا فرمود...»

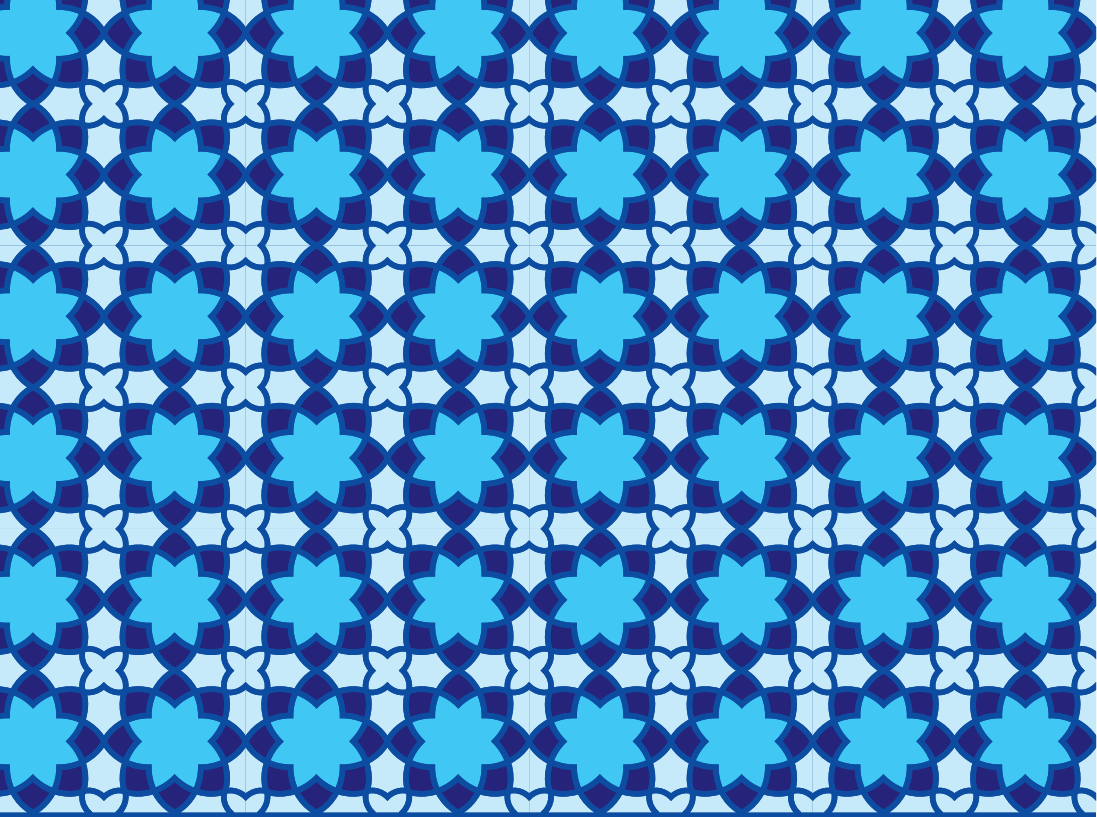
گفت: برادر! اگر می‌شود برگردیم؟! صدا زد: خواهر غصه نخور، عزیزم. گفت: برادر! اینجا بوی جدایی می‌آید، خدا تو را از من نگیرد؛ می‌خواهی درد دلی برایت بگویم؟ برادر! چهارساله بودم که بین در و دیوار، مادرم را کشتند؛ پدرم را در کوفه شهید کردند؛ دلم خوش بود برادری دارم، سایه حسن بالای سرم است... سایه حسین بالای سرم است. یک روز پاره‌های جگر حسن را دیدم؛ ای سایه سرم، نکند زینب راتک و تنها بگذاری!

حالا همه پایین آمدند، اول کسی که علم‌داری می‌کند، ابالفضل است. شروع به خیمه زدن کردند؛ دستورها را ابالفضل می‌دهد؛ حالا می‌خواهند یکی یکی زن و بچه‌ها را پیاده کنند.

رباب را گفتند که بچه شیرخوار دارد، زودتر پایین بیاورید. رقیه را بغل گرفت؛ یک مرتبه جوان‌های هاشمی جلوی محمل را گرفتند، کوچه‌ای درست کردند. عباس سر به نشانه ادب پایین آورد و زانو زد.. علی اکبر جلو آمد؛ می‌خواهند عقیده را از محمل پایین بیاورند؛ یک دست زینب را علی اکبر گرفت و یک دستش را قاسم؛ پا روی پای عباس... چرا دورش را گرفتند؟ زیرا کسی قد و بالای زینب را نبیند...

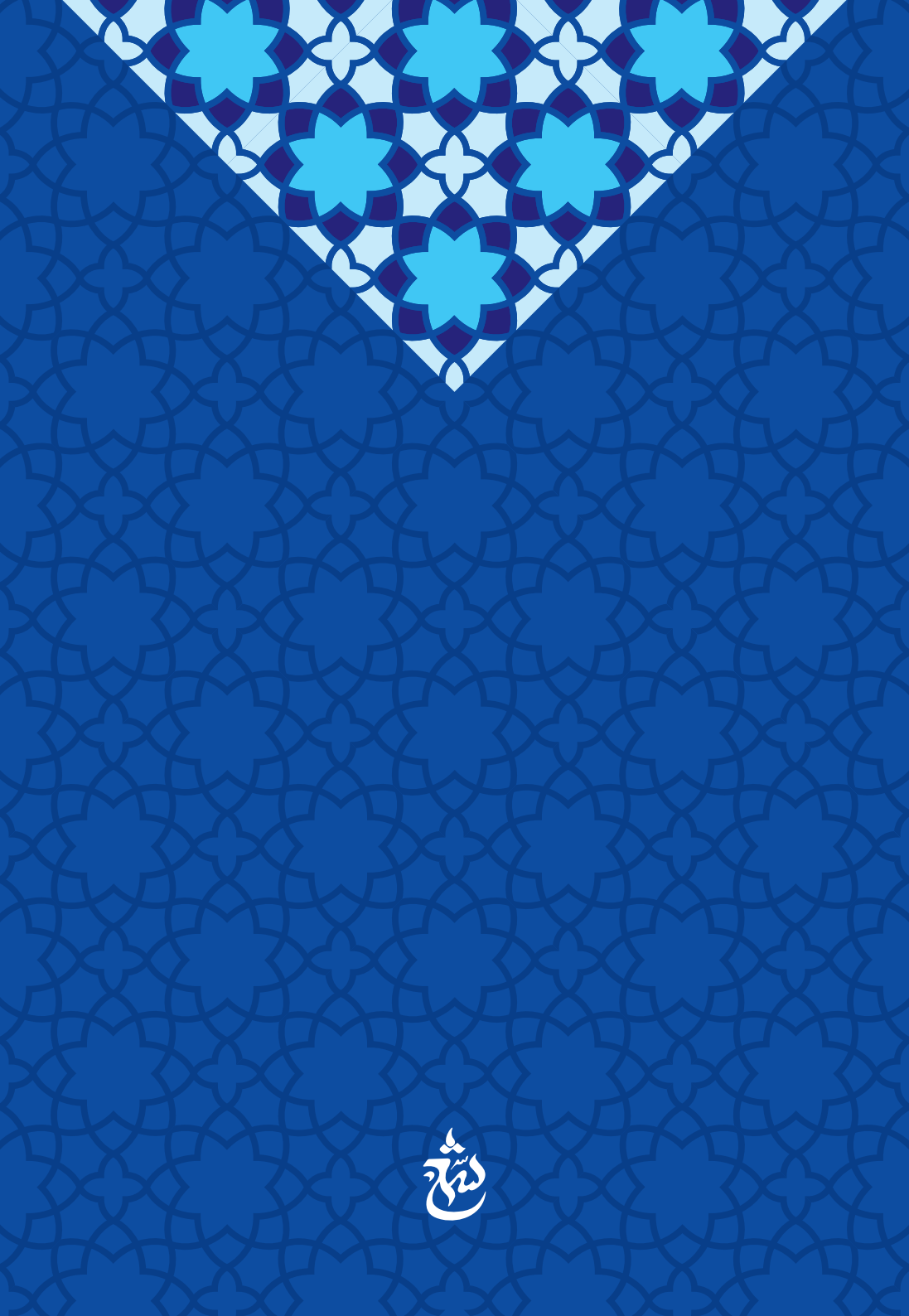
با احترام زینب را پایین آوردند؛ این طرف را نگاه می‌کرد قاسم، عبدالله، عون، جعفر، محمد، ابالفضل...»

اما یک شب (شب یازدهم) همه را یکی یکی سوار کردند؛ زینب دور و برش را نگاه کرد، فقط نامحرم‌ها ایستاده‌اند...



جلسه سوم

کربلای علمی



سورة



انگیزه

«حسن تهرانی مقدم»، در ۲۱ سالگی و در ابتدای شکل‌گیری رسمی سپاه پاسداران، به‌عنوان مسئول اطلاعات منطقه ۳ سپاه شمال، مشغول به فعالیت شد و تا آخر مهر ۱۳۵۹ در این سمت باقی ماند. همان موقع‌ها مجبور شده بود همراه هیئت نظامی کشور به سوریه و لیبی برود. مقامات بالاتر رفته بودند پشت درهای بسته مذاکرات محرمانه انجام دهند، و حسن آقا و سایرین رفته بودند از تسلیحات نظامی آن کشورها دیدن کنند. بیش از همه چیز، توجه حسن آقا به موشک‌ها جلب شده بود و همان موقع ایران موشکی شده بود؛ به دنبال یکی از آرزوهایش، همراه سیزده نفر از نیروهای با سابقه توپخانه و چند نفر مترجم، برای گذراندن آموزش بکارگیری موشک، رهسپار سوریه شدند.

همه‌شان جوان بودند و نوزده بیست‌ساله نشان می‌دادند، به غیر از ناصر بافقی و سیدمهدی وکیلی، که سن‌شان از دیگران بیشتر بود. ناصر حدود ۲۸ سال و سیدمهدی ۳۵ سال داشت. در چهره چند نفرشان هنوز مویی سبز نشده بود. از میان‌شان حسن تهرانی مقدم، ناصر بافقی، مهدی، علی و پیرانیان، متاهل و بقیه مجرد بودند. ساعت ۱۴:۳۰ با هواپیمای بویینگ ۷۴۷ از فرودگاه مهرآباد به مقصد دشمن به پرواز درآمدند. این پرواز، پرواز امید بود. امید ملتی که می‌خواست روی



پای خودش بایستد. حسن آقا که سرپرستی نیروهای آموزشی را برعهده داشت، تمام تلاشش این بود که هرچه سریع‌تر کار آموزش شروع شود و وقت‌شان به بطلالت نگذرد. بچه‌ها را دور خودش جمع کرد و سفره دلش را پیش دوستانش باز کرد؛ از حساسیت ماموریت‌شان گفت: جنگ به ما تحمیل شده، در این شکی نیست. ما هم برای دفاع از دین، انقلاب و کشورمان، این همه سختی را به جان خریدیم. الان مسئولان و فرماندهان جنگ، چشم امیدشان به ماست. هر طور شده باید این آموزش را خوب یاد بگیریم.

مدت آموزش از نظر سوری‌ها شش ماه طول می‌کشید. شرایط آن‌ها برای بچه‌های ایرانی قابل پذیرش نبود. شش ماه نمی‌توانستند آنجا بمانند. کشورشان درگیر جنگ بود و مهم‌تر از همه، جنگ شهرها بود که دشمن آن را حربه‌ای منحصر به خود تصور می‌کرد. مقدم گفت: مدتی که برای آموزش ما در نظر دارید طولانی است، ما می‌خواهیم فشرده و کوتاه باشد. سرلشگر عبدالقادر گفت: در سه ماه که نمی‌شود این آموزش‌ها را گذرانند. علاوه بر این برای آموزش، ۴۵ نفر لازم است، درحالی‌که شما سیزده نفر بیشتر نیستید. عربی هم که نمی‌دانید. از مترجم استفاده می‌کنید؛ ترجمه هم که کلی وقت کلاس‌ها را می‌گیرد. ضمن اینکه در سه ماه می‌خواهید دو نوع سیستم موشکی یاد بگیرید «فراگ ۷» و «اسکاد بی»، این غیرممکن است...

اما تهرانی مقدم از اراده بچه‌ها گفت. سرانجام سوری‌ها برنامه آموزش سه‌ماهه‌ای را تنظیم کردند و به سالن چسبانند. شروع کلاس‌ها از ساعت ۸ صبح تا ۱۲ ظهر بود. بعد از نماز و ناهار، دوباره کلاس‌ها تشکیل می‌شد تا وقت غروب.

درس‌ها که به عربی تدریس می‌شد، پر از لغات مشکل و اصطلاحات محلی و فنی بود. مجبور بودند کلمه به کلمه بپرسند؛ معادلی پیدا کنند و بنویسند. مرتب خودشان تکرار می‌کردند تا فراموش‌شان نشود. فقط می‌نوشتند و بعضاً زیاد هم از نوشته خود سر در نمی‌آوردند؛ تا اینکه ضبط صوت بزرگی با خود سرکلاس

بردند و مطالب را کم و بیش ضبط کردند که درس‌ها فراموش نشود. از کلاس‌ها گاهی فیلمبرداری می‌کردند. زمان کم بود و درس‌ها را فشرده می‌گفتند. بعد از تعطیلی کلاس‌ها، سعی می‌کردند درس‌ها را برای همدیگر بخوانند و مرور کنند. گاهی وقت‌ها، بچه‌ها تا نیمه‌های شب، بیدار می‌ماندند و به درس و مشق خود می‌رسیدند. مترجم‌ها در حد بقیه در جریان دروس موشکی قرار می‌گرفتند و اطلاعات‌شان کم از نیروهای آموزشی نبود.

روزهای آموزش موشکی برای افسران ایرانی در سوریه، با سختی و شرایط غربت و کار زیاد می‌گذشت. یک روز فرمانده سوری در میان حرف‌هایش از سپاه پاسداران، با عبارت «حرس الثوره الاسلامیه» نام برد و گفت: من خوب می‌دانم سپاه پاسداران یعنی چه و چه قدر مهم است. من جنگ ایران و عراق، به خصوص عملیات‌های شما را دنبال می‌کنم. از پیشروی و پیروزی شما هم مطلع هستم؛ راستش کارهای شما شبیه معجزه است. شما پدر آمریکا را درآوردید! انقلاب شما، دنیا را متحول کرده، من، شما و اهداف‌تان را درک می‌کنم؛ عظمت کار شما خیلی بیشتر است...

به تعبیر رئیس ستاد تیپ موشکی سوریه، «افسران ایرانی» آن‌هایی نبودند که سوری‌ها تصور می‌کردند. آن‌ها برای وقت‌گذرانی و خوردن و خوابیدن نرفته بودند. آن‌ها می‌خواستند یاد بگیرند، اما این‌طور هم نبود که هیچ استرسی برای کار نداشته باشند. با دیدن موشک غول‌پیکر «اسکاد» و آن همه تجهیزات و ریزه‌کاری‌های موشک، بعضی‌ها با تعجب از خود می‌پرسیدند: یعنی می‌توانیم یاد بگیریم؟! دامنه کار خیلی وسیع است. با دیدن موشک یازده متری اسکاد، با بُرد ۳۰۰ کیلومتر، بر حیرت‌شان افزوده شد. آن‌ها تا آن زمان «کاتیوشا» را دیده بودند با طول حداکثر یک و نیم متر تا دو متر که بُردشان حدود ۱۵ کیلومتر است.

سوری‌ها روز اول که افسران ایرانی را دیدند، گفتند این‌ها چیزی از موشک یاد نمی‌گیرند، اما کم‌کم به سابقه درخشان ایرانی‌ها و هم‌متشان در یادگیری اعتراف

کردند. این نوع اعتراف‌ها گاهی علنی و آشکار بود و گاهی پنهانی. روزی سرهنگ سلیم، فرمانده گردان فنی، به کار بچه‌های تست نگاه می‌کرد. وقتی دید این‌ها در مدت کوتاه خوب یاد گرفته‌اند و تست را با موفقیت زدند، یک لحظه از کوره در رفت. رو به ایرانی‌ها گفت: اگر من چند نفر مثل شما را بین نیروهایم داشتم، خاک اسرائیل را به تو بره می‌کشیدم! ارتش سوریه پانزده سال سابقه موشکی داشت، اما تمام کارهایشان زیر نظر کارشناسان روسی انجام می‌گرفت. به این خاطر هم، سوری‌ها چیزی یاد نمی‌گرفتند. آن‌ها فقط در قسمت اپراتوری کار می‌کردند.

روزهای دوشنبه و جمعه، زیارت حرم حضرت زینب و حضرت رقیه ۳ بچه‌ها سرچایش بود، و یکی از عوامل موفقیت‌شان را توسل به این دو بزرگوار می‌دانستند. به این اعتقاد رسیده بودند که کارشان واقعاً شبیه معجزه است که یک نفر در سه چهار تخصص آموزش می‌بیند و به راحتی هم یاد می‌گیرد. این تلاش‌ها و جهادهای علمی آن تیم و در ادامه، بقیه کسانی که در عرصه ساخت موشک جهاد علمی کردند، همین ایرانی شد که یک روز سیم خاردار نداشت، اما الآن شهر موشکی دارد.

کربلا در عرصه علم

جلسه سوم

در جلسات گذشته، کربلا را این چنین معنی کردیم: کربلا یعنی میدان آزمایش؛ کربلا یعنی مردان میدان عمل؛ کربلا یعنی این آیه قرآن ﴿أَحْسِبُ النَّاسَ أَنْ يُلَاقُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛^۱ آیا مردم گمان کردند که وقتی گفتند: ایمان آوردیم، رها می‌شوند و دیگر مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟! ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾؛^۲ درحالی‌که بدون تردید، کسانی که پیش از ایشان بودند را آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راست گفتند معلوم دارد و دروغگویان را (نیز) معلوم نماید.

۱. عنکبوت، ۲.

۲. عنکبوت، ۳.

کربلای یعنی در هر زمان و در هر مکان، در صحنه آزمایش هستی، باید به تکلیف خود عمل کنی. یک روز در عرصه نظامی باید جان خود را کف دست بگیری و روزی دیگر باید در عرصه اقتصاد سرمایه، تمام توان اقتصادی خود را برای پیشرفت جامعه اسلامی به کار بگیری و کارآفرین بشوی؛ لقمه حلال به دست آوری، کالای ایران بخری و... و در عرصه ای دیگر باید علمی خود را افزایش بدهی تا باعث اقتدار جامعه اسلامی شوی. پس هر قشری و هر صنفی کربلایی دارد، میدان آزمایشی دارد.

امروز کربلای شمای دانش آموز، دانشجو چیست؟

چگونه می توان با کاروان عشق در کربلا همراه شد؟

چگونه می توان در سپاه امام حسین علیه السلام قرار گرفت و ره صدساله را یک شبه پیمود؟

جواب این سؤالات را می توان از کلام ولی زمان فهمید:

سخن مقام معظم رهبری در عرصه علم

«جوان ها باید به علم بپردازند. من بارها گفته ام، باز هم تکرار می کنم: اقتدار حقیقی یک ملت در گرو علم است. علم است که بقیه منابع و مایه های اقتدار را به کشور ارزانی می دارد. از علم غفلت نکنید؛ چه دانش آموزتان، چه دانشجویان؛ در هر رتبه ای که هستید. مسأله علم، مسأله تحقیق، مسأله مهمی است در کنار انگیزه دینی. با اقتدار، با عزم کافی، با تهذیب نفس، با خودسازی - هم خودسازی علمی و هم خودسازی اخلاقی- پیش بروید. ان شاء الله روزی را خواهد دید که کشورتان به برکت مجاهدت های شما، در اوج افتخار و در قلّه اقتدار باشد.»^۱

۱. بیانات در دیدار دانش آموزان و دانشجویان و خانواده های شهدا، ۱۲ آبان ۱۳۸۸، ۸۳۳۹. <https://khl.ink/f/8339>

سخن مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم در عرصه علم

«دانش، آشکارترین وسیله عزت و قدرت یک کشور است. روی دیگر دانایی، توانایی است. دنیای غرب به برکت دانش خود بود که توانست برای خود ثروت و نفوذ و قدرت دو بیست ساله فراهم کند و با وجود تهیدستی در بنیان‌های اخلاقی و اعتقادی، با تحمیل سبک زندگی غربی به جوامع عقب مانده از کاروان علم، اختیار سیاست و اقتصاد آن‌ها را به دست گیرد. ما به سوء استفاده از دانش، مانند آنچه غرب کرد، توصیه نمی‌کنیم، اما مؤکداً به نیاز کشور، به جوشاندن چشمه دانش در میان خود اصرار می‌ورزیم.

اینک مُطالبهٔ عمومی من از شما جوانان، آن است که این راه را با احساس مسئولیت بیشتر و همچون یک جهاد در پیش گیرید. سنگ بنای یک انقلاب علمی در کشور گذاشته شده، و این انقلاب، شهیدانی از قبیل شهدای هسته‌ای نیز داده است. به پا خیزید و دشمن بدخواه و کینه‌توز را که از جهاد علمی شما به شدت بیمناک است، ناکام سازید.»^۱

افق

فضایل جهاد در راه خدا

امام علی علیه السلام در حال ترغیب مردم به جهاد بود که مردی گفت: مرا از فضیلت جنگیدن با دشمنان در راه خدا آگاه ساز. حضرت فرمود: در یکی از جنگ‌ها در رکاب پیامبر بودم و همین را از ایشان پرسیدم، فرمودند: مجاهدان وقتی قصد جنگ کنند، خداوند براتی از آتش برایشان می‌نویسد. هنگامی که وسایل و ابزار لازم را فراهم آورند، خداوند نزد فرشتگان به آنان مباحث می‌کند و وقتی از خانه بیرون آیند، گویا از گناهانشان خارج گشته‌اند... بهشت زیر سایه شمشیرهاست. همانا ضربه شمشیر بر شهید، آسان‌تر از نوشیدن آب خنک در روز گرم است. هنگامی که شهید با ضربه‌ای از اسبش بر خاک بیافتد، به زمین نمی‌رسد مگر آنکه خداوند به کرامت خود، همسر بهشتی‌ای را برای او ارزانی

۱. بیانیه گام دوم.

می‌دارد. در این موقع، لطف الهی بشارت می‌دهد و هنگامی که به زمین می‌رسد، آن همسر به او می‌گوید: درود بر روح پاکی که از بدنی طیب خارج شده است.^۱ شهید در حیات پس از مرگ، با ویژگی‌های زیر، از دیگر مسلمانان متمایز می‌شود:

۱. شهید پس از مرگ، از بازخواست دو فرشته پرسشگر معاف است.
۲. بعد از مرگ، از برزخ می‌گذرد و مستقیماً به بالاترین جای بهشت، یعنی نزدیک‌ترین مکان به عرش الهی، صعود می‌کند. این جایگاه زیباترین منزل است و «دارالشهداء» نام دارد.
۳. در قیامت جراحت‌های شهیدان، خونین و سرخ می‌شود و بوی مشک می‌دهد.
۴. در میان تمام ساکنان بهشت، تنها شهدا آرزوی بازگشت به زمین دارند تا بار دیگر شهید شوند.
۵. شهید از بندگناه رها شده، به شفاعت نیازی ندارد.
۶. شهیدان از شفیعان به شمار می‌آیند.

رسول خدا ﷺ فرمود: شهید هفتاد هزار نفر از خانواده، خویشاوندان و همسایگانش را شفاعت می‌کند تا آن‌جا که همسایگان درباره‌ی نزدیک‌تر بودن خودشان به شهید، با هم نزاع دارند.^۲ البته برترین پاداش و گرانبهارترین منزلت شهید، حیات جاودان در قرب پروردگار و متّعم شدن از سفره نعمت‌های معنوی است.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: **(فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ؛** بالاتر از هر کار خیر و نیکی (که به ذهن می‌آید)، نیکی برتری وجود دارد، (این پله‌های نردبان صعودی ادامه دارد) تا به آنجایی می‌رسد که فردی در راه خدا کشته و شهید می‌شود؛ آن هنگامی که شهادت امضا و محقق شد، بالاتر از آن،

۱. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص: ۱۰.

۲. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص: ۱۱.

نیکی و مقام و منزلتی وجود ندارد.»^۱

این گوشه‌ای از مقام شهید در بیان روایات است. این مقام رفیع شهید و شهادت است، جانم به قربان مولای خوبمان سیدالشهدا که آقا و سیدشهادان است. ان شاء الله امشب برای همه ما دعا کنند که بعد از یک عمر توفیق خادمی، در خانه خودش شهید شویم.

ارجحیت قلم عالم بر خون شهید

امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص علم و عالم فرموده‌اند: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ وَوَضَعَتْ الْمَوَازِينُ فَتَوَزَّنُ دِمَاءُ الشُّهَدَاءِ مَعَ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ»؛ در روز قیامت میزان اعمال و علم بشر برپا می‌شود؛ یکی از سنجش‌هایی که در عرصه محشر انجام می‌شود، خون شهدا و مرکب دانشمندان است، و کفه‌ای که در آن مداد علما است، سنگین‌تر از کفه‌ای خواهد بود که خون شهدا در آن قرار دارد.»^۲

مقام شهید در اسلام فوق‌العاده بالاست («عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ») هستند و در جوار حضرت حق، روزی می‌خورند؛ با این همه عظمت و جایگاهی که برای شهدا فرض شده است، در برخی مواضع، مقام آنها از عالم کمتر است. شهید با قوه قهریه جسم، دشمن را متلاشی می‌کند، ولی عالم با قلم، فکر دشمن را در هم می‌کوبد یا او را هدایت می‌کند؛ پس عالم با روح سر و کار دارد و شهید با جسم. این است مقام علم و عالم!

حال اگر بین این دو جمع شود، عالمی شهید شود چه مقامی خواهد داشت، الله اعلم. که سر سلسله این قشر، وجود نازنین حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام است که امام حسن مجتبی علیه السلام در مورد ایشان می‌فرماید: «كَانَ أَفْقَهُ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ»^۳

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲. من لایحضره الفقیه، ترجمه بلاغی و غفاری، ج ۶، ص ۳۴۵.

۳. عوالم العلوم، ج ۲۱، ص ۱۹۸.

ایرانی مسلمان قهرمان کربلای علمی

ایرانیان مسلمان در جهاد علمی یا به تعبیری دیگر در کربلای سرداران، قهرمانان زیادی داشته‌اند:

جابر بن حیان

شاگرد ایرانی مکتب امام صادق علیه السلام «جابر بن حیان» که پدر علم شیمی شد و شاید یکی از معروف‌ترین شاگردان امام صادق علیه السلام باشد. دانشمندی که در میان چهارهزار شاگرد پیشوای ششم شیعیان و در دوران شکوفایی علمی و کلاس‌های درس پرشمار امام صادق علیه السلام در علم کیمیاگری چهره شد و اکنون سال‌هاست که از او به عنوان «پدر علم شیمی» یاد می‌شود. چهره‌ای که یکی از مشهورترین دانشمندان ایرانی نیز به‌شمار می‌رود و شهرتش تنها به جهان اسلام محدود نمی‌شود.

خوارزمی

محمد بن موسی خوارزمی (حدود ۱۶۴ تا ۲۳۵ هجری)، ریاضی‌دان و ستاره‌شناس مسلمان ایرانی قرن سوم هجری است.^۱ شهرت علمی او مربوط به کارهایی است که در ریاضیات مخصوصاً در رشته «جبر» انجام داده، به‌طوری که هیچ‌یک از ریاضیدانان قرون وسطی، مانند وی در علم ریاضی تأثیر نداشته‌اند. روش دانشمند ایرانی در عملیات جمع و تفریق، ضرب و تقسیم، مورد توجه دانشمندان ریاضی اروپا قرار گرفت. خوارزمی در محاسبات چهار عمل اصلی و حل انواع مسایل ریاضی، روش مرحله‌به‌مرحله و دقیقی ارائه می‌داد و در نهایت به جواب منجر می‌شد؛ به‌همین خاطر، هر روشی که حل مسایل را به صورت مرحله‌به‌مرحله و دقیق و با جزئیات کافی بیان کند و در پایان به جواب برسد، روش الگوریتمی نامیدند. تلفظ لاتینی الخوارزمی به‌صورت Algorithm یا الگوریتمی Algorithmic از آن ناشی شده است.

۱. سعیدآزرمی، آشنایی با دانشمندان مسلمان محمد بن موسی خوارزمی، ماهنامه تربیت، شماره ۵۱، مهر ۱۳۶۹

العلم سلطان

مقام معظم رهبری می‌فرمایند: حرکت علمی برای کشور ما یک ضرورت مضاعف است؛ یک نیاز مضاعف و مؤکد است. نیاز است؛ چرا؟ چون علم، عامل عزت و قدرت و امنیت یک ملت است.^۱ در این زمینه که علم نیاز است، شماها می‌دانید، اما خوب است مجدداً من این را بگویم که حقیقتاً کشوری که دستش از علم تهی است، نمی‌تواند توقع عزت، توقع استقلال و هویت و شخصیت، توقع امنیت و توقع رفاه داشته باشد. طبیعت زندگی بشر و جریان امور زندگی این است. علم، عزت می‌بخشد. جمله‌ای در نهج البلاغه است که خیلی جمله پرمغزی است. می‌فرماید: «العلمُ سلطان»؛ علم اقتدار است. «سلطان» یعنی اقتدار و قدرت. «العلم سلطان من وجهه صال و من لم یجد صیل علیه؛ علم اقتدار است. هرکس این قدرت را به چنگ آورد، می‌تواند تحکم کند؛ می‌تواند غلبه پیدا کند. هرکسی که این اقتدار را به دست نیاورد، «صیل علیه»؛ بر او غلبه خواهد شد؛ دیگران بر او قهر و غلبه پیدا می‌کنند؛ به او تحکم می‌کنند.»^۲

احساس

آثار کربلای علمی در ظهور

در عرصه علم نیز میدان عمل به تکلیف و آزمایش و قرار گرفتن در سپاه امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ مهتیا است. در این میدان نیز می‌توان با جهاد علمی، جزء یار هفتاد و سوم شد و با کاروان عشق در کربلا همراه بود.

شهید احمدی‌روشن

«شهید احمدی‌روشن یکبار که خدمت «آیت‌الله خوش‌وقت» می‌رسند، از ایشان سؤال می‌کنند که: ظهور آقا چه قدر نزدیک است؟ ایشان تأملی می‌کنند

۱. بیانات در دیدار نخبگان جوان، ۱۲ شهریور ۱۳۸۶، دسترسی در: <https://khl.ink/f/33399>.

۲. شرح نهج البلاغه لابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۹.

و می‌فرمایند: این بستگی به این دارد که شما در نظن چه کار می‌کنید! منظور ایشان این بود که این مجاهدت هسته‌ای که موجب الگو شدن کشور ایران در دنیا می‌شود، خود نزدیک‌کننده ظهور است، و نه تنها در این صنعت، بلکه در هر جای ایران ما قدمی برداریم که موجب عزت و قدرت ایران اسلامی شود، چون الگویی برای مستضعفین عالم هستیم، ظهور حضرت را نزدیک کردیم. از آن روز به بعد، مصطفی احمدی روشن، خواب و خوراک نداشت.^۱

همسر شهید احمدی روشن تعریف می‌کند: مصطفی هراسان از خواب بیدار شد، ولی دیدم دارد می‌خندد. علت را که سؤال کردم، گفت: خواب دیدم که بالای یک تپه ایستاده‌ام. امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام را دیدم. آقا دست روی شانهم گذاشت و گفت: مصطفی! از تو راضی هستم.^۲

شهید احمدی روشن در کربلای علمی پیروز از میدان بیرون آمد، و نفر هفتاد و سوم لشکر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام شد.

کربلایی شدن در کربلای علمی

سردار تهرانی مقدم

در این صحنه آزمایش و کربلای علمی، تهرانی مقدم‌ها کربلایی شدند. وقتی تهرانی مقدم، فهمید قرار است با خانواده به دیدار مقام معظم رهبری بروند، در کاغذی برای ایشان نوشت: «الحمد لله عجب خدای کریم و مهربانی داریم. راستش را بخواهید لطف و اعطای بی حد و مرز او، ما را بی محابا و پرجرات ساخته است. آقا و مولایمان، می‌خواهم دستان الهی و پر قدرت شما را پر کنند و پشت شما را محکم تر. «قربة الی الله» می‌خواهیم علی زمانه را یاری دهیم. اگر ما در زمان مولای خود علی عَلَيْهِ السَّلَام، نبودیم که برای یاری او قیام کنیم و فدای حسین بن

۱. مرتضی قاضی، پاسخ قابل تأمل آیت‌الله خوشوقت به شهید احمدی روشن، خبرگزاری مشرق، دسترسی در: mshrg.ir/1166115، ۲۶ دی ۱۳۹۹.

<https://www.mashregnews.ir/news/195693.۲>

علی عليه السلام شویم، این عقده در دلم مانده است. می‌خواهیم در رکاب شما نائب ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الکریم آن را جبران کنیم و سینه ما سپر شما باشد، یا بن زهرا و ای نوری از بارقه امیرالمؤمنین عليه السلام **نصر من الله وفتح قریب**؛ آنچه خداوند عزوجل، به ما داده، فدای شما ای نائب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم؛ سرباز کوچک شما؛ سرتیپ پاسدار، حسن مقدم.»^۱

کاظمی‌آشتیانی

در این صحنه آزمایش و کربلای علمی، کاظمی‌آشتیانی نیز کربلایی شدند. این دانشمند برجسته، با هوش سرشار و توان مدیریتی بالا، خیلی زود توانست مراکز درمانی متعددی تأسیس و گروه‌های مختلف پژوهشی را راه‌اندازی کند که در آن میان، «پژوهشکدهٔ رویان جهاد دانشگاهی» یکی از مهم‌ترین این مراکز بود. این مؤسسه در خرداد ۱۳۷۰ با مدیریت کاظمی، فعالیت خود را آغاز کرد و تا امروز، هزاران زوج نابارور با بهره‌مندی از خدمات این مرکز پیشرفتهٔ درمان ناباروری، صاحب فرزند شده‌اند. باید اذعان کرد که یکی از بارزترین ویژگی‌های کاظمی‌آشتیانی، توجه به امر کاربردی کردن دانش و فناوری در درمان بود.

او توانست با این اقدامات، جمع بسیار ارزشمند و فرهیخته‌ای از صاحب‌نظران و نام‌آوران رشته‌های مربوط را به‌وجود آورد، و با دانش فراوان خود، به موفقیت‌های چشمگیری دست پیدا کند، از جمله: در حوزهٔ گسترش روش‌های پیشرفته درمان ناباروری، تولید و تکثیر و انجماد سلول‌های بنیادی جنینی و همانندسازی (کلونینگ) حیوانات و نام ایران را در عرصه‌های بین‌المللی باثبات این پیشرفت‌ها پراوازه کند.

از دیگر موفقیت‌هایی این دانشمند نابغه با کمک دوستان خود، می‌توان به تولد اولین نوزاد حاصل از IVF در ایران (۱۳۷۱)، تولد دومین کودک حاصل از ICSI

۱. روایتی از تلاش‌های شهید طهرانی مقدم برای ساخت حامل ماهواره، روزنامه فرهیختگان، دسترسی در:

<http://fdn.ir/40082> ۷ اردیبهشت ۱۳۹۷.

در ایران (۱۳۷۳)، دومین موفقیت ایران در بیوپسی بیضه‌ای برای درمان ناباروری مردان (۱۳۷۷)، تولد اولین نوزاد حاصل از میکرو اینجکشن اسپرماتوزوآی منجمدشده (۱۳۷۷)، تولد نخستین کودک حاصل از PGD در ایران (۱۳۸۲)، تولید نخستین رده سلول‌های بنیادی جنینی در ایران (۱۳۸۲) اشاره کرد، که نام ایران را در میان ۱۰ کشور صاحب این فناوری قرار داد. او نخستین بانک خون بند ناف ایران را به منظور استفاده از بن‌یاخته‌های خون بند ناف در سلول درمانی خانواده‌ها تأسیس کرد. همچنین شکل‌گیری گروه تحقیقاتی برای کلونینگ نخستین گوسفند همانندسازی شده ایران در ۱۳۸۴، از دیگر فعالیت‌های او به‌شمار می‌رود.

کازمی‌آشتیانی علاوه بر تأسیس مؤسسات تحقیقاتی، در فعالیت‌های علمی حضور پررنگی داشت. چاپ ده‌ها مقاله در مجلات علمی داخلی و بین‌المللی، انجام چندین طرح تحقیقاتی ملی، تدریس در دانشکده‌ها، نگارش کتاب، راه‌اندازی گروه‌های پژوهشی در شاخه‌های مختلف علوم پزشکی، برگزاری چند دوره جشنواره بین‌المللی رویان، داوری جشنواره‌های علمی و سردبیری مجله علمی-پژوهشی یاخته، از جمله این فعالیت‌های ارزنده وی بودند.

به دلیل کشفیات حیرت‌انگیز کازمی در زمینه پیشرفت علم، و تلاش‌های فراوان در زمینه تحقیقات سلول‌های بنیادی جنینی در ۱۳۸۳، از او به‌عنوان یکی از چهره‌های ماندگار کشور تقدیر شد. همچنین در همین سال، از او به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین دانشمندان خاورمیانه که با توسعه دانش سلول‌های بنیادی، رتبه برتر علمی را برای ایران ایجاد کرده، سبب شد تا نامش در فهرست ترور موساد قرار گیرد. به همین دلیل بسیاری بر این باور هستند که وی توسط موساد «ترور بیولوژیک» شده است.

این گمان‌ها، فرضیه‌ها درباره ترور بیولوژیک این دانشمند را تقویت کرد؛ چنین تصویری باز هم رو به فراموشی بود، تا اینکه مقام معظم رهبری در سخنرانی نوروزی

خود در فروردین سال ۹۵ در جمع زائران و مجاوران حرم رضوی، برای سعید کاظمی از لفظ «شهید» استفاده کردند و با آوردن نام او در کنار نام دانشمندانی مانند شهید تهرانی مقدم، گفتند: «کاری که شهدای هسته‌ای ما در زمینه‌های هسته‌ای، که بسیار هم حساس است، پیشاهنگش بودند؛ کاری که شهید تهرانی مقدم پیشاهنگش بود، کاری که شهید کاظمی در زمینه سلول‌های بنیادی پیشاهنگش بود، کارهای بسیار بزرگی است»^۱

شهید فخری زاده

در این صحنه آزمایش و کربلای علمی، شهید فخری زاده هم کربلایی شدند. دانشمند شهید، محسن فخری زاده در حوزه مقابله با ویروس کووید ۱۹، اقدامات ارزشمندی برای کشور انجام داد. مجموعه تحت مدیریت شهید فخری زاده یکی از سه چهار مجموعه‌ای در کشور است که کار واکسن کرونا را در دست گرفت و خوشبختانه در این زمینه با موفقیت پیش رفت.

مجموعه تحت مدیریت شهید فخری زاده، علاوه بر واکسن- که امروز به مرحله آزمایش بالینی و انسانی رسیده است-، در زمینه تولید کیت‌های تشخیصی آزمایشگاهی کرونا نیز اقدام‌های ارزشمندی به ثمر رساند. شهید فخری زاده در برخی از حوزه‌های متعدد علم و فناوری، دستاوردهای ارزشمند داشته است؛ او در حوزه پدافند هسته‌ای، پدافند زیستی و پدافند شیمیایی، اقدامات موثری برای کشور انجام داد. پژوهش‌های دانشمند شهید، دکتر فخری زاده درباره مقابله با برخی سلاح‌های غیرمتعارف، از همه جلوتر بود، و امروز به جایی رسیده است که در اماکن حیاتی کشور، در حال نصب و پیاده‌سازی است. شهید فخری زاده نزدیک به دو دهه تحت تعقیب صهیونیست‌ها بود؛ او تا آخر عمر خود، در راه خدمت‌رسانی به کشور از طریق علم و فناوری ثابت قدم ایستاد و آخر هم به دست ایادی مزدور صهیونیست به درجه رفیع شهادت نایل شد.

۱. بیانات در حرم مطهر امام رضا (ع)، ۱۳۹۵/۱/۲

رفتار

افزایش مطالعه و توان علمی در هر سنی و هر صنفی

شهید احمد رضا احدی، یکی از شهدای شاخص دفاع مقدس است. این شهید نخبه، در سال ۱۳۶۴ در کنکور سراسری تجربی، رتبه اول را کسب کرد؛ در رشته پزشکی (در دانشگاه شهید بهشتی تهران) پذیرفته شد و در آنجا به ادامه تحصیل پرداخت. عشق به دانش و علم در وجود شهید احدی موج می‌زد.^۱

متأسفانه سرانۀ مطالعه در کشور عزیز ما ایران بسیار تأسفبار است. این آمار متعلق به سال ۱۳۹۹ است و برای افراد پانزده ساله و بیشتر به گونه‌ای طراحی شده که نتایج به تفکیک تمام استان‌ها قابل ارائه است. در این آمارگیری به ۴۳۷۰ خانوار شهری و ۱۸۸۶۰ خانوار روستایی، و در کل به ۶۲۵۶۰ خانوار مراجعه شده، و مجموع این اطلاعات از داده‌ها و پرسش‌های مربوط به حوزه کتاب و نشریات، موسیقی، شبکه‌های اجتماعی، فعالیت‌های ورزشی، تغذیه و سرمایه اجتماعی استخراج شده است.

مهم‌ترین یافته‌های طرح در حوزه مطالعه به شرح زیر است:

«در سال ۱۳۹۹، سرانۀ مطالعه افراد باسواد پانزده ساله و بیشتر، در ماه به طور متوسط ۸ ساعت و ۱۸ دقیقه برآورد شده، که به عبارت دیگر، ۱۶ دقیقه و ۳۶ ثانیه در روز بوده است. از این مقدار، ۶ ساعت و ۳۲ دقیقه سرانۀ مطالعه کتاب غیردرسی، یک ساعت و ۲۳ دقیقه سرانۀ مطالعه روزنامه و ۲۳ دقیقه سرانۀ مطالعه نشریات بوده است. به طور کلی ۹.۶۲ درصد افراد باسواد پانزده ساله و بیشتر، در سال ۱۳۹۹ یک نوع مطالعه غیردرسی، اعم از کتاب غیردرسی، روزنامه یا نشریه داشته‌اند. ۵۴.۵ درصد از افراد باسواد پانزده ساله و بیشتر، در یک سال قبل از آمارگیری، مطالعه کتاب غیردرسی، اعم از چاپی یا الکترونیکی داشته‌اند.

<https://www.Javann.ir/004Jck.1>

۲۲.۴ درصد از افراد باسواد پانزده ساله و بیشتر، در ماه قبل از آمارگیری، روزنامه اعم از چاپی یا الکترونیکی مطالعه کرده‌اند. ۹.۸ درصد از افراد باسواد پانزده ساله و بیشتر، در ماه قبل از آمارگیری، نشریه (چاپی یا الکترونیکی) مطالعه داشته‌اند. از ۶ ساعت و ۳۲ دقیقه سرانۀ مطالعه کتاب غیردرسی در ماه، ۲ ساعت و ۳۲ دقیقه سرانۀ مطالعه قرآن و ادعیه، و ۴ ساعت سرانۀ مطالعه سایر کتب غیردرسی بوده است. از افراد پانزده ساله و بیشتر، که در سال ۱۳۹۹ مطالعه کتاب غیردرسی داشته‌اند، ۲.۳۳ درصد حداقل یک عنوان کتاب، ۷.۵۲ درصد دو تا چهار عنوان، ۷.۵ درصد پنج تا هفت، و ۶.۵ درصد بیش از هفت عنوان کتاب مطالعه داشته‌اند. استان‌های یزد با ۱۵ ساعت و ۱۶ دقیقه، قم با ۱۵ ساعت و ۱۲ دقیقه، و قزوین با ۱۲ ساعت و ۵۸ دقیقه در ماه بیشترین، و استان‌های کرمانشاه با ۳ ساعت و ۴۰ دقیقه، کهگیلویه و بویراحمد با ۳ ساعت و ۲۲ دقیقه، و بوشهر با ۲ ساعت و ۴۰ دقیقه در ماه، کمترین سرانۀ مطالعه را در سال ۱۳۹۹ داشته‌اند.»

شهید قجه‌ای

بسیاری از رزمندگان و فرماندهان، آزادی شهر خرمشهر در سال ۱۳۶۱ را مدیون حماسه و رشادت‌های شهید حسین قجه‌ای و گردان سلمان می‌دانند. مقاومت شهید قجه‌ای و نیروهای گردان سلمان، باعث می‌شود تا عملیات بیت المقدس با موفقیت انجام شود و خرمشهر را برای همیشه به ایران بازگرداند. شهید قجه‌ای در جریان این مقاومت جانانه، در خرمشهر در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۲ در سن ۲۵ سالگی، بر اثر اصابت گلوله به سرش به شهادت رسید. غیرت و شجاعت شهید قجه‌ای برای همیشه در تاریخ ایران ماندگار خواهد بود. مطالعه از جمله کارهایی بود که شهید قجه‌ای برای آن جایگاهی ویژه در برنامه ریزی خود قرار داده بود. اگر روزی موفق نمی‌شد مطالعه کند، به سادگی از آن نمی‌گذشت و به خود گوشزد می‌کرد که روز بعد کمبود آن را جبران کند. شهید، دفترچه یادداشتی با جلد آبی داشت که بیشتر دوستانش آن را به خاطر دارند. فرمانده گردان سلمان، برنامه

روزانه و کارهایی را که در طول روز انجام می‌داد، در آن دفترچه یادداشت می‌کرد. او هر روز کارهای خود را بررسی می‌کرد و شب که می‌شد، با بررسی آن‌ها سعی می‌کرد در روزهای بعد، میزان حسناتش را بالا ببرد. مطالعه در میان برنامه‌های شهید، جایگاه ویژه‌ای داشت؛ به‌طور مثال، در دفترچه یادداشتش چنین می‌نوشت: «در روز شنبه مطالعه نکردم...»، «روز دوشنبه، نه کار مثبتی انجام دادم، نه مطالعه کردم. وقتی هم که خواستم مطالعه کنم، خوابم برد.» این یادداشت کردن‌ها نشان از توجه ویژه شهید به اهمیت مطالعه و کتابخوانی را نشان می‌دهد!

ذکر مصیبت

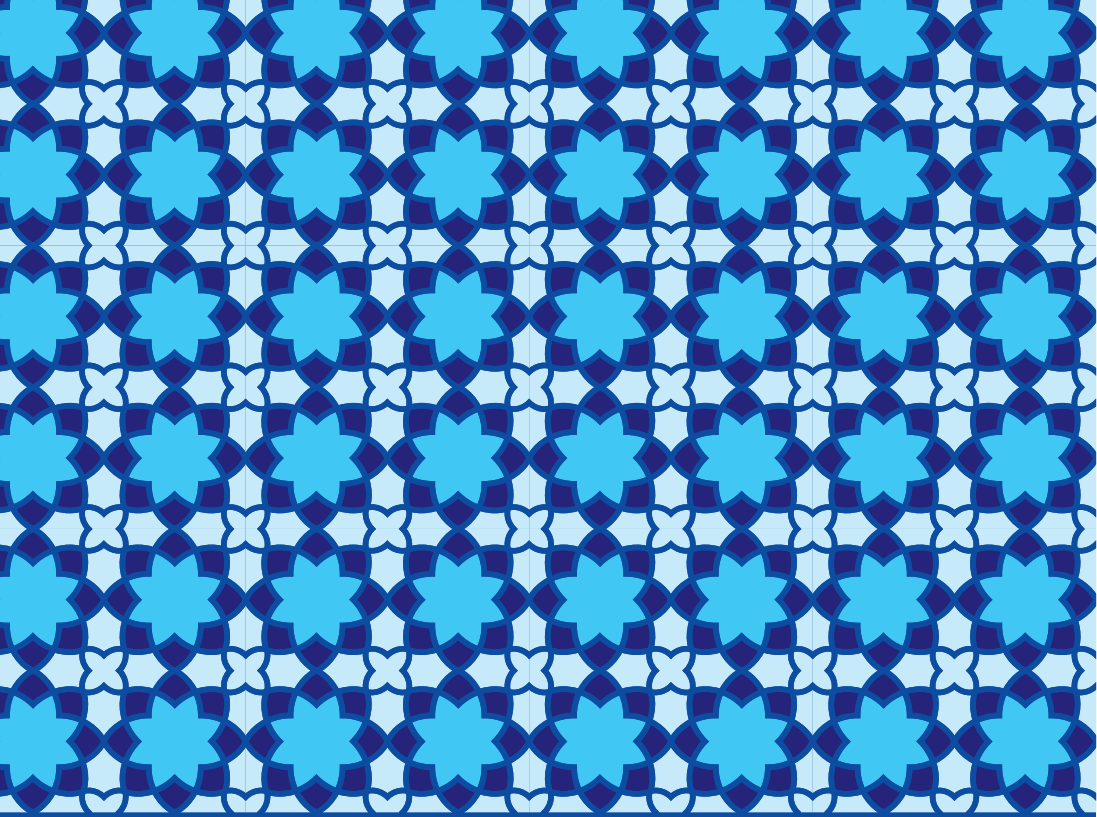
قطعاً در معراج شهدا کسانی بودند که به دختر شهید باقری تسلی دادند، و با احترام فوق‌العاده، او را از بدن پدر جدا کردند. برای پدر او گریه کردند و با احترام، بدن را بردند؛ اصلاً ما ایرانی‌ها، یتیم‌نوازیم؛ مخصوصاً اگر یتیم، دختر باشد و خاصه اگر سه چهار سال بیشتر نداشته باشد؛ اما ای مردم! ای کاش شما کربلا بودید و این کار را با دختر ابا عبدالله می‌کردید.

دختری را که پدر در سفر است روز و شب دیده حسرت به در است
هر صدایی که ز در می‌آید به گمانش که پدر می‌آید

تا سر را دید، صدا زد عمّه «مَا هَذَا الرَّأْسِ؟ قَالُوا لَهَا: رَأْسُ أَبِيكَ. فَرَفَعَتْهُ مِنَ الطَّشْتِ حَاضِنَةً لَهُ وَ هِيَ تَقُولُ: يَا أَبَا! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدَمَائِكَ؟ يَا أَبَتَا! مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؟ يَا أَبَتَا! مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَّنِي عَلَى صَعْرِ سَيْتِي؟ يَا أَبَتَا! مَنْ بَقِيَ بَعْدَكَ نَزْجُوهُ؟ يَا أَبَتَا! مَنْ لِلْيَتِيمَةِ حَتَّى تَكْبُرَ؟ يَا أَبَتَا! مَنْ لِلنِّسَاءِ الْحَاسِرَاتِ؟ يَا أَبَتَا! مَنْ لِلرَّاهِلِ الْمَسْبِيَّاتِ؟ يَا أَبَتَا! مَنْ لِلْعُيُونِ الْبَاكِيَّاتِ؟ يَا أَبَتَا! مَنْ لِلضَّائِعَاتِ الْغَرِيبَاتِ؟ يَا أَبَتَا! مَنْ لِلشُّعُورِ الْمُنْشِرَاتِ؟ يَا أَبَتَا! مَنْ بَعْدَكَ؟ وَاحْبِيتْنَا! يَا أَبَتَا! مَنْ بَعْدَكَ؟ وَ اغْرَبْتَنَا! يَا أَبَتَا! لَيْتَنِي كُنْتُ الْغَدَى، يَا أَبَتَا! لَيْتَنِي كُنْتُ قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عُمَبًا. يَا أَبَتَا! لَيْتَنِي وَ سُدَّتْ الشَّرَى وَ لَا أَرَى شَيْبَكَ مَحْضَبًا بِالْذِمَاءِ؛

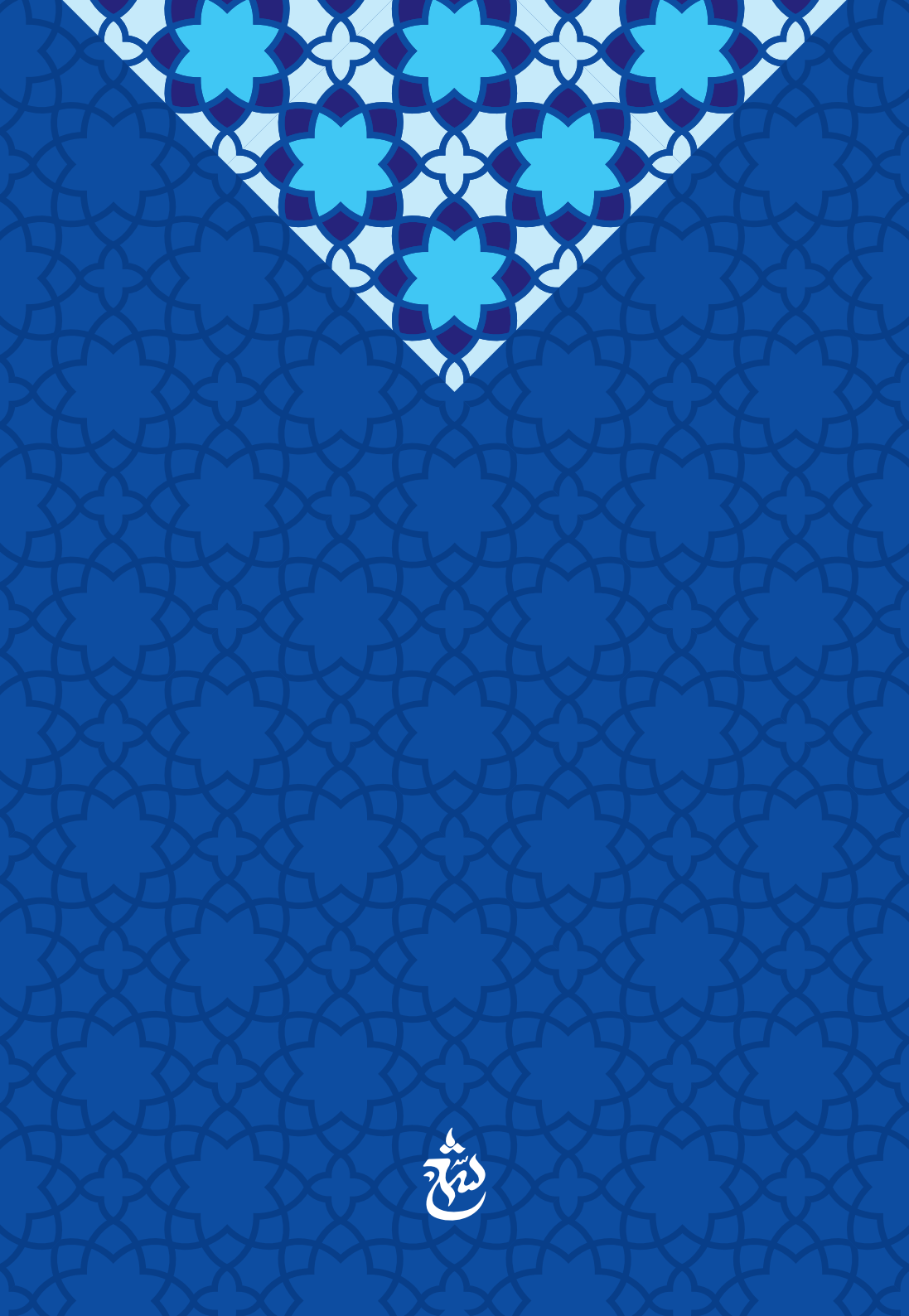
گفت این سر کیست؟ به او گفتند: سر پدرت حسین است. سر را با احتیاط از داخل طشت برداشت و به سینه چسبانید، و با گریه‌های سوزناک خود، خطاب به سر چنین گفت: پدر! چه کسی تو را به خون آغشته کرد؟ چه کسی رگ‌های گردنت را برید؟ پدر! چه کسی در خردسالی یتیم کرد؟ پدر! دختر یتیم تو، به چه کسی پناه ببرد تا بزرگ شود؟ پدرجان! زنان بی پوشش چه کنند؟ پدرجان! زنان اسیر و سرگردان کجا بروند؟ پدرجان! چه کسی چشمان گریان را چاره‌ساز است؟ پدرجان! چه کسی یار و یاور غریبان بی پناه است؟ پدرجان! چه کسی موهای پریشان ما را سامان می‌بخشد؟ پدرجان! بعد از تو چه کسی با ماست؟ وای بر ما بعد از تو وای از غریبی! پدرجان! کاش فدایت می‌شدم. پدرجان! ای کاش پیش از این نابینا می‌شدم و تو را اینگونه نمی‌دیدم. پدرجان! کاش پیش از این در خاک خفته بودم و محاسنت را آغشته به خون نمی‌دیدم.

«ثُمَّ إِتَّهَا وَضَعَتْ فِيهَا عَلِيَّ فِيهِ الشَّرِيفُ، وَ بَكَتُ بُكَاءً أَشَدِّدًا حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهَا، فَلَمَّا حَزَّ كَوْهَا، فَإِذَا بِهَا قَدْ فَارَقَتْ رُوحَهَا الدُّنْيَا؛ سِپَسِ لَبِّهَا رَا بَر لَبِّهَاي پَدْرَشِ اِمَامِ حَسِينِ نَهَاد، وَ چَنَانِ گَرِيسْتِ كِه هِمَانِ لِحْظِه بِيَهوشِ شُد، وَ وَقْتِي اُو رَا حَرَكْتِ دَادَنْد، دَرِيَا فْتَنْد كِه اَز دُنْيَا رَفْتِه اَسْت.»^۱



جلسه چهارم

کربلای جهاد تبیین



سنة



انگیزه

آنچه که از عاشورا بیشتر جلوه می‌کند، گواه مجاهدت و ایثار اباعبدالله و یارانِ حضرت در جهاد با شمشیر است. اما چیزی که شاید مورد غفلت مانده، نبرد دیگری است که از قبل عاشورا شروع شد؛ از همان وقتی که حضرت در مدینه منوره بودند و ایشان به سمت کوفه حرکت کردند. مجاهدتی که در لحظه از این قیام، خودش را نشان داد و بسیاری از وقایع و افراد را تحت تأثیر خودش قرار داد.

اگر جهاد شمشیر در یک نصف روز از عاشورا پایان یافت، این نبرد نه تنها پایان نیافت، بلکه از عصر عاشورا پررنگ‌تر هم شد. اگر جهاد با شمشیر مخصوص مردان جنگی بود، این جهاد، مرد و زن و کوچک و بزرگ نمی‌شناخت. جهادی که اگر نمی‌بود، هدف متعالی عاشورا هم باقی نمی‌ماند. اگر ابزار جهاد شمشیر، نیزه و تیرو شمشیر بود، ابزار این پیکار، دعا و گریه و خطبه و نامه بود.

جهادی که به معنای واقعی کلمه، مکمل آن، جانفشانی‌ها و فداکاری‌ها بود. حضرت آقا می‌فرمایند: چهل روزی که از عاشورا تا اربعین اتفاق افتاده، یکی از مقاطع بسیار مهم تاریخ اسلام است. روز عاشورا در اوج اهمیت است و این چهل روزی هم که بین عاشورا و اربعین است، تالی‌تِلو روز عاشورا است. اگر روز عاشورا اوج مجاهدت همراه با فداکاری- فداکردن جان، فداکردن عزیزان،

فرزندان و یاران- است، این چهل روز، اوج مجاهدت همراه با تبیین، همراه با افشاجری، همراه با توضیح است. اگر این چهل روز نمی بود، اگر حرکت عظیم زینب کبری علیها السلام و جناب ام کلثوم و حضرت سجاد علیه السلام نمی بود، شاید آن فقره **«لَيْسَتْ قَدْ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الصَّلَاةِ»** اتفاق نمی افتاد. این حرکت عظیم، این صبر فوق العاده خاندان پیغمبر به پیشوایی زینب کبری علیها السلام و امام سجاد علیه السلام بود که توانست حادثه کربلا را ماندگار کند و به معنای واقعی کلمه، این تبیین، مکمل آن فداکاری بود.^۱

سزنی در نینوامی ماند اگر زینب نبود کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود

افقاع

جنگی که از آغاز قیام اباعبدالله نمود بیشتری به خود گرفت، جنگ ادراکی بود و در مقابل آن می بایست یک جهاد گسترده، به گستره هجمه دشمن شکل می گرفت. این جهاد، چیزی نبود جز جهاد تبیین. جهادی که اساس و پایه اش مبتنی بر ایجاد امیدآفرینی در جامعه بود.

صحنه عاشورا، عرصه جهاد تبیین است و سلسله دار این تبیین، خود سیدالشهداست که در منزلگاه های مختلف، قبل و بعد از ورود به کربلا، به تبیین و توصیف وضعیت ناهنجار آن روز بلاد اسلامی و خصوصاً حاکمیت فاسد دربار اموی پرداختند. حضرت علیه السلام هدف از قیام خود را در قالب نامه ای به محمد حنفیه بیان نمودند، و خط مشی قیام عاشورا را ترسیم کردند. این حرکت بزرگ و خطیر تبیینی، زمانی شکل گرفت که جامعه اسلامی به معنای تمام کلمه، در حالت خمودگی و یأس قرار داشت؛ حرکت اباعبدالله، مثل خونی تازه در رگ های امت اسلامی جریان پیدا کرد و امید به رسیدن به صلاح و اصلاح امت اسلامی را، از آن حس ناامیدی، به افق امیدبخش رهنمون ساخت. تبیین حسینی و

عاشورایی در ادامه و به صورت نامه‌هایی به افراد و اهالی مختلفی از جهان عرب، و بیان هدف قیام و ملاقات‌های متعدد ابا عبدالله در طول مسیر با افراد گوناگون ادامه داشت. توضیح و تبیین و روشن‌گری ایشان و نیز خطبه‌های حضرت در منزلگاه‌های بین راه، همه و همه بیانگر رسالت تبیینی عاشوراست.

وقتی امام می‌خواست از مکه خارج شود، وصیت نامه‌ای نوشت و آن را به برادر خود محمد بن حنفیه داد. حضرت در این وصیت نامه می‌فرماید: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَثِيراً وَلَا بَطْراً وَلَا مُفْسِداً وَلَا ظالِماً، إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ إِصْلَاحٍ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي؛ من برای جاه‌طلبی و کام‌جویی و آشوب‌گری و ستم‌گری قیام نکردم، بلکه برای اصلاح در کار امت جدّم قیام کردم؛ می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر و به شیوه جد و پدرم حرکت کنم.»^۱ رسالتی که بعد از شهادت حضرت پایان نیافت، بلکه بر دوش مبارک حضرت سجاد علیه السلام و عمه بزرگوارشان، زینب کبری علیها السلام قرار گرفت. پیروزی خون بر شمشیر شعار برخاسته از جهاد تبیین در حرکت حسینی و زینبی است؛ تا جایی که وجود نازنین سیدالسادین و زینب کبری در مجالس کوفه و شام، بزم شادی دشمن را به کام او تلخ نمودند، و هیمنه پوشالی ایشان را به باد فنا سپردند.

عاشورا مکتب جهاد و ایثار و تبیین است. زمانی که مسلمانان به غدیر توجه نکردند، باعث شد تا واقعه کربلا رخ داد؛ اگر امروز مردم به ولی فقیه و امام که تعیین شده است، توجه کنند، وضع جامعه خوب می‌شود و در سایه ولایت‌مداری است که اتفاقات خوبی برای جامعه رقم می‌خورد. اما اگر برخی خیانت کنند و از ولایت‌مداری عبور کنند، همان‌طور که امام علی علیه السلام را در آن زمان کنار گذاشتند و به واقعه عاشورا منجر شد، باعث می‌شود تا بر اثر خیانت به ولایت، داعش ظهور کند. بنابراین ولایت‌مداری یک رکن است. غدیر ظاهر و محتوا دارد؛ غدیر را باید در جامعه شاد و زنده نگه داریم، چراکه یک پرچم و نماد است. این رکن جز با تبیین

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹

و گفتن، زنده نگه داشته نمی‌شود. اگر خواص جامعه امیرالمومنین علیه السلام و عموم مردم، تبیین و روشنگری می‌کردند، اگر پدری به فرزندش، فرزندی به پدرش و... وقایع را بازگو می‌کرد، کمتر از سه ماه این واقعه مهم به فراموشی سپرده نمی‌شد. وظیفه پیامبر در روز غدیر این بود تا مردم را تبیین کند، که قرار است براساس حکم الهی امیرالمومنین علیه السلام رهبر حکومت شود، «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ و تبیین کن.^۱ پیامبر این تبیین را انجام داد، و اگر انجام نمی‌داد: «فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» رسالتی انجام نداده بود.

یعنی ای پیامبر! اگر این تبیین را انجام ندهی؛ انگار رسالتی انجام نداده‌ای؛ یعنی هیچ کاری نکرده‌ای؛ یعنی نماز و روزه و حج و... هیچ. اما پیامبر می‌دانست تبیین است که حکومت اسلامی را حفظ می‌کند و با تمام توان پای این تبیین ایستاد. بعد از این تبیین، مهر قبولی بر رسالت پیامبر نهاده شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.^۲ پس، از رهگذر تبیین، مشکلات جامعه اسلامی حل خواهد شد. اهل بیت پیامبر و امامان برحق شیعه - که محافظ اسلام حقیقی هستند - سعی داشتند از هر فرصتی بهره ببرند تا غدیر را زنده بدارند، و آن خاطره گرامی و به یاد ماندنی را مطرح کنند.^۳

روزی حضرت زهرا علیه السلام در اُحد بر مزار عموی پدرش «حمزه سیدالشهدا» ایستاده بود و عزاداری می‌کرد. محمود بن لبید فرصت را غنیمت شمرده، پس از عزاداری

۱. مانده، ۶۷.

۲. مانده، ۳.

۳. برای اطلاعات بیشتر، ک به مجله فرهنگ کوثر، غدیر در سیره اهل بیت علیهم السلام، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۷۶

پرسید: ای دختر پیامبر خدا ﷺ آیا از سخنان پیامبر خدا ﷺ برای امامت و زعامت علی بن ابیطالب علیه السلام دلیلی به یاد داری؟ فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: **وَاعْجَبَا أَسْمَاءُ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ؟** آیا حادثه عظیم غدیر خم را فراموش کرده‌اید؟ **أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَقَدْ سَمِعَهُ يَقُولُ: خُدا را گواه می‌گیرم که خود شنیدم آن بزرگوار می‌فرمود: (عَلِيٌّ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَادِهِ فِيكُمْ وَهُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي؛** علی بهترین کسی است که او را در میان شما جانشین خود قرار می‌دهم، علی علیه السلام امام و خلیفه بعد از من است.^۱

تبیین، یعنی بیان حقیقت و از بین بردن غبار جهالت و تحریف اذهان. ذهن انسان ممکن است دچار ابهام شود، مورد تحریف قرار گیرد، و دشمن یا هر فرد دیگری آن را از مسیر حقیقی و عقلانی خودش منحرف کند. به عبارتی، تبیین به معنای بی‌تفاوت نبودن انسان نسبت به ذهنی است که به کمک نیاز دارد و باید تعلیم ببیند. تبیین، بخشی از جهاد تبیین و رسالت روشنگری است.

جهاد یعنی چه؟ جهاد یعنی تلاش در مقابله با دشمن. هر تلاشی، جهاد نیست. خیلی‌ها تلاش می‌کنند، تلاش‌های علمی زیادی می‌کنند، تلاش‌های اقتصادی می‌کنند که خوب و به جاست، اما جهاد نیست. جهاد، یعنی تلاشی که هدف‌گیری در مقابل دشمن در آن وجود داشته باشد؛ این جهاد است. در اصطلاح اسلامی و منطقی اسلامی، جهاد، کاری است که در مقابل دشمن انجام می‌گیرد. شما اگر کار اقتصادی بکنید برای مقابله با دشمن، جهاد می‌شود؛ کار علمی و تحقیقی بکنید برای مقابله با دشمن، جهاد می‌شود؛ حرف بزنید، برای خنثی کردن وسوسه دشمن تبیین کنید، جهاد می‌شود؛ این‌ها همه جهاد است. پس مهم این است که ما عرصه جهاد را تشخیص بدهیم که در هر زمانی در چه عرصه‌ای باید جهاد کرد. این، خیلی مهم است.^۲

پس جهاد با هدف مدنظر، آن است که منجر به نتیجه و تأثیر باشد، وگرنه ممکن

۱. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳

۲. بیانات در دیدار مداخلان اهل بیت، ۱۴۰۰/۱۱/۰۳

است تلاش بدون ثمر باشد. مقام معظم رهبری می‌فرمایند: جهاد تبیین یک فریضهٔ قطعی و واجب فوری است؛ یعنی بلافاصله باید انجام شود. دو مطلب باید تبیین شود، اول، امهات نظام، آرمان‌ها و اصول انقلاب را تبیین کنید که استقلال و استکبارستیزی، دو آرمان نظام است و دشمن در تلاش است که آسیب وارد کند؛ و مطلب دوم، در جهاد تبیین مقابله با تحریف است و آن هم تحریف سه موضوع: ۱- دشمن، دنبال تطهیر پهلوی است. ۲- دستاوردهای بی‌شمار نظام را نادیده می‌گیرد و کوچک می‌کند. ۳- ریشهٔ مشکلات کشور را به پای انقلاب می‌اندازد، در صورتی که مشکلات کشور، به خاطر فاصله گرفتن ما از آرمان‌های انقلاب است. وظیفهٔ تک‌تک ماست در مقابل این تحریفات دشمن، جهاد کنیم و این جهاد نیز جهاد تبیین است.

وظایف ما در جهاد تبیین

دستاوردها را بگوییم؛ از جمله چیزهایی که امروز دشمن روی آن سرمایه‌گذاری می‌کند، این است که مردم را نسبت به انقلاب مایوس و پشیمان سازد؛ یکی از وجوه جهاد تبیین، مقایسهٔ انقلاب با سایر انقلاب‌ها و بیان پیشرفت‌های بعد از انقلاب اسلامی ایران، به نسبت قبل از انقلاب است. کاری که اگر مردم زمان امام حسین علیه السلام، در جایگاه‌های خود و در مجالست‌هایی که داشتند، باید انجام می‌دادند، ولی متأسفانه انجام ندادند. وظیفه‌ای که خواص جامعه باید برعهده می‌گرفت، این بود که دستاوردهای قیام امام حسین را به مردم بگویند. نه تنها جامعهٔ امام حسین، بلکه همهٔ جوامع باید انجام دهند.

آرمان‌ها

در یک مقایسهٔ کوتاه بین انقلاب اسلامی ایران و دو انقلاب فرانسه و روسیه، می‌توان فهمید که کدامیک در رسیدن به آرمان‌های خود موفق بوده‌اند. یکی از تفاوت‌های انقلاب اسلامی با دو انقلاب روسیه و فرانسه، در برقراری امنیت و آزادی بعد از پیروزی نمود پیدا می‌کند؛ در فرانسه و روسیه، بعد از پیروزی انقلاب،

مردم به دلیل درگیری‌ها و اختلافات، امنیت و آزادی نداشتند، به‌گونه‌ای صدها نفر در این دو کشور کشته شدند؛ چنانکه مقام معظم رهبری فرمود: «شما بیست‌سال بعد از انقلاب اکتبر، یعنی سال ۱۹۳۷ شوری را نگاه کنید؛ این‌ها را من و امثال من یادمان است؛ دیکتاتوری سیاه استالین بر شوری در آن بیست‌سال حاکم بود، که صدها هزار آدم به جرم مخالفت با حکومت استالین یا توهم مخالفت، اعدام و نابود شدند! چند برابر آن در سیبری، تبعید شدند و چه شدند! تمام رؤسای سطح اول انقلاب، یکسره به‌وسیله کسانی که بعداً وارث آن‌ها بودند، اعدام یا فراری شدند و عده‌یی در تبعید کشته شدند.»^۱ همچنان که انقلاب فرانسه نیز پیش از انقلاب روسیه، سرنوشتی از همین دست داشت: «در طول ده‌سال از انقلاب فرانسه، حدود دوازده هزار نفر زیر تیغ گیوتین رفتند. همه این دوازده هزار نفر نیز، از رهبران انقلاب بودند.»^۲

به‌عبارت دیگر، معروف است که انقلاب، فرزندان خود را می‌خورد؛ بدین‌گونه که در هر انقلابی، انقلابیان یکدیگر را نابود می‌کنند و این سرنوشت محتوم هر انقلاب است. استناد به این مثل معروف، بیشتر ناظر به سرنوشتی است که همه انقلابیان و به‌ویژه رهبران در انقلاب‌های فرانسه و روسیه، دچار آن شدند؛ مطالعات تاریخ انقلاب این دو کشور، گویای این ادعاست؛ هنوز ده‌سال از پیروزی انقلاب این دو کشور نگذشته بود که تقریباً همه رهبران شناخته‌شده انقلاب، دچار چنان اختلافاتی شدند که راهی جز حذف یکدیگر از صحنه سیاست و انقلاب، و بلکه از صحنه روزگار نمی‌دیدند. در انقلاب فرانسه، تیغ گیوتین، هر روز آماده بریدن سر تعدادی از رهبران انقلابی بود؛ حتی کسانی که تا روز قبل در اوج قدرت و حاکمیت بودند، روز بعد به تیغ گیوتین سپرده می‌شدند.

۱. در انقلاب‌های فرانسه و روسیه، رهبران انقلاب از طبقات متوسط و بالای

۱. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در همایش آسیب‌شناسی انقلاب ۱۳۷۷/۱۲/۱۵

<https://khl.ink/f/32196.۲>

جامعه بودند، درحالی که در انقلاب اسلامی ایران، رهبران انقلاب، وابسته به طبقات محروم جامعه بودند.

۲. در انقلاب های فرانسه و روسیه، به ویژه در انقلاب روسیه، رهبران، مدافع و نماینده طبقه ای بودند که خود متعلق به آن طبقه نبودند، درحالی که در انقلاب اسلامی، رهبران انقلاب، مدافع طبقه ای بودند که خود از آن طبقه برخاسته بودند.

۳. در انقلاب های فرانسه و روسیه طبقه روشنفکر رهبری انقلاب را برعهده داشته و روحانیان نقش ضدانقلاب را داشتند، اما در انقلاب اسلامی، رهبری ضدانقلاب را روشنفکران وابسته به چپ و راست بودند.

۴. در انقلاب فرانسه و روسیه، ما چهره شاخصی را نمی یابیم که همه ویژگی های سه گانه رهبری را داشته باشد، اما یکی از مهم ترین ارکان انقلاب اسلامی ایران، رهبری بی نظیر یک فقیه عالم به زمان است.

تحقق اهداف انقلاب ها

یکی از تفاوت های مهم انقلاب اسلامی با انقلاب های فرانسه و روسیه، در تحقق اهداف نمود پیدا می کند؛ یعنی آن دو انقلاب به اهداف کلان خود نرسیدند؛ زیرا انقلابیان فرانسه که خواهان پیاده سازی نظام دموکراتیک بودند و بلشویک ها که خواستار سیاست های سوسیالیستی بودند، به هدف خود نرسیدند؛ (امروز، هر دو انقلاب مزبور بدون آن که توانسته باشند بهشت موعود خود را ارائه کنند، به انتهای راه خود رسیده اند. نه لیبرالیسم، آزادی واقعی ای را که خواست روح بشر باشد، توانست تأمین کند، بلکه برعکس، او را برده قید و بندهای مادیات جوامع صنعتی نمود؛ و نه سوسیالیسم توانست عدالت اجتماعی را تأمین کند. از همه مهم تر این که بشر امروز نه ایدآل های انقلاب فرانسه را می طلبد، و نه دیگر امیدی به بهشت موعود بلشویک های روسیه دارد.

بشر امروز جامعه ای را می خواهد که از یک سو، موجبات ارتقای انسان ها و



آرامش روحی و جسمی او در آن فراهم شده باشد، و از سوی دیگر، آزادی‌های سیاسی و عدالت اجتماعی هیچ‌یک قربانی دیگری نشود. چنین خواسته‌هایی هرگز در چارچوب ایدئال‌های مادی و دنیایی مکاتب انقلاب‌های فرانسه و روسیه تأمین‌شدنی نبود. دنیای مادی برای روح الهی، بلندپرواز و در عین حال کنجکاو بشر، دنیایی تنگ و تاریک شده است. بدیهی است که در چنین شرایط مایوس‌کننده‌ای، ما شاهد بازگشت بشر به جانب مذهب و شاهد پیروزی انقلاب اسلامی به‌عنوان انقلابی بشری باشیم که با تکیه بر مذهب تحقق یافته است.

از سوی دیگر، بیست‌سال بعد از انقلاب فرانسه، برای بناپارت هیچ افتخاری از لحاظ آرمان‌های انقلاب و آن حرف‌هایی که «ژان ژاپلوسه» و «ولتر» و دیگران می‌گفتند، در حکومت فرانسه، مطلقاً وجود نداشت. همان‌گونه که مقام معظم رهبری فرمود: یک دوره بیست و چهارساله دیکتاتوری مطلقه در فرانسه حاکم می‌شود و مجدداً همه منابع کشور در اختیار جنگ قرار می‌گیرد. پس از ناپلئون نیز برادرزاده او به قدرت می‌رسد. در واقع، کار را به جایی می‌رسانند که مردم را از انقلاب پشیمان می‌کنند. به این ترتیب، مردم خواهان بازگشت به دوران قبل می‌شوند که به این دوره «ترمیدور» می‌گویند. «کرین برینتون» در کتاب «کالبدشکافی چهار انقلاب» بر همین اساس، نظریه «پاتولوژی انقلاب» را ارائه می‌کند. او بر این باور است که انقلاب، مانند تبی است که در بدن سالمی وارد می‌شود، بدن را دچار بحران می‌کند و پس از یک دوره بحرانی، به دوران قبلی خود بازمی‌گردد. در انقلاب فرانسه نیز واقعاً همین اتفاق افتاد؛ چراکه فرانسه انقلابی، پس از چهل سال با کشورهای اروپایی که انقلاب نکرده بودند، هیچ تفاوتی نداشت.

انقلاب اسلامی ایران، دارای امتیازات گوناگونی است و در مقایسه با انقلاب فرانسه و روسیه، در ویژگی‌های زیر متمایز می‌شود:

ماهیت دینی انقلاب، امنیت و آزادی، معنویت و مردم‌گرایی رهبر، نقش رهبر و مردم در استمرار انقلاب، همگانی بودن انقلاب، تاثیرگذاری انقلاب در بیداری اسلامی و تحولات جهانی، امدادهای غیبی و تحقق اهداف انقلاب.

اما انقلاب ایران، در تحقق بیش‌تر اهداف کلان خود موفق بود؛ زیرا از اهداف کلان انقلاب اسلامی، که احیای دین، گرایش جهانیان به اسلام، ایجاد حکومت اسلامی، معنویت‌اندیشی و استقلال بود، تحقق یافت. برخی اندیشمندان غرب معتقدند که انقلاب اسلامی به اهداف کلان خود دست‌یافته است. «تدا اسکاچ پول» می‌نویسد: «انقلاب اسلامی به دنبال پیروی از برنامه‌های انقلاب دموکراتیک فرانسه یا برنامه‌های سوسیالیستی انقلاب روسیه نبود، بلکه به دنبال استقرار جامعه‌ای مستحکم و نوین، بر اساس مکتب پویا و سازنده اسلام بود.»^۱

همچنین «جیمز بیل» می‌گوید: «از نقطه نظر محافل سیاسی، ارزشمندترین دستاورد انقلاب اسلامی را می‌توان در بیداری مسلمین جهان و احیای اسلام به عنوان نظام یک جامعه سیاسی مکتبی خلاصه کرد، و همه این‌ها برخاسته از روح متعالی و تفکر ناب اسلامی و سیاسی امام خمینی است.»^۲

از سوی دیگر، انقلاب اسلامی در دنیای اسلام و دنیای عرب، امیدها را زنده کرد؛ همچنان‌که رهبر معظم انقلاب فرموده‌اند: «وقتی انقلاب ما پیروز شد، به‌طور کلی دنیای عرب و دنیای اسلام، در یک حال رکود و سکوت و نومیدی به‌سر می‌برد؛ صهیونیست‌ها کار خودشان را پیش‌برده، و همه را ترسانده بودند و هیچ ملتی گمان نمی‌کرد در آینده برایش باز باشد. ناگهان دروازه عظیم فرج گشوده شد و ملت‌ها امید پیدا کردند. شما ببینید امروز ملت فلسطین با همه وجود وسط میدان آمده است. این فقط شکست اسرائیل نیست؛ این شکست

۱. مجموعه مقالات چهارمین سمینار بررسی سیره نظری و عملی امام خمینی، ص ۱۷۱

۲. همان.

آمریکاست.»^۱ البته برای رسیدن به همه اهداف باید تلاش کرد؛ از این رو، مقام معظم رهبری فرموده‌اند: «من اعتقاد این است که در بسیاری از اهداف خود، هنوز در نیمه راه هستیم؛ آینده بسیار روشنی پیش روی ماست که به سمت آن در حرکتیم؛ آینده‌ای که ملت ایران خواهد توانست به برکت اسلام و نظام اسلامی، هم عدالت اجتماعی و رفاه مادی داشته باشد، و هم به استقلال کامل دست یابد.»^۲

زمان شاه

مقایسه گوشه‌ای از پیشرفت‌های ایران، قبل و بعد از انقلاب

بی‌سوادی قبل انقلاب ۴۰ درصد، بعد انقلاب ۳ درصد، که ۱۳ برابر کم شده. سواد دانشگاهی قبل انقلاب ۴ درصد، بعد انقلاب ۴۵ درصد. رتبه تولید علم قبل انقلاب رتبه ۵۰ در جهان، بعد انقلاب رتبه ۱۲ جهانی؛

رتبه قدرت نظامی در جهان قبل انقلاب رتبه ۳۹، بعد انقلاب قدرت ۸ در جهان؛ قدرت موشکی قبل انقلاب ۰، بعد انقلاب قدرت ۳ در جهان؛ نیروهای نظامی قبل انقلاب ۱۰۰،۰۰۰، بعد انقلاب ۱،۵۰۰،۰۰ نفر ۱۵ برابر؛ تولید سلاح قبل انقلاب ۵ درصد، بعد انقلاب ۷۰ درصد ۱۴ برابر؛ تولید انواع سلاح، هواپیمای نظامی، جت جنگنده، موشک بالستیک، موشک هوا به هوا، هوا به زمین و پهباد، رادار، تانک، موشک ضد زره، صنایع مخابرات نظامی، انواع بی‌سیم‌های نظامی، سیستم‌های جنگ الکترونیک قبل انقلاب ۰ درصد، بعد انقلاب ۱۰۰ درصد؛ ساخت ناوچه و صنایع کشتی‌سازی و زیردریایی قبل انقلاب ۰ درصد بعد انقلاب ۷۵ درصد؛ جنگ و مقاومت در مقابل دشمن قبل انقلاب ۰، و اشغال کشور چندین بار توسط قدرت‌ها بعد انقلاب، ۸ سال جنگ مستقیم و سال‌ها غیرمستقیم جنگ با داعش و القاعده و گروهک‌ها در کردستان و غیره... بخشیدن خاک کشور قبل

۱. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۸۲/۱۱/۲۴

۲. همان

انقلاب طی چندین دوره که ۷۰ درصد ایران را بخشیدیم و آخرین آن بحرین بود؛ بعد انقلاب حتی یک وجب خاک ایران را ندادیم. گسترش عمق استراتژیک نظامی قبل انقلاب ۰ درصد، بعد انقلاب در چندین نقطه حیاتی جهان از جمله ایجاد پایگاه نظامی در سوریه و لبنان و عراق و یمن و دسترسی مستقیم به دریای مدیترانه، و تهدید شیشه‌ عمر غرب اسرائیل.

ساخت و خودکفایی در صنایع هوافضا ایستگاه ماهواره، ارسال ماهواره به فضا، ایستگاه پرتاب قبل انقلاب ۰ درصد، بعد انقلاب ۹۰ درصد؛ راه‌آهن ریلی قبل انقلاب ۱۹۰۰ کیلومتر، بعد انقلاب ۱۲۰۰۰ کیلومتر ۶ برابر؛ نانو تکنولوژی قبل انقلاب ۰ بعد انقلاب رتبه ۳ در جهان.

برخورداری خانواده‌ها از امکانات رفاهی مثل خودرو قبل انقلاب ۴ درصد، بعد انقلاب ۸۰ درصد، یعنی ۲۰ برابر. دسترسی به شبکه گاز قبل انقلاب ۳ درصد، بعد انقلاب ۹۵ درصد؛ دسترسی به شبکه برق قبل انقلاب ۳۰ درصد بعد انقلاب ۹۵ درصد؛ دسترسی به شبکه آب آشامیدنی قبل انقلاب ۳۰ درصد بعد انقلاب ۹۶ درصد؛ دسترسی به شبکه تلفن قبل انقلاب ۱۳ درصد بعد انقلاب ۹۷ درصد.

تمامی این پیشرفت‌ها، درحالی صورت گرفته که کشور در سایه شدیدترین تهدیدها و تحریم‌های دشمنان قرار داشته، و این‌ها تنها بخشی از هزاران مورد پیشرفت‌های کشور است که بیان شد. با این اوصاف، بایستی به داشته‌های خود افتخار کنیم و با غرور ملی، به دهان یابوگویان و دشمنان کشور بزنیم!^۱

حکومت علوی

برخی انقلاب اسلامی را با حکومت علوی مقایسه می‌کنند و معمولاً قصدشان این است که انقلاب اسلامی را در تقابل با حکومت علوی نشان دهند. مقام معظم رهبری در ترسیم هدف و آرمان انقلاب اسلامی، همواره بر رسیدن به آرمان

۱. محمد رضا رضائی، ۲۷ آذر ۱۳۹۷

متعالی حکومت علوی و استقرار عدالت تأکید داشته‌اند، و آن را در بیانیه گام دوم مورد عنایت قرار دادند. تشکیل تمدن اسلامی، در حقیقت رویکرد انقلاب اسلامی برای تحقق این آرمان متعالی است.

با یک مطالعه مختصر پیرامون وقایع عصر حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام و مروری کوتاه بر نهج البلاغه که بسیاری از نامه‌های ایشان در حقیقت، دردنامه حضرت نسبت به خیانت‌های اطرافیان‌شان است، می‌فهمیم که وجود نازین حضرت علیه السلام در عمر کوتاه حکومت ظاهری‌شان، با مشکلات و موانع زیادی روبرو بودند. عمده این مشکلات در همراه نبودن مردم و نیز خیانت‌های متعدد اطرافیان و کارگزاران حضرت، متجلی است؛ درحالی‌که انقلاب اسلامی، همواره متکی به حمایت‌های مردمی بوده و عمده کارگزاران آن، متعهد و دلسوز و امانتدار بوده و هستند. تا جایی‌که شعار معروف این ملت که «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند» به روشنی بیانگر این است که در نظام مقدس جمهوری اسلامی، حمایت از رهبری جامعه، جزء ارکان پذیرفته شده از سوی ملت انقلابی است.

کشورهای پیشرفته

در مقایسه با کشورهای پیشرفته، بایستی گفت: با وجود تحریم‌های ظالمانه در طول این چهل و اندی سال، نظام مقدس جمهوری اسلامی، امروز نه تنها در منطقه، بلکه در جهان، جزء پیشروترین‌ها در دانش هسته‌ای و نظامی و سلول‌های بنیادی و نانو تکنولوژی و غیره است و دشمن ناگزیر از اعتراف به آن است.

احساس

آثار تبیین

تبیین درست، به مردم امید می‌دهد. تصور کنید بانویی که در یک نصف روز، شاهد قطعه قطعه شدن عزیزانش بوده و هجده محرم خود را از دست داده، در پاسخ به طعنه دشمن بفرماید: «ما رأیت الا جمیلاً» چرا باید از زیبایی این مصیبت

عظما سخن بگوید؟ آیا جز این است که ایشان امیدوار به آینده است و واقف به ثمربخشی این خون‌های به ناحق ریخته؟

امید، ثمرهٔ جانفشانی اباعبدالله و یاران باوفایش بود که در جملهٔ زینب کبری تجلی یافت. تبیین درست مسائل روز کشور و جهان، می‌تواند روح امیدآفرین را در کالبد جامعهٔ اسلامی بدمد. این امید است که موتور پیشران فرد و جامعه است.

این امید، به گفتهٔ شهید بزرگوار ما، شهید سلیمانی، که خطاب به دشمن فرمود: «ما ملت شهادتیم؛ ما ملت امام حسینیم» نشأت گرفته از عاشورای حسینی و روحیه شهادت طلبی است. «كَفَى بِالْأَجَلِ حَارِسًا»^۱ ملتی که شهادت دارد، پایان ندارد، ناامیدی برای او واژه‌ای بی‌معناست.

پیامد عدم تبیین

اگر درست تبیین نکنیم، دشمن ناامیدی را القاء می‌کند. ناامیدی خردمندان را زمین می‌زند چه برسد به عوام جامعه. خواجه نصیرالدین طوسی، پس از مدت‌ها وارد زادگاهش، طوس شد. سراغ دوست دانای دوران کودکی خود را گرفت. مردم گفتند او حکیم شهر ماست، ولی یکسال است تنها نفس سرد از سینه‌اش بیرون می‌آید و ناامیدی در وجودش رخنه کرده است. خواجه به دیدار دوست گوشه‌نشینش رفت و دید، آری او همهٔ پنجره‌های امید به آینده را در وجود خود بسته است. به دوستش گفت: تو دانا و حکیمی، اما نه به آن میزان که خود را از دردسر ناامیدی برهانی. دوستش گفت: دیگر هیچ شعلهٔ امیدی نمی‌تواند وجودم را در این جهان رو به نیستی، گرما بخشد.^۲

پس از عاشورا، آنچه که دشمن بیش از پیش به دنبالش بود، ایجاد یأس و سرخوردگی در بین اسراء، و القاء شکست بود. هدفش این بود که هم اهل بیت علیهم‌السلام را به انزوا بکشاند و هم از عاشورا درس عبرتی برای سایرین ترسیم کند تا قیام مشابهی علیه ساختار فاسد و ظالمانهٔ بنی‌امیه شکل نگیرد.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۰۶

۲. زندگینامهٔ خواجه نصیرالدین طوسی، درس‌هایی از خواجه نصیرالدین طوسی، فصل ششم

در کوفه عبیدالله بن زیاد، ابراز خوشحالی کرد و به امام سجاد و زینب علیهما السلام طعنه زد که با واکنش شجاعانه و روشنگرانه حضرت مواجه شد؛ در شام نیز، یزید را مفتضح نمود. این کار به معنای واقعی کلمه، جهاد تبیین بود، چراکه در مقابل دشمن صورت گرفت.

امروز هم دشمن بعد از ناکامی در تقابل نظامی، و نیز اعمال سخت‌ترین و بی‌نظیرترین تحریم‌ها علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی، راه برون‌رفت از بن‌بست را القاء یأس و پاشیدن بذر ناامیدی در جامعه اسلامی می‌داند.

مقام معظم رهبری می‌فرماید: هر تلاش و کوششی، جهاد نیست. تلاشی جهاد است که در مقابله با دشمن باشد. ما باید ببینیم دشمن به کجا آسیب می‌رساند، و بعد در مقابل آن ایستادگی کنیم، دشمن مدام ذهن مردم ما را می‌زند، یعنی جنگ الان جنگ ادراکی است و دشمن در تلاش است ذهن تک‌تک ما را خراب کند، که در این فضا مبارزه جهادی نیاز است؛ این همان جهاد تبیین است. می‌توان گفت بزرگترین و مؤثرترین عاملی که در سال ۶۱ هجری، حادثه غمبار کربلا را رقم زد و امت اسلامی را برای همیشه تاریخ، در اندوه جانکاه قتلِ عامِ بهترین فرزندان و عترت رسول‌الله صلی الله علیه و آله گرفتار کرد، شبهه افکنی و ابهام‌آفرینی در آموزه‌های راستین اسلام ناب، و ارونه جلوه‌دادن حق و نشانیدن باطل به جای آن بوده است.

سیدالشهدا، گشته سکوت خواص و جهل عوام بود.

شبهه افکنی و تحریف حقیقت‌ها و ابهام‌آفرینی در واقعیت‌های عینی، از چنان قدرت تخریبی برخوردار است که می‌تواند عنصر فاسد و مفسدی مانند یزید را به بالاترین سطح اجتماع امت اسلامی برساند، و امام حق و پیشوای راستین امت، حضرت حسین بن علی علیهما السلام و خاندان رسول‌الله را به فجیع‌ترین شکل ممکن به قربانگاه ببرد!

۱. بیانات در دیار بافرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله صلی الله علیه و آله ۱۳۷۵/۰۳/۲۰

جریان اعتدال در کوفه، حسین علیه السلام را با اتهام افراطی، به قتلگاه کربلا کشاندند. به این سادگی واقعیت را صد و هشتاد درجه تغییر دادند. «بنی امیه» در شام، اختلاس می‌کرد. علی را در کوفه ناسزا می‌دادند! به نظر شما دلیلش چه بود؟ چیزی جز تبیین نکردن؟

رفتار

راه: تسلط بر مباحث انقلاب

لازمه آنکه ما یک مسأله را تبیین کنیم، علم به آن مسأله است. تا ما علم نداشته باشیم و اطلاعی نداشته باشیم، نمی‌توانیم تبیین کنیم و در این جهاد قدمی برداریم. برای اینکه بتوانیم از کشورمان و دستاوردهای کشور دفاع کنیم، نیاز به مطالعه داریم، مثل مطالعه کتاب «صعود چهل ساله»

راهکار: کتاب صعود چهل ساله

«صعود چهل ساله» کتابی است که همه را از لکنت زبان درباره دستاوردهای انقلاب درآورده است. به همت «سید محمد حسین راجی»، مروری بر دستاوردهای چهل ساله انقلاب اسلامی براساس آمارهای بین‌المللی صورت گرفت. این کتاب که نتیجه بیش از هفده هزار ساعت مطالعه هدفمند از جانب هفتاد نخبه دانشگاهی و حوزوی است، مطالبی را ارائه می‌کند که هر ایرانی مسلمان و انقلابی را سرشار از حس غرور خواهد کرد.

از خصایص کتاب «صعود چهل ساله» می‌توان به تمرکز آن بر فعالیت‌های صورت‌گرفته بعد از انقلاب، آشنا نمودن خواننده با دستاوردهای ارزنده انقلاب اسلامی، بهره‌گیری از آمارهای دقیق، فنی و علمی بین‌المللی برای ارائه کارها، مقایسه‌های دقیق و موشکافانه اقدامات صورت‌گرفته قبل و بعد از انقلاب، و به‌طور کلی معارف همه‌جانبه‌ای از فعالیت‌های گسترده نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران اشاره کرد. کتاب از نه فصل تشکیل شده، که در هر کدام از فصول،

مسأله‌ای بنیادین مورد بررسی قرار گرفته است. در فصل نخست، استقلال ایران در میان کشورهای دنیا در مقایسه با وابستگی‌های دوران پهلوی تجزیه و تحلیل می‌شود. فصل دوم، به کاهش فقر و نابرابری و به عبارتی توسعه عدالت اجتماعی می‌پردازد. فصل سوم، مسأله رفاه عمومی و برخورداری از امنیت، آموزش، بهداشت، دسترسی‌های گسترده مردم به آب، برق، سوخت و ابزار ارتباطی را بررسی می‌کند. فصل چهارم، عزت و اقتدار ایران را از لحاظ امنیتی و نظامی در منطقه و جهان به تصویر می‌کشد. فصل‌های پنجم تا هفتم، به پیشرفت‌های زیرساختی، صنعتی و معنوی پرداخته‌اند. در دو فصل نهایی کتاب، مسأله کرامت زن و آزادی و مردم‌سالاری دینی در کشور عزیزمان بررسی می‌شود، و شاخص‌های آزادی در کشورهای غربی مورد نقد قرار می‌گیرد.

بخشی از کتاب صعود چهل ساله

قوای نظامی هر کشور، ستون اقتدار هر کشور تلقی می‌شود. شاهان پهلوی، با خرید انواع تسلیحات غربی و به‌ویژه آمریکا، سعی در تقویت نیروی نظامی ایران داشتند، ولی در واقعیت، غرب با فروش انواع سلاح‌های خود، با چند برابر قیمت به ایران، سعی در به‌تاراج بردن ذخایر این ملت را داشتند، و از سویی دیگر آن‌ها ایران را انباری از مهمات کرده بودند و در موارد مختلف بدون اجازه ایران، از آن‌ها استفاده می‌کردند. برای نمونه، ملکه پهلوی در این باره می‌گوید: «یک روز محمدرضا که خیلی ناراحت بود به من گفت: مادر جان! مُرده شور این سلطنت را ببرد که من، شاه و فرمانده کل قوا هستم، ولی بدون اطلاع من، هواپیماهای ما را برده‌اند ویتنام؛ آمریکایی‌ها که از قدیم در ایران، نظامی داشتند، هر وقت احتیاج پیدا می‌کردند، از پایگاه‌های ایران و امکانات ایران با صلاحدید خود استفاده می‌کردند. حالا بماند که چه قدر سوخت مجانی می‌زدند و اصلاً کل بنزین هواپیماها و سوخت کشتی‌هایشان را از ایران می‌بردند.»^۱

۱. سید محمد حسین راجی، صعود چهل ساله.

هر یک از ما می‌توانیم با انجام کارهای ذیل در جهاد تبیین، نقش آفرین باشیم:

- گفتگوی چهره به چهره
- تشکیل حلقه‌های معرفتی
- تولید محتوا در فضای مجازی و بازنشر آن
- بازنشر محتواهای مفیدی که دیگران تولید کرده‌اند
- پاسخ به شبهه‌ها در فضای مجازی و حقیقی؛ همه شبهه‌ها پاسخ دارند. با مطالعه یا جست‌وجو می‌توان به جواب‌ها دست یافت؛
- تبلیغ جهاد تبیین؛ یکی از مهم‌ترین کارهای ما این است که خود، جهاد تبیین را تبلیغ کنیم. خیلی از مردم هنوز با بیانات رهبر معظم انقلاب آشنا نشده‌اند؛ به مردم بگوییم که چه وظایفی دارند و چه کارهایی می‌توانند انجام دهند. جهاد تبیین، یعنی نسبت به ذهن غبار آلوده اطرافیانمان بی‌تفاوت نباشیم. یک نفر ممکن است فقط چهار نفر دنبال‌کننده داشته باشد، یک کسی است که ده نفر دنبال‌کننده دارد، یک کسی صد نفر، یک کسی هزار نفر، یک کسی هم ممکن است ده‌ها هزار نفر دنبال‌کننده در فضای مجازی و حقیقی داشته باشد. همه می‌توانند نسبت به جهاد تبیین انجام وظیفه کنند.



امام حسین علیه السلام در تمام راه، از مدینه تا کوفه، در حال تبیین راه بود و در حال تبیین مشکلات روز بود، لذا به مردم بصره نوشتند: «فَارَأَ السَّنَةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ، وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ؛ من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می‌کنم، چراکه (این گروه) سنت پیامبر صلوات الله علیه را از بین برده و بدعت (در دین) را احیا کردند؛ اگر سخنانم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می‌کنم.»^۱

چه کردند مردم با نوه رسول‌الله؟! اگر نبود خطبه‌های حضرت زینب علیها السلام، اثری از

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵-۲۶۶.

این حرکت نمانده بود. وقتی در کوفه فرمود: **«أَتَذْرُونَ وَيْلَكُمْ أَيَّ كَيْدٍ لِمُحَمَّدٍ ﷺ فَرْتُمُ؟»**؛
 وای بر شما! آیا می‌دانید چه جگری را از محمد ﷺ شکافتید؟ **«وَأَيَّ عَهْدٍ نَكَتُمْ؟ وَأَيَّ
 كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟ وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ؟»**؛ چه پیمانی را گسستید؟ و نوامیس رسول خدا
 را بر کوجه و بازار نشان دادید؟ چه حرمتی را از او هتک کردید؟ **«وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟»**؛
 چه خونی را از او بر زمین ریختید؟ **«لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا، تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ، وَتَنْسُقُ
 الْأَرْضُ، وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا؛»** به راستی کار زشت و وحشتناکی انجام داده‌اید، که نزدیک
 است به خاطر این کار، آسمان‌ها از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و
 کوه‌ها به شدت فرو ریزد!^۱

ذکر مصیبت

رخصت بده دو طفل خودم را فدا کنم

این فیض رو سپید شدن، روز من مگیر

هم دختر شهیدم و هم خواهر شهید

این مادر شهید شدن را ز من مگیر

باید عزیز را به فدای عزیز کرد

در خیمه غیر این دو عزیزی نداشتم

غیر از دو طفل خود که به قربان تو کنم

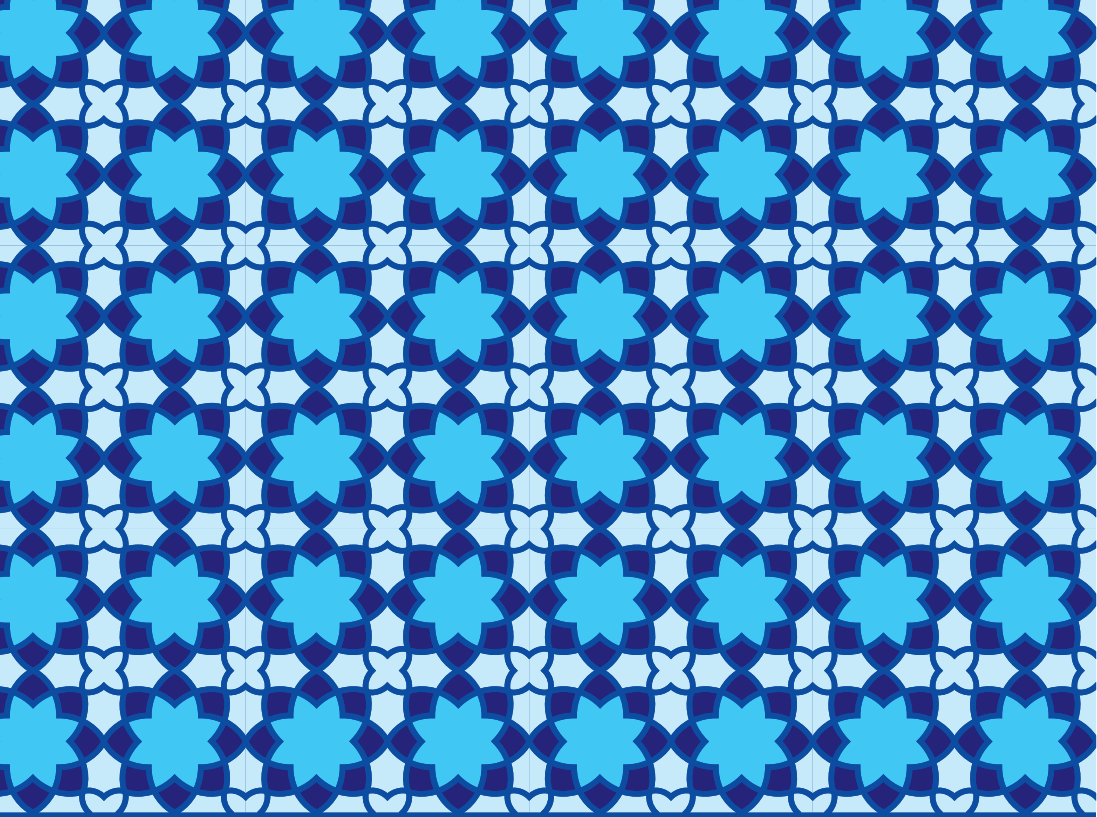
در خیمه‌ام برای تو چیزی نداشتم

نامردی را دیدند که وسط جمعیت داد می‌زند و می‌گوید: داغشان را به دل
 مادرشان بگذارید... دوره‌شان کردند، وقتی که این آقا زاده‌ها افتادند، بلند صدا
 زدند: دایی حسین!...

این آقا زاده‌ها را شهید کردند؛ اباعبدالله وسط میدان، این دو را بغل گرفت، سمت
 خیمه می‌آمد؛ پاهایشان روی زمین کشیده می‌شد... همه زن‌ها از خیمه‌ها بیرون

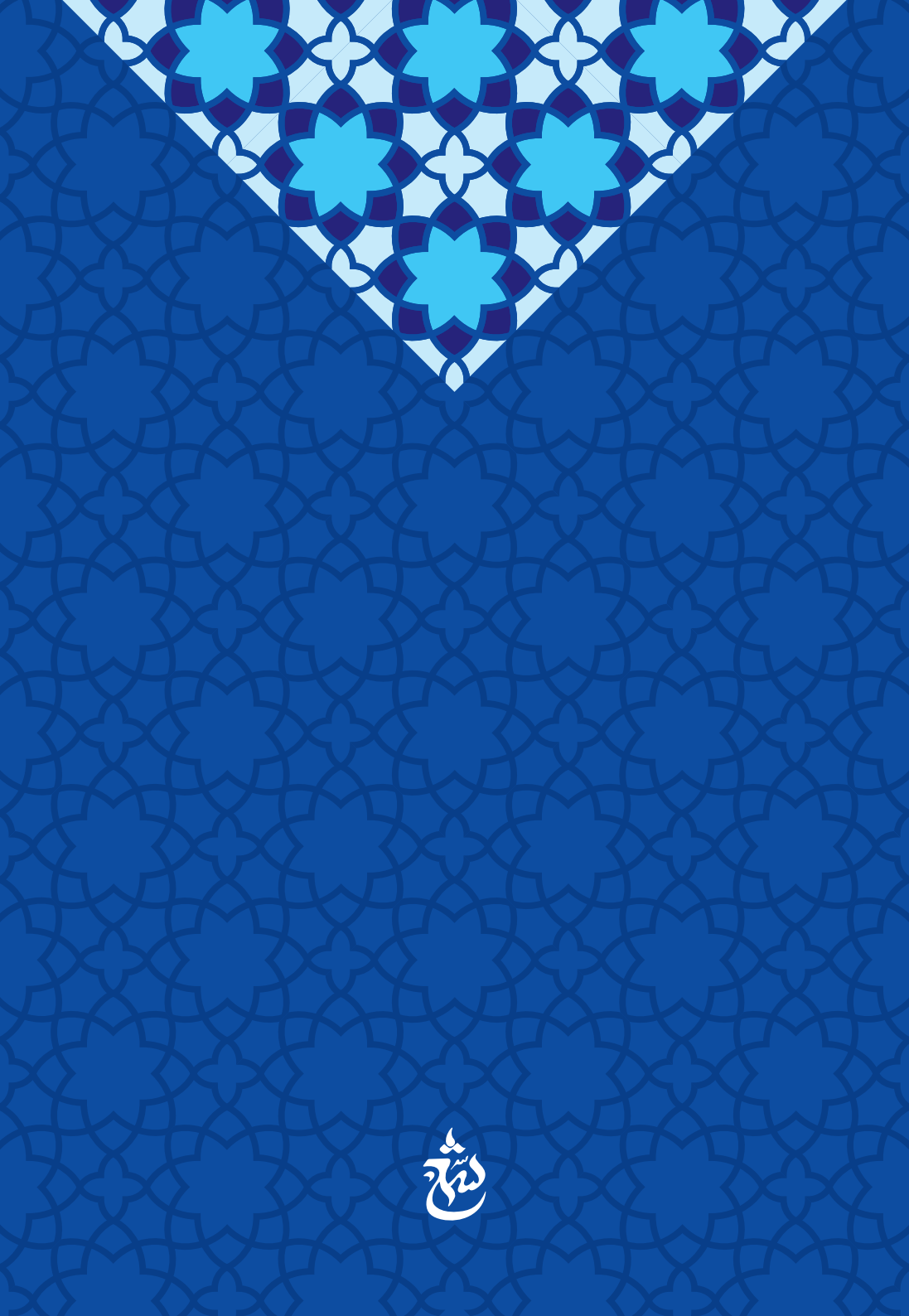
۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۴. همین ماجرا در ملهوف (لهوف) سید بن طاووس نیز با مقداری تفاوت آمده است.
 (ملهوف (لهوف)، ص ۱۹۲-۱۹۴) و رک به بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۲-۱۶۴.

آمدند، یکی می‌گوید: محمد!، یکی می‌گوید: عون! به سر و صورت می‌زدند؛ یک لحظه دیدند مادر شهید نیست... هر کسی روی زمین افتاد؛ اول، زینب بیرون آمد؛ سراغ زینب رفتند و دیدند گوشه خیمه نشسته است؛ خانم عزیزایت را آوردند، اینجا نشسته‌ای؛ فرمود: بیرون نمی‌آیم. با خودم گفتم: شاید حسین، من را ببیند، خجالت بکشد...



جلسه پنجم

کربلای رسانه‌های



سورة



انگیزه

یکی از سؤالات جدی درباره کربلا و حوادث عاشورا، این است که چگونه در کوفه، یک شبه ورق برمی‌گردد و تمام شهر که مهیای قرار گرفتن در رکاب ولی و حجت خدا بودند، دست از باور خود برداشته، و صد و هشتاد درجه تغییر رویه و عملکرد می‌دهند؟ به تعبیری، جای (جلاد و مقتول) عوض می‌شود؟ پس از جریان هم‌پیمان شدن کوفیان با سیدالشهدا، یزید به عبیدالله بن زیاد - حاکم بصره - با حفظ سمت، مأموریت حکومت کوفه داد و به او گوشزد کرد که یا مُسلم را به قتل برساند، یا از کوفه و بصره دور کند. یزید، نامه را به وسیله «مُسلم بن عمرو باهلی» فرستاد. این مأموریت را یزید با مشورت سرجون - غلام مسیحی معاویه - انجام داد. عبیدالله مأموریت داشت سریع و بی‌درنگ این کار را انجام دهد و نعمان بن بشیر را به شام بفرستد.

عبیدالله زیاد به محض دریافت نامه یزید، دستور داد فردا آماده حرکت باشند. وی پس از کشتن سلیمان بن رزین - سفیر امام حسین علیه السلام در بصره - و سخنرانی تهدیدآمیز در بصره و گماشتن برادرش عثمان بن زیاد به جانشینی خود، همراه با مسلم بن عمرو باهلی، شریک بن اعور و پانصد تن از نزدیکان و اطرافیان، رهسپار کوفه شد. شتاب او چنان بود که در قادسیه، غلامش مهران، از اسب

به زمین افتاد و زخمی شد. عبیدالله به او گفت: اگر با این وضع خودت را به ما برسانی، یکصد هزار درهم به تو خواهم داد. قصد عبیدالله رسیدن به کوفه، قبل از ورود امام حسین علیه السلام بود.

نحوه ورود عبیدالله به کوفه، آن «برش تاریخی» است که با تحلیل آن، به پرسش جدی درباره کربلا پاسخ خواهیم داد. قبل از آن، فقط در یک کلمه باز بگوییم که همه شهر با تمام امکانات و تجهیزات، مهیای قرار گرفتن در رکاب سیدالشهدا، برای پایان دادن به ظلم بنی امیه و بازگرداندن خلافت رسول خدا به اهل بیت علیهم السلام بودند. همه بیعت کرده بودند و هیچ کس تردیدی در کار خود نداشت. حال چه شد؟! عبیدالله بن زیاد، شبانه با عمامه سیاه، نقاب بر چهره، در هیئتی شبیه به اباعبدالله الحسین علیه السلام، سوار بر استر، وارد کوفه شد. همگان به گمان آنکه امام حسین علیه السلام است، می گفتند: ای پسر پیامبر خوش آمدی! او تنها جواب سلام می گفت تا به دارالاماره رسید. نعمان بن بشیر را صدا زد. نعمان نیز به گمان این که اباعبدالله الحسین علیه السلام است، گفت: من امانت را به تو تسلیم نمی کنم و به کشتنت نیز نیازی ندارم. عبیدالله نزدیک تر شد و صدا زد: در را باز کن، که خدایت گشایش ندهد که شبت دراز بوده! مردم فهمیدند که فریب خورده اند و این عبیدالله است نه اباعبدالله. مردم پراکنده شدند و عبیدالله به قصر آمد. (این، یعنی شهر به تصرف دشمن درآمد بدون اینکه هیچ ماشه ای چکانده شود یا خونی از دماغ کسی بریزد) این مؤثرترین کاری بود که عبیدالله در شروع ورود به کوفه انجام داد، و این سخت ترین و شدیدترین ضربه ای بود که بر پیکر کوفیان نشست و دیگرگریزی از آن نداشتند.

روز بعد، عبیدالله، دستور داد مردم در مسجد جمع شوند. به منبر آمد و تهدید کرد که در صورت مخالفت، با مخالفان از زهر، کشنده تر خواهم بود. مراقب جان خود باشید. او در حالی سخنرانی کرد که شمشیرش را بر کمر بسته و عمامه اش بر سر بود. بعد از سخنرانی به قصر بازگشت.



برنامه عیدالله زیاد در کوفه، با ترساندن و تهدید و تطمیع سران قبایل آغاز شد. او اعلام کرد هرکس مخالفان در قبیله اش را معرفی نکند، خون او مباح، حقوقش از بیت المال قطع و بر در خانه اش به دار آویخته می شود، و خانواده اش به عمان زاره تبعید می شوند. این همان ابتلا و بلای سختی بود که یکبارہ حقیقت درونی کوفه را برملا ساخت و بیعت را شکستند و در واقع در مقابل سیدالشهدا علیه السلام قرار گرفتند.

اقتناع اندیشه

بله، یکی از بُرنده ترین سلاح‌ها و سخت ترین آزمایش‌ها و ابتلاهای کربلا، جنگ رسانه و جنگ شناختی بود؛ در یک کلام اگر بخواهیم جنگ شناختی را بیان کنیم، می‌گوییم که: جنگ شناختی به معنای هدف قرار دادن قوه شناخت عموم مردم و نخبگان جامعه هدف، با تغییر هنجارها، ارزش‌ها، باورها، نگرش‌ها و رفتارها از طریق مدیریت ادراک و برداشت است. این نوع جنگ، شکل تکامل یافته تر، پیشرفته تر، عمیق تر و وسیع تر جنگ روانی است که مبتنی بر جامعه شبکه‌ای (با زیرساخت رسانه‌های نوین) بوده و با مدیریت ادراک و برداشت انجام می‌گیرد.

در جنگ شناختی، مهم ترین و دلهره آمیزترین قسمت این جنگ، تلفات انسانی آن است. در جنگ سخت، وقتی یک نفر مجروح یا کشته می‌شود، یک نفر از جبهه خودی کم خواهد شد، اما در جنگ شناختی، وقتی یک نفر نسبت به اعتقادات و تفکر خود بدبین می‌شود، علاوه بر این که یک نفر از گروه خودی کم شده، یک نفر هم به گروه دشمن زیاد می‌شود.

هدف اصلی در هر جنگی، شکست و از میدان به در کردن رقیب است، اما هدف در جنگ شناختی، شیوه‌های متفاوت تری نسبت به همه جنگ‌ها دارد؛ شیوه‌هایی که در نوع خودش، نشان از پیچیدگی این نوع جنگ دارد؛ شیوه‌هایی مانند: اعتمادزدایی، اعتبارزدایی، مشروعیت‌زدایی، قداست‌زدایی، ناامیدسازی و ناکارآمدنمایی یک کشور و جامعه را به افراد آن جامعه تلقین می‌کند و در واقع

مردم جامعه که اصلی‌ترین سرمایه اجتماعی یک کشور هستند را به راحتی نسبت به جامعه و کشور بدبین می‌کنند؛ امید به آینده را در آن‌ها از بین می‌برند و مردم نسبت به اعتقادات به چشم خرافات نگاه می‌کنند تا حالت رویگردانی اجتماعی به آن‌ها دست دهد.

اگر بخواهیم لایه زیرین و پنهان کربلا را باز کنیم، باید بگوییم: «کربلا یک جنگ رسانه‌ای نابرابر بود، که اجازه نداد مردم خود را ببانند، و مردم را در کام هلاکت برد. زمانی مردم کوفه چشم باز کردند که سرپسرها بر سر نی در کوچه و بازار کوفه گردانده می‌شد. امام سجاد علیه السلام در شروع ورود کاروان اسرا به کوفه، با حسرت و اعجابی خاص فرمودند: **«الان هولاء بیكون و يتوجعون من اجلنا، فمن ذا الذی قتلنا؟»** این‌ها که برای ما می‌گیرند و بر ما نوحه می‌کنند!، پس چه کسی ما را کشت؟!»^۱

بخشی از اهمیت حادثه کربلا در این است که کسانی که قتل حسین دست داشتند که خودشان با اصرار و با نامه‌های فراوان دعوت کرده بودند که به کوفه بیایند و امامت ایشان را و رهبری کوفه را برعهده بگیرد. همین کوفیان بودند که امام را تنها گذاشتند. امام در منزل زباله، که خبر شهادت مسلم و هانی و عبدالله بن بَقَطَر رسید، فرمودند: **«و قد خذلتنا شیعتنا؛ شیعه ما، ما را تنها گذاشتند.»**^۲ نهایت یاری کوفیان این بود که طبری می‌گوید: «تنی چند از پیران کوفه بر تپه ایستاده بودند و می‌گریستند و می‌گفتند: خدایا نصرت خودت را ببار.»^۳

سپاه شام در کربلا حضور نداشت و دعوت‌کنندگان حسین بودند که در صف مقدم سپاه عمر سعد حضور داشتند. اباعبدالله در خطبه اول روز عاشورا، آن‌ها را به نام، مورد خطاب قرار می‌دهد که **«یا سَبَّثُ بِنِ رَبِعی، و یا حِجارِ بِنِ أُبَجر، و یا قیسِ بِنِ الْأشعث، و یا زیدِ بِنِ الحارث»**، مگر شما نبودید که مرا دعوت کردید که بیا،^۴ و کوفیان

۱. خوارزمی، ج ۲، ص ۴۵

۲. طبری، ج ۷، ص ۲۹۸۷

۳. طبری، ص ۲۹۷۹

۴. طبری، ص ۳۰۲۴

کسانی بودند که در حال قتل حسین هم گریه می‌کردند. اشک‌های عمر سعد بر دو گونه و ریشش روان بود، آنگاه که شمر در قتلگاه بود و زینب از او تعجب می‌کند که تو هستی و می‌بینی و حسین را می‌کشند! **ای عُمَرُ، اَبِیْ قَتْلِ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ اَنْتَ تَنْظُرُ اِلَيْهِ؟ فَصَرَفَ بَوَجْهِهِ عَنْهَا وَ دُمُوْعُهُ تَسِيْلُ عَلٰی لِحْيَتِهِ**.^۱ و این، همان چیزی است که در آستانه ورود به کوفه، وقتی که می‌بیند همه در حال گریه در عزای حسین هستند، باعث تعجب امام سجاد علیه السلام می‌شود و می‌گوید: این‌ها که همه بر عزای ما گریان هستند، پس چه کسی ما را کشت؟

این پشیمانی، همان تأسف دائمی کوفه است و همین تأسف است که قیام تواین را شکل می‌دهد. «تلاقت الشیعه بالتلاوم و التندّم و رأت أنّها قد أخطأت خطأً كبيراً؛ محتوای خطبه‌های آنان در آغاز قیامشان نیز چیزی جز اعتراف به گناه نیست. «مسیب بن نجبه»، نخستین سخنران جمع گفت «خدا نیکان ما را امتحان کرد و ما را در مورد پسر دختر پیغمبرمان دروغگو یافت، که قبل از آن، نامه‌های امام به ما رسیده بود و فرستادگانش آمده بودند و اتمام حجت کرده بود؛ او در آغاز و انجام، آشکار و نهان خواستار یاری ما شده بود، اما جان‌های خود را از وی دریغ کردیم تا در مجاورت ما کشته شد. نه به دست‌های خود یاری کردیم، نه به زبان‌هایمان از او دفاع کردیم، نه به مال‌هایمان تاییدشان کردیم، و نه از عشایرمان برای کمک به وی یاری خواستیم. «رفاعه بن شداد» و «سلیمان بن صُرد» و «خالد بن سعد بن نفیل» نیز از گناه خود سخن گفتند، و راه توبه را کشتن قاتلین امام و کشته شدن خود **(فاقتلوا انفسکم)** اعلام کردند.»^۲

ابزار کار دشمن برای فریب مردم رسانه بود؛ قدرت ایجاد یک جنگ نابرابر رسانه‌ای و به درمانگی کشاندن یک جامعه و ملت، همان‌طور که در صفین با سر نیزه کردن قرآن، ندای برادری سر دادند و امیرالمومنین علیه السلام توسط یارانش، وادار به پذیرش حکمیت شد، و باز در لشکر امام حسن علیه السلام شایعه صلح را افشا

۱. طبری، ص ۳۶۰

۲. طبری، ج ۷، ص ۳۱۸۰

کردند؛ حضرت لاجرم برای حفظ خون شیعیان و دفع نابودی اصل اسلام، وادار به صلح شد. در کربلا بُرنده‌ترین سلاح، سلاح رسانه بود. وقتی فرمانده لشکر به شما یک هویت جعلی می‌دهد و شما را با آن شجاع می‌کند تا به مصاف تمام باورهای خود بروید، دیگر هیچ اراده و ایمانی برای شما باقی نخواهد ماند. عمر سعد لشکرش را صدا زد و گفت: **یا خیل الله ارجی و بالجَنَّةِ ابشری**؛ ای لشکر خدا! سوار شوید و به سوی بهشت رفتن شاد شوید.

این بود که در کربلا کار را بر مردم سخت می‌کرد و از آزمایش‌های پیچیده به شمار می‌رفت. حتی خود عمر سعد هم مقهور و تسخیر این رسانه و جنگ رسانه‌ای شده بود؛ این را در گفتگوهای او با سیدالشهدا می‌توان فهمید.

عمر سعد با لشکر عظیمی به کربلا آمد و در برابر لشکر محدود امام علیه السلام ایستاد. فرستاده عمر سعد نزد امام علیه السلام آمد. سلام کرد و نامه ابن سعد را به امام تقدیم نمود و عرض کرد: مولای من! چرا به دیار ما آمده‌ای؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: **«كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هَذَا أَنْ أَقْدِمَ، فَأَمَّا إِذْ كَرِهُونِي فَأَنَا أَنْصَرَفُ عَنْهُمْ!**؛ اهالی شهر شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت کرده‌اند، و اگر از آمدن من ناخشنودند، برمی‌گردیم!» خوارزمی روایت کرده است: امام علیه السلام به فرستاده عمر سعد فرمود: **«يا هذا بَلِّغْ صَاحِبَكَ عَنِّي إِنِّي لَمْ أَرِدْ هَذَا الْبَلَدَ، وَلَكِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هَذَا أَنْ آتِيَهُمْ فَيُبَايِعُونِي وَيَتَنَعَوْنِي وَيَنْصُرُونِي وَلَا يَخَذُلُونِي فَإِنْ كَرِهُونِي انْصَرَفْتُ عَنْهُمْ مِنْ حَيْثُ جِئْتُ؛** از طرف من به امیرت بگو، من خود به این دیار نیامده‌ام، بلکه مردم این دیار مرا دعوت کردند که به نزدشان بیایم تا با من بیعت کنند، مرا از دشمنانم بازدارند و یاریم کنند، پس اگر ناخشنودند از راهی که آمده‌ام باز می‌گردم.»^۱

وقتی فرستاده عمر سعد بازگشت و او را از جریان امر باخبر ساخت، ابن سعد گفت: امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین علیه السلام برهاند. آنگاه این خواسته امام را به اطلاع «ابن زیاد» رساند، ولی ابن زیاد در پاسخ نوشت: «از حسین بن

علی علیه السلام بخواه تا او و تمام یارانش با یزید بیعت کنند. اگر چنین کرد، ما نظر خود را خواهیم نوشت.» چون نامه ابن زیاد به دست ابن سعد رسید، گفت: «تصوّر من این است که عبیدالله بن زیاد، خواهان عافیت و صلح نیست.» عمر سعد، متن نامه عبیدالله بن زیاد را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد؛ امام علیه السلام فرمود: «**لَا أُجِيبُ** **إِنَّ زِيَادَ بَدَلِكَ أَبَدًا، فَهَلْ هُوَ إِلَّا السُّوْتُ، فَتَرْحَبُ بِهِ؛** من هرگز به این نامه ابن زیاد پاسخ نخواهم داد. آیا بالاتر از مرگ سرانجامی خواهد بود؟! خوشا چنین مرگی!»^۱

امام علیه السلام در هر گام، به اتمام حجت می‌پردازد تا هیچ‌کس فردا، ادعای بی‌اطلاعی نکند، جالب این‌که فرمانده لشکر دشمن نیز تلویحاً حقایق امام علیه السلام و ناحق بودن دشمن او را تصدیق می‌کند؛ تنها عذرش ترس از بیرحمی و قساوت آن‌هاست و این اعتراف جالبی است!

تمام این گزاره‌هایی که برای عمر سعد و لشگرش به چشم می‌آمد، گول رسانه‌ای است که در ذهن آن‌ها پرورش یافته بود. اگر خواهیم به صورت فهرست‌وار این گزاره‌ها را بیان کنیم، عبارت است از: تطمیع، تحریص، تحریک، تحقیر، تصدیق، تبرج، تمسخر، تکفیر، تزویر... که تمام این‌ها فقط از قدرت رسانه ساخته است، که از هر سلاحی بُرّنده‌تر است.

تصویری که قرآن برای ما از این رسانه ترسیم می‌کند، آیاتی است که در سوره مبارکه احزاب درباره مبلغان دشمن بیان کرده است: «**هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زُلْزَالًا سَدِيدًا**»؛ آنجا بود که مؤمنان مورد آزمایش قرار گرفتند و به تزلزل و اضطرابی سخت دچار شدند.^۲ «**وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا**»؛ و آن‌گاه که منافقان و آنان که در دل‌هایشان بیماری [ضعف ایمان] بود، می‌گفتند: خدا و پیامبرش جز به فریب، ما را وعده [پیروزی] نداده‌اند.^۳

۱. اخبار الطوال، ص ۲۵۳

۲. احزاب، ۱۱.

۳. انفال، ۴۹.

و آنگاه که گروهی از آنان گفتند: ای اهل مدینه! [میدان نبرد] جای درنگ و ماندن شما نیست، پس برگردید. و گروهی از آنان از پیامبر اجازه [برگشتن] می‌خواستند، و می‌گفتند: خانه‌های ما بدون حفاظ است، در صورتی که بدون حفاظ نبود؛ و آنان جز فرار قصدی نداشتند. و اگر از اطراف خانه‌هایشان بر آنان حمله می‌شد و از آنان بازگشت [به شرک و جنگ با مؤمنان] درخواست می‌شد، آن را می‌پذیرفتند و برای آن جز مدت کوتاهی [به اندازهٔ تجهیز خود بر ضد مؤمنان] درنگ نمی‌کردند. همانا آنان از قبل با خدا پیمان بسته بودند که [به دشمن] پشت نکنند؛ و پیمان خدا همواره مورد بازخواست است. بگو: اگر از مرگ یا کشته‌شدن بگریزید، گریز شما هرگز برایتان سودی نمی‌دهد، و در این صورت [اگر هم سودی دهد، از این زندگی زودگذر فانی] جز اندکی برخوردار نخواهید شد. بگو: اگر خدا برای شما آسیب و گزند یا پیروزی و غنیمتی بخواهد، کیست که شما را در برابر [تقدیرات و قضای] خدا نگه‌دارد؟ در صورتی که غیر از خدا نه کارسازی برای خود می‌یابند، نه یاری‌دهنده‌ای. یقیناً خدا بازدارندگان را از میان شما [که مجاهدان را با وسوسه و اغواگری از شرکت در جهاد بازمی‌دارند] و کسانی را که به برادرانشان [آن برادران دینی که ایمانشان سست است] می‌گویند: [برای عیش و نوش] به سوی ما بیایید [شما را به شرکت در جهاد چه کار؟] می‌شناسد؛ و جز اندکی به جهاد نمی‌آیند. حال آنکه نسبت به شما [برای هزینه‌کردن هر نوع کمکی] بخیل‌اند؛ و وقتی [برای افروخته‌شدن آتش جنگ] ترسی رخ می‌دهد، آنان را می‌بینی به سوی تو می‌نگرند و چشمانشان [بی اختیار در حدقه] می‌گردد، مانند کسی که بیهوشی مرگ او را فرا گرفته است. پس هنگامی که ترس برطرف شود، با زبان‌هایی تیز و تند به شما آزار می‌دهند، و در [سخن] خیر [و زبان خوش و نرم] بخیل‌اند؛ اینان ایمان نیاورده‌اند، به این خاطر خدا اعمالشان را تباه و بی‌اثر کرده است؛ و این [کار] بر خدا آسان است. [این بزدلان منافق] می‌پندارند که گروه‌های دشمن نرفته‌اند، و اگر بار دیگر، گروه‌های دشمن

بیایند، آنان دوست دارند که کاش در میان اعراب بادیه‌نشین بودند، و [همان‌جا] از خبرهای شما می‌پرسیدند، و اگر در میان شما بودند به غیر از اندکی جنگ نمی‌کردند.^۱

تمام این آیات شگردهای رسانه‌ای دشمن در مدینه را بیان کرده است و وسعت و قدرت آن را به نمایش می‌گذارد، که چگونه هول و هراس ایجاد می‌کند؟ چگونه وسوسه‌انگیزی می‌کند؟ چگونه عده‌ای را زمین‌گیر می‌کند و عده‌ای را در مقابل حق قرار می‌دهد؟ و در آخر جز خیال و اوهام و پوچی، چیزی در میان نمی‌ماند.

پیوست تحلیلی (کَلَّ اَرْضِ کربلا)

امروز هم این جنگ و مبارزه در جریان است و ما باید خود را میان این نبرد ببینیم، و جایگاه و نقش خود را در آن پیدا کنیم. باید بگوییم نه تنها «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» که عاشورا و کربلا در تمام امور و لحظات زندگی ما جریان دارد. و حقیقتاً قتلگاه این زمانه، فضای مجازی‌ای است که همه ما را درگیر خود کرده است.

در فضاهای مجازی چه می‌گذرد؟ چه قدر امنیت روانی وجود دارد؟ چه قدر صیانت از ایمان و آرمان‌ها در آن واقع می‌شود؟ فضای مجازی‌ای که به فرموده بزرگ فیلسوف زمان «علامه جوادی عاملی» حقیقتاً فضای حقیقی است، چراکه حقیقت ذهن و فکر و اندیشه را هدف قرار داده است. فقط به این آمار دقت کنید، ببینید در دنیای مجازی چه خبر هست، فقط در یک دقیقه آن:

در ۶۰ ثانیه چه اتفاقاتی در دنیای دیجیتال می افتد؟

آمار مربوط به سال ۲۰۱۷ است.



خبرگزاری شبستان
دیتا ژورنالیست، مهدی دل روشن

اگر قتلگاه نیست پس چیست؟ مگر برای کسی هویتی جا گذاشته است؟ مگر برای کسی ارزش و کرامت قائل است؟ مگر اجازه تحلیل، تفهیم و تفکر به کسی می‌دهد؟ ما در این فضا چه می‌کنیم؟ یا هرچه هست منفعلانه و راحت از کنارش رد می‌شویم یا به صورت ناخودآگاه مقهور می‌شویم.

ساختارهای شبکه‌ای در فضای مجازی چه مناسباتی را دنبال می‌کنند؟ آیا کاملاً آزاد است که هرکس هرچه خواست می‌تواند به اشتراک بگذارد؟ محدودیت‌ها برای چیست؟ برای این است که شما حق فراتر رفتن از اهداف سازمانی و ساختاری آن‌ها را ندارید، لذا هر کجا اسم سردار عزیز اسلام آمد، با هر عنوانی دوام نداشت و از آن فضا پاک شد.

حالا محتواها در این فضاها چه می‌گویند بماند؛ جنگ روانی که در این فضاها راه می‌افتد بماند؛ تغییر و تحولی که در سبک زندگی‌ها ایجاد می‌کند بماند؛ بی‌حیایی و بی‌عفتی و بی‌هویتی که رواج می‌دهد بماند؛ از همه مهم‌تر اینکه فرهنگ اصیل و اسلام ناب را از ما می‌گیرد و فرهنگ پوچ‌گرایی را قالب می‌کند، جای وحشت و نگرانی است؛ به‌عنوان نمونه، شهادت، یک فرهنگ اصیل در نظام تربیتی عاشورا است. فرهنگ شهادت از فرهنگ عاشورا سرچشمه می‌گیرد، و اگر کسی داستان کربلا را نشنیده باشد، نمی‌تواند با فرهنگ شهادت آشنا باشد؛ (توصیه این است که هر روز به محضر سالار شهیدان، سلام عرض کنید؛ برای امام حسین علیه السلام مجلس عزای برپا کنید و تا می‌توانید زیارت عاشورا قرائت کنید؛ تا می‌توانید برای عزیز زهرا گریه کنید، که این کارها شما را به فرهنگ شهادت نزدیک می‌کند. فرهنگ عاشورایی، یک فرهنگ نفیسی است که باید به نسل‌های بعدی آن را منتقل کنیم؛ فرهنگ عاشورایی سرمایه ماست، و دشمنان دقیقاً از همین فرهنگ عاشورایی ما واهمه دارند. مقابل فرهنگ عاشورایی، ثروت، شهوت و فضای آلوده مجازی است که جوانان و نوجوانان ما را از فرهنگ اصیل عاشورایی و شهادت دور می‌کند.

اینجاست که مدیریت این فضا ضرورت پیدا می‌کند و باید در مقابل غوغایی که به پا کرده است، بایستیم. تمام کشورهایی که فناوری اینترنت را در اختیار دارند، استفاده از اینترنت را برای جامعه هدف خود محدود کردند؛ به طور مثال، در کشور روسیه خبری از فضای مجازی کشور آمریکا نیست؛ همه کشورهای توسعه یافته، به سمت بومی سازی اینترنت رفته اند ولی متأسفانه دولتمردان ما اقدامی در راستای تشکیل اینترنت ملی نکردند.

رهبر معظم انقلاب بارها تذکر دادند که اینترنت ملی شکل دهید؛ متأسفانه آقایان به توصیه های رهبر انقلاب گوش ندادند و ندادند؛ انتظار و مطالبه جدی ما از دولت این است که توصیه ولایت را جدی بگیرد و هرچه سریع تر، این پروژه مهم را اجرایی کند. وقتی فضای مجازی تمام کشورها در اختیار جوانان ما قرار دارد، یعنی فرهنگ تمام کشورها در منازل تمام خانواده های ایرانی وجود دارد و آن ها به راحتی می توانند فرهنگ های غلط خودشان را غالب جوانان کنند. ما باید کربلای خود را در اینجا بنا کنیم. زمانه زمانه جهاد تبیین است و ما باید خود را به این جبهه برسانیم. حرکت جدی داشته باشیم و فراموش نکنیم که در خط ولایت حرکت کنیم تا به مقصد برسیم.

پرورش احساس

اگر بگوییم امروزه فضای مجازی به میدان جنگ با سلاح های شیمیایی و کشتار جمعی برای دشمنان اسلام تبدیل شده است، گزافه نگفتیم. چه قدر گزارش های دردآوری که امروز از گوشه و کنار به ما می رسد و فقط آه می کشیم. آثاری که بر سلامت جسم و روح ما دارد چه؟ این روزها نحوه ارتباط برقرار کردن، بسیار تغییر کرده است. با در نظر گرفتن این حقیقت که روزانه تنها یک میلیارد نفر فقط از فیس بوک استفاده می کنند، می فهمیم که نحوه ارتباط برقرار کردن عوض شده است و ارتباط برقرار کردن به منظور ارتباط صفحه به صفحه است. فضای مجازی به زندگی دوم تبدیل شده است؛ اما این اتفاق چه تاثیری بر ذهن ما دارد؟

محققان توسط یک اسکنر مغز، ذهن سی و دو نوجوانی که در حال استفاده برنامه‌ای مشابه اینستاگرام بودند را مشاهده کردند. در همین حال که کل مغز نوجوانان در حال اسکن بود و آن‌ها از برنامه‌ای استفاده می‌کردند، دانشمندان متوجه شدند با هر «لایک»، بخشی از ذهن نوجوانان فعال می‌شود، مخصوصاً بخشی که به آن «مرکز پاداش ذهن» می‌گویند. وقتی نوجوانان متوجه می‌شوند عکس آن‌ها لایک زیادی خورده است، فعالیت زیادی در بخش مدار پاداش مغز رخ می‌دهد؛ این همان قسمتی است که وقتی عکس کسی که دوست داریم را می‌بینیم یا پولی برنده می‌شویم، فعال می‌شود. مشاهده‌ها نشان می‌داد که قسمتی از مدار پاداش مغز، هنگامی که تعداد لایک‌ها زیاد بود، فعال می‌شد؛ این می‌تواند آن‌ها را تشویق کند که بیشتر به فضای مجازی بیایند.

یافته‌های یک فراتحلیل از مجموع ۳۶۵ مقاله درباره «همبستگی بین اعتیاد به اینترنت و همبودهای روانپزشکی» به شرح زیر هستند:

سوء مصرف الکل: شیوع سوء مصرف الکل در بیماران دارای اعتیاد به اینترنت، ۳/۱۳ درصد و در گروه گواه، ۳/۴ درصد بود که نشان دهنده تفاوتی معنادار است. نارسایی توجه یا بیش‌فعالی: درصد شیوع کمبود توجه یا بیش‌فعالی در افراد دارای اعتیاد به اینترنت، ۷/۲۱ درصد و در گروه گواه ۹/۸ درصد بود. نسبت بیماران کمبود توجه یا بیش‌فعالی در میان افراد دارای اعتیاد به اینترنت، به‌طور معناداری بالاتر از افراد گروه است.

افسردگی: میزان شیوع افسردگی در بیماران دارای اعتیاد به فضای مجازی، ۳/۲۶ درصد و در گروه گواه، ۷/۱۱ بود. این تفاوت، بیانگر اختلاف معنادار نسبت شیوع افسردگی در این دو گروه است.

اضطراب: میزان شیوع افسردگی در بیماران دارای اعتیاد به فضای مجازی، ۳/۲۳ درصد و در گروه گواه، ۳/۱۰ درصد بود. این تفاوت، بیانگر اختلاف معنادار نسبت شیوع افسردگی در این دو گروه است.

این فقط آماری است که در خصوص جسم و روان افراد ارائه شده، دربارهٔ دیگر مسائل و دگرگونی‌هایی که این فضا برای هویت انسانی، فطرت پاک انسانی، سبک زندگی اصیل انسانی و... به وجود آورده است چه؟

یک نمونه از جنگ رسانه‌ای در چند ماه اخیر، داستان فیلم قبیح «عنکبوت مقدس» بود؛ آیا توانستیم حقیقت درونی این جایزه‌گرفتن و این جنگ رسانه‌ای را بفهمیم؟ ماجرا فراتر از خانم امیرابراهیمی است. او در حالی از صاحبان جشنواره مدال می‌گیرد که فیلم عنکبوت مقدس، پائین‌ترین امتیاز را در میان مخاطبین جشنواره کسب می‌کند. این تعارض یعنی ماجراتنها هنر بازیگری نیست. هرچند عجیب است؛ خانم امیرابراهیمی به خاطر دارد که در آن روزهای تلخ، بیشترین کسانی که در شکستن زنجیرهٔ انتشار نامردی و ظلم سهم داشتند، جامعهٔ مؤمنین بودند. طبیعی هم بود؛ حکم شرع و اخلاق و مروت و رأفت همین بود. به همین دلیل است که انتقام امروز او از صاحب و حقیقت رأفت، عجیب و دردناک است. او مدال گرفت، اما نه برای هنر بازی کردن، بلکه باز هم برای هنر بازی خوردن!

عنکبوت مقدس دقیقاً چه ماموریتی دارد؟ این فیلم دربارهٔ سعید حنایی، قاتل زنجیره‌ای زنان مشهد در اواخر دههٔ ۷۰ است. پیشتر، فیلم سینمایی عنکبوت، به کارگردانی ایرج زاد به این سوژه پرداخت. اما تفاوت این دو چیست؟ رویا کریمی مجد، خبرنگار فراری که سال‌ها پیش با سعید حنایی در زندان وکیل آباد مشهد مصاحبه کرده است، دربارهٔ تفاوت این دو می‌گوید که مهم‌ترین نکته‌ای که در فیلم عنکبوت ساختهٔ ایرج زاد سانسور شده است، نقش دین و مذهب و شهر مقدس مشهد است.

با این مقدمه مسأله روشن است؛ ماجرا، پروژهٔ اصلی رسانه‌های ضدایرانی در بهره‌گیری از خطای تعمیم است؛ به همین دلیل است که بی‌اندازه مورد تشویق ایران اینترنشنال و بی‌بی‌سی و مسیح علی‌نژاد قرار می‌گیرد. چون این بار

خط‌شکنی در خطای تعمیم رسانه‌ای به ساحت اعتقادات است. سیاست راهبردی رسانه‌های شیطانی، این روزها صرفاً انتشار اخبار دروغ نیست، بلکه تمرکز و تاکید و تکرار یک خبر تلخ و تعمیم آن از جز به کل است. پروژه اصلی این است که سعید حنائی را خروجی هویت دینی مردم ایران معرفی کنند.

تا امروز امثال فرهادی تلاش کردند با تمرکز بر خطاها، ظلم حکومت را نتیجه بگیرند، و البته هربار هم از این مزدش صله گرفته‌اند. بعدها با این قاعده، از حکومت فراتر و بر مردم ایران تاختند و از وطن‌فروشی، دکان ساختند. اما این بار، این تعمیم را به دامن هویت حقیقی مردم کشاندند و برای لکه‌دار کردن اعتقادات و ایمان مردم به اهل بیت، مدال گرفتند؛ حال آنکه خاک بر چهره درخشان خورشید می‌پاشند.

ما نباید نگاهمان را به این فضا عوض کنیم؟ و به جای این که مرکز اطلاعات خود بدانیم، آن را با دید یک میدان مبارزه بنگریم؟ با دید نقد به سراغ آن برویم؟ با دید پیکار و مبارزه وارد بشویم؟ با تجهیزات و لوازم وارد بشویم؟

یک مثال از یک روایت بی‌اثرم: روایت چند شاخص برای یک زندگی متعالی و خوب به ما می‌گوید؛ روایت را می‌خوانم، ببینیم این موارد، جایگاهی در زندگی ما دارد یا خیر؟ «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِأَهْلِ بَيْتٍ خَيْرًا فَكَفَّهُمْ فِي الدِّينِ وَوَقَّرَ صَغِيرَهُمْ كَبِيرَهُمْ وَرَزَقَهُمُ الرِّفْقَ فِي مَعِيشَتِهِمْ وَالْقَصْدَ فِي نَفَقَاتِهِمْ وَ بَصَّرَهُمْ عُيُوبَهُمْ فَيَتُوبُوا مِنْهَا؛ هرگاه خداوند برای خانواده‌ای خیر بخواهد، آنان را در دین دانا می‌کند، کوچک‌ترها بزرگ‌ترهایشان را احترام می‌کنند، مدارا در زندگی و میانه‌روی در خرج روزیشان است و به عیوبشان آگاهشان می‌سازد تا آن‌ها را برطرف کنند.»^۱

خودمان به خودمان جواب بدهیم، آیا فرصت کردیم به داشتن چنین زندگی‌ای هم فکر کنیم و فقط یک بار آرزو کنیم که خدا به ما چنین زندگی‌ای عطا کند؟ ما

۱. نهج الفصاحه، ج ۱۴۷، ص ۱۸۱

درست در آلوده‌ترین جای ممکن در عالم، زندگی خودمان را بنا کردیم. با یک تغییر نگاه، می‌توانیم به راحتی یک تغییر بزرگ در زندگی خودمان ایجاد کنیم، و آن، این‌که در مرحله اول، خودمان را از این فضا نجات بدهیم و بعد به دیگران هم کمک کنیم تا از کلافگی‌های این فضا، خودشان را نجات بدهند. باید حسن تدبیر داشته باشیم؛ باید آینده‌نگری داشته باشیم؛ باید هدفمند باشیم تا بتوانیم مدیریت یافته زندگی کنیم، نه اینکه هر دقیقه‌ای تغییر جهت بدهیم و ندانیم کجای کار هستیم.

یک روایتی از وجود مقدس نبی مکرم اسلام است که می‌فرماید: «**إِنِّي مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْفَقْرَ وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْهِمْ سُوءَ التَّدْبِيرِ**؛ من برای امتم نسبت به فقر نگران نیستم، آنچه نگرانم و دغدغه من است، سوء تدبیر است»^۱

تفسیر این حدیث [در نسبت‌سنجی با قرآن] چیست؟ بی‌گمان آن حضرت از بی‌اهمیتی و عدم نگرانی فقر برای امت سخن نمی‌گوید، چراکه خودشان فرموده‌اند: «**الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارِينِ**»^۲ یا «**كَأَدَّ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا**»^۳ همچنین این سخن بلند امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که خطاب به محمد بن حنفیه فرمود: «**يَا بَنِي أُنِي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاشْتَعِدْ بِإِلَهِ مِنْهُ؛ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ، مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَمْتِ؛** ای پسر من بر تو از تنگدستی می‌ترسم، پس از شر آن، به خدا پناه ببر، چراکه تنگدستی موجب شکست و کمبودی در دین است؛ موجب سرگردانی خرد و باعث دشمنی است.»^۴

بنابراین بی‌تردید حضرت رسول و مولا علی برای امت، زندگی بهینه می‌خواهند نه زندگی فقیرانه و ذلت‌بار، پس منظور چیست؟ منظور این است که فقر معلول است نه علت. فقر معلول سوء تدبیر است.

۱. عوالی اللالی، ج ۴، ص ۳۹

۲. عوالی اللالی، ص ۱ و ۴ و ۴۱

۳. عوالی اللالی، ص ۱ و ۴ و ۴۱

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹

حال ببینیم منظور از سوء تدبیر در کلام رسول‌الله چیست؟ تدبیر، معنایش همان است که امروزه «آینده‌نگری» می‌گویند. آینده‌نگری، بخشی از مدیریت علمی است. آن بزرگوار می‌خواهد بفرماید چنانکه جهل را برطرف سازید و برای جامعه خود مدیریت علمی بنا کنید، هیچ‌گاه فقیر نخواهید شد.

امروزه ماندن در فضای مجازی، جاماندن از زندگی آینده و بازی کردن در زمین دشمن است. کسانی که دشمن را خوب فهمیدند و راه خود را خوب شناختند، لحظه‌ای درنگ نکردند و از پا ننشستند و تا آخرین قطره خون خود ایستادگی کردند، چرا؟ چون داستان را خوب فهمیدند و مقهور فضاهای ساختی نشدند.

همسر شهید فخری‌زاده تعریف می‌کنند که: «ایشان همیشه تا دیر وقت سرکار بود و گاهی نیمه شب برمی‌گشت. یک شب به ایشان گفتم وقتی دیر برمی‌گرددی، بچه‌ها نگران می‌شوند. شهید لبخندی زد و گفت: هر چه من بیشتر کار کنم، نتانیاها کمتر خواب راحت به چشمش می‌آید. پس اجازه بده بیشتر کار کنم.»^۱ ایشان بعد از بیان این خاطره ادامه دادند که: «وقتی حاجی شهید شد، نتانیاها از شنبه آرام صحبت کرد؛ تازه فهمیدم شهید فخری‌زاده آرامش را از صهیونیست‌ها گرفته بود.»^۲ ایشان، حاج قاسم عزیز و کسانی که امروز در شکست و نابود آمریکا و اسرائیل مؤثر هستند، برای این است که راه خودشان را پیدا کرده بودند و در کربلای ۶۱ هجری نمانده بودند، و در کربلای امروز زندگی می‌کردند.

(به شرط حیات، جلسه بعد خواهیم گفت که چه کسانی توانستند در هجمه‌های عظیم رسانه، خود را به کربلا برسانند و چه کسانی زمین‌گیر شدند و از نصرت و یاری ولی خدا جا ماندند یا حتی در مقابل حضرت صف کشیدند.)

۱. خبرگزاری ایسنا، کد خبر: ۹۹۱۰۰۳۰۲۳۶۳

۲. خبرگزاری ایسنا، کد خبر: ۹۹۱۰۰۳۰۲۳۶۳

رفتارسازی

درمان دردهایی که گفته شد چیست؟ در مقام درمان اگر کسی به فکرمان نیست، خودمان برای نجات خود اقدام کنیم، و این فضا را مانند سایر امور زندگی خود مدیریت کنیم. همه چیز را مسئول بدانیم و بر پایه این مسئولیت، برای آنها برنامه‌ریزی داشته باشیم.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾؛ و از چیزی که به آن علم نداری [بلکه برگرفته از شنیده‌ها، ساده‌نگری‌ها، خیالات و اوهام است] پیروی نکن؛ زیرا گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی‌اند] مورد بازخواست‌اند.^۱

آن قدر در این فضای مجازی و لنگارها شدیم که آخرش صدای سازنده موبایل هم درآمد: گوشی‌ها را رها کرده و کمی زندگی کنید. یا «مارتین کوپر» که کمتر از ۵ درصد از وقت روزانه خود را صرف استفاده از موبایل می‌کند می‌گوید مردم باید تلفن‌هایشان را کنار بگذارند و کمی زندگی کنند. باید از خانواده خودمان مراقبت کنیم تا در دام‌های مجازی گرفتار نشوند. «فَوَا انْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»^۲ «کَيْفَ نَبِيَّ أَهْلَنَا قَالَ تَأْمُرُوهُمْ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَتَنْهَوُهُمْ عَمَّا يَكْرَهُ اللَّهُ»؛ خداوند می‌فرماید: خود و خانواده‌تان را از آتش دوزخ حفظ کنید، گفتند: چگونه خانواده‌مان را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟ فرمودند: {به آنچه خدا دوست دارد} امرشان کنید و [از آنچه خدا نمی‌پسندد] نهی‌شان نمایید.^۳

در یک کلام و جمع‌بندی، ما باید با دید میدان جنگ و مبارزه به فضای آلوده مجازی نگاه کنیم، و اگر کسانی که مسئولیت مدیریت آن را دارند، تلاشی نمی‌کنند، ما خودمون به داد خودمان برسیم؛ و همین‌جا بیایید با هم چند قرار

۱. اسراء، ۳۶

۲. تحریم، ۶

۳. کافی، ج ۵، ص ۶۲

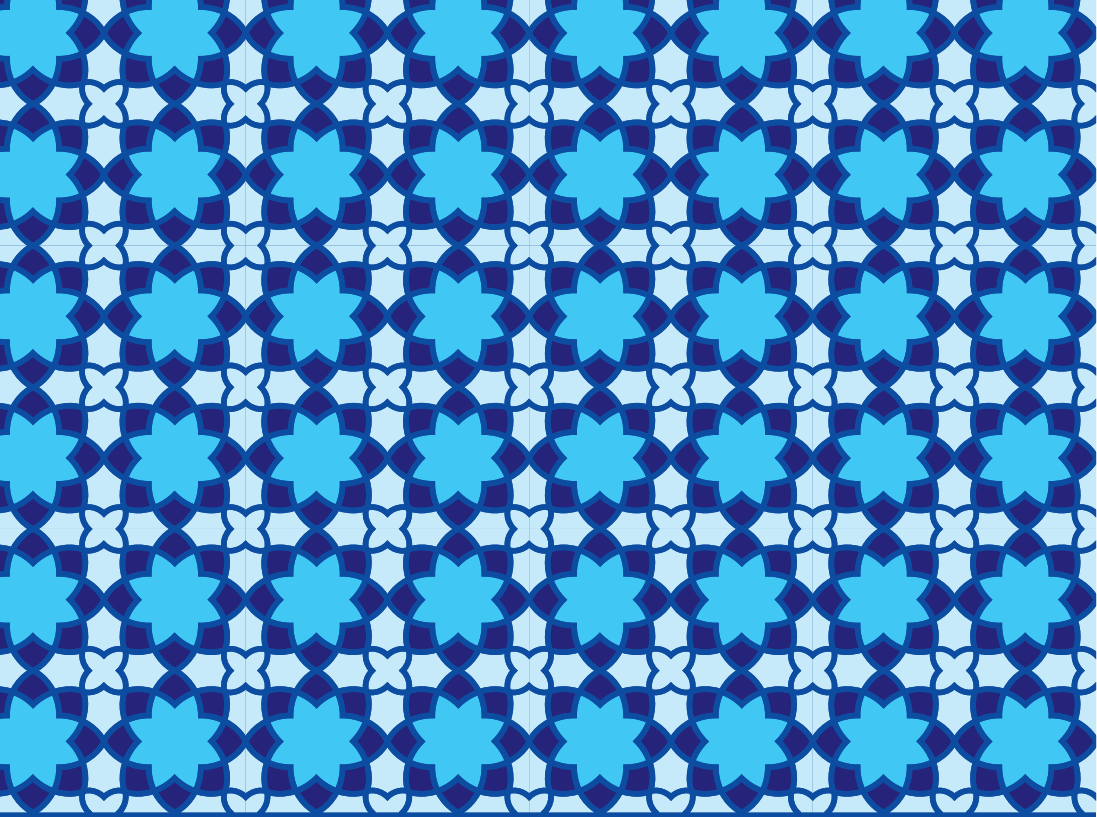
عاشورایی برای فضای مجازی بگذاریم و بعد از چند ماه نتیجه آن را برای خودمان تحلیل کنیم. ببینیم کربلایی شدیم یا نه؟ بیایید در این ماه عزیز هم، قرار این ده اقدام رسانه‌ای باشیم؛ چه بسا کمتر از خواندن دعا و مناجات نباشد. (با نیت حماسه‌سازی در کربلای رسانه‌ای اقدام کنیم، و خود را یک مبارز ببینیم)

۱. هر جا حق را شناختیم فریاد کنیم و نترسیم؛ ولو در حد یک کامنت.
۲. هر کس هر چه گفت باور نکنیم؛ ولو با هر اسم و رسمی؛ با هر میزان ممبر و بر سر هر منبری.
۳. هر کس حق گفت نصرتش دهیم؛ ولو در حد یک لایک یا ریشیر.
۴. هر جا پای ریختن آبرو دیگران بود بهراسیم؛ ولو به اسم عدالت خواهی باشد یا انقلابی‌گری یا هر چه.
۵. هر چه دشمن گفت به دیده تردید بنگریم که توصیه قرآنی است.
۶. در شبکه‌های اجتماعی، هوشیار حاضر باشیم. ناهوشیار همه چی به خوردمان می‌دهند. به خودمان می‌آییم و می‌بینیم ناخودآگاه‌مان را درگیر کردند.
۷. اوقات فراغت‌مان در شبکه‌های اجتماعی را تبدیل به جهاد و عبادت کنیم؛ ولو با یک استوری یا لایک یا کامنت یا ریت یا... در بیان حق یا ایستادن مقابل ناحق.
۸. در بیان حق، ناحق رفتار نکنیم. هیچ حقی مجوز ابزار ناحق نیست، ولو برای انقلاب و اسلام و قرآن.
۹. دلسوز مخاطب باشیم. تلاش کنیم شبهه را رفع کنیم. چه در گروه فامیلی، چه دوستان، چه غریبه و چه حتی مخالفان‌مان
۱۰. برای مجاهدت خالصانه و هوشمندانه در تبیین، توسل کنیم و برای اهل جهاد، دعا. برای هم نیز.

ذکر مصیبت

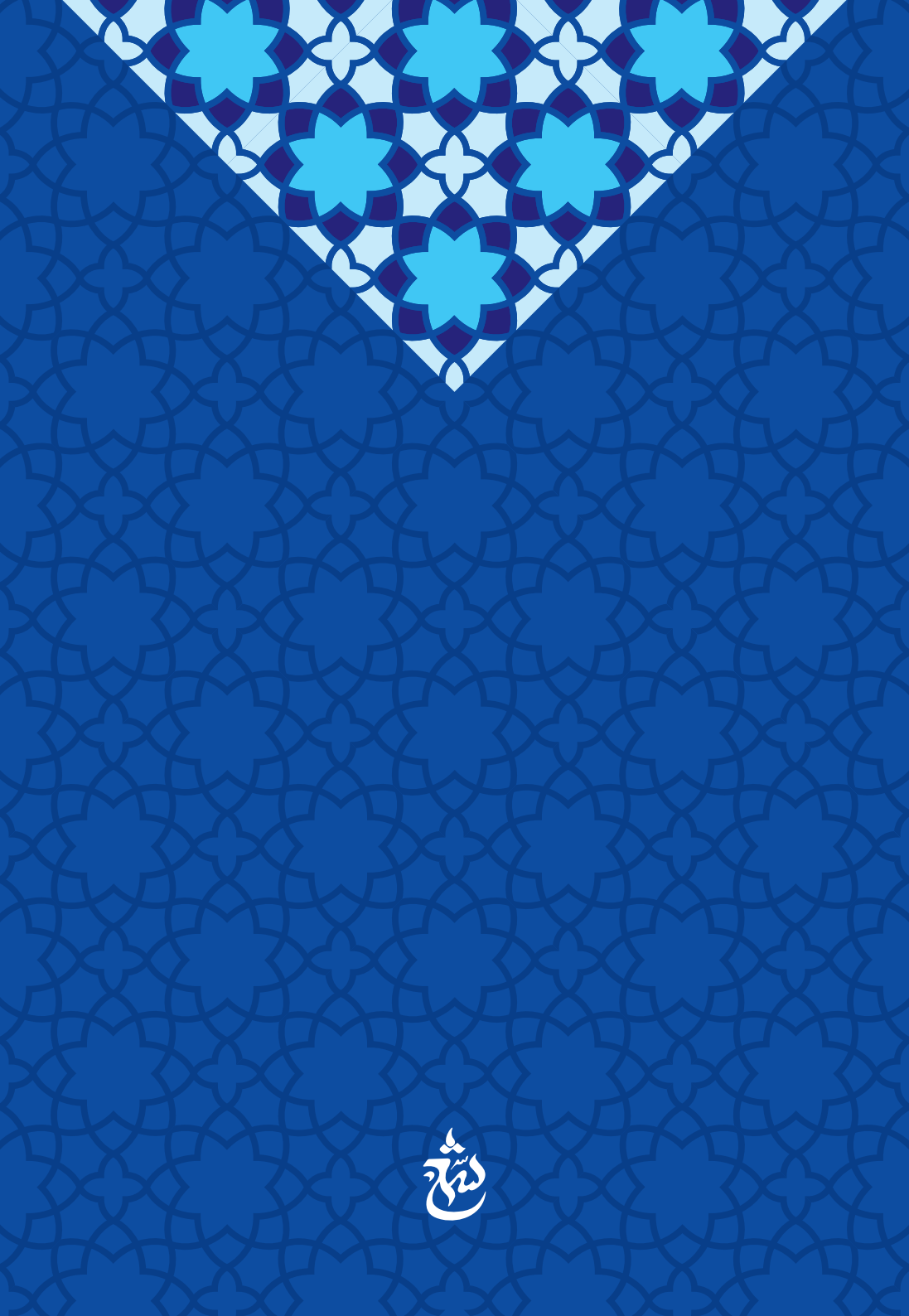
ما دو شب در محرم، سراغ گودال می‌رویم، یکی عاشورا است، یکی هم امشب. در بغل مادر بود که جگر پدرش، امام حسن علیه السلام پاره شد؛ شب عاشورا همه حرف می‌زنند؛ این بچه از سر و کله ابا عبدالله بالا می‌رود؛ عزیز کرده حسین است؛ کسی به او حرفی نمی‌زند؛ آرام آرام اشک عمو را پاک می‌کند. قاسم می‌بیند که برادرش حرف می‌زد و عمو به قاسم می‌گوید: فردا به بلای عظیم، تو را می‌کشند. عمو با همه حرف زد الا من؛ مگر من برایش سرباز نیستم. قاسم وقتی دید علی اصغر را می‌برد، فهمید کار را باید انجام بدهد. وقتی عمو، شیرخواره را سرباز حساب می‌کند، من هم باید بروم؛ عمو! من مثل پدرم تحمل ندارم تا اسارت مادرم و عمه‌هایم را ببینم؛ من را با خودت ببر؛ من دق می‌کنم. زینب، دستش را به دستش گرفت. امام فرمود: زینب جان! این بچه را دوره کنید، تا نیاید؛ این بچه بیاید، او را می‌کشند.

در کربلا دو طفل تا صدای ابا عبدالله را شنیدند، سوی گودال دویدند؛ اولش یکی بچه کوچک‌تر بود که از خیمه‌ها بیرون دوید؛ نامردی گفت: داغش را به دل مادرش می‌گذارم؛ آن بچه را به شهادت رساند؛ قاسم تا این صحنه را دید، گفت: عمه! من هم باید بروم.



جلسه ششم

کربلای رسانه‌های



سنة



انگیزه

به‌گواهی تاریخ‌نگاران «سعید بن عبدالله» و «هانی بن سبیعی»، نامهٔ سوم کوفیان را به سوی امام حسین علیه السلام بردند. نویسندگان این نامه «شَبْتُ بن ربیع»، «حَجَّار بن أَبَجْر»، «یزید بن حارث»، «یزید بن رویم»، «عزْرَةُ بن قیس»، «عمرو بن حجاج» و «محمد بن عمیر» بودند. برخی معتقدند که این مأموریت به جهت وجاهت سعید بن عبدالله بوده، به امید آن‌که این وجاهت، امام علیه السلام را به آمدن قانع کند. امام حسین علیه السلام به‌وسیلهٔ سعید پاسخ مردم کوفه را داد و نوشت که مسلم بن عقیل را به‌عنوان سفیر خود، روانه کوفه کرده است. زمانی که مسلم وارد کوفه شد و برای مردم سخنرانی کرد، «عابس بن ابی شیبب شاکری» و «حبیب بن مظاهر» خطبه خواندند؛ پس از آن دو، سعید بن عبدالله به پاخواست و سوگند خورد که مصمم است به یاری حسین علیه السلام برخیزد. مسلم در این مجلس، سعید بن عبدالله را مأمور کرد تا امام علیه السلام را برای ورود به کوفه دعوت کند. سعید به مکه بازگشت و نامهٔ «مسلم بن عقیل» را به امام داد و از مکه با کاروان امام حسین علیه السلام همراه شد.

در شب عاشورا امام علیه السلام اصحاب را پشت خیمه‌ها جمع کرد و پس از سخنرانی معروف خود، از آنان خواست که هر یک دست دوست خود را گرفته و از تاریکی

شب بهره برده و این ناحیه و سرزمین را ترک کند. سعید از جای خود برخاست و گفت: «یا ابن رسول الله! به خدا سوگند ما دست از یاری شما برنخواهیم داشت. به خدا سوگند اگر کشته شوم، سپس زنده گردم، هفتاد مرتبه مرا بسوزانند و خاکستر مرا به باد دهند، باز هم از شما دست برنخواهم داشت.»^۱

ظهر عاشورا هنگامی که امام حسین علیه السلام نماز خوف به جا آورد، سعید بن عبدالله مقابل حضرت ایستاد و با صورت، سینه، پهلوها و دست‌هایش، از اصابت تیرها به امام علیه السلام جلوگیری می‌کرد. نقل کرده اند که زمانی که به زمین افتاد و در حال جان دادن بود این دعا را می‌خواند: «خدایا! همان‌گونه که قوم عاد و ثمود را لعنت کردی، اینان (سپاه کوفه) را مورد لعن خویش قرار ده. خدایا! سلام و درود مرا به پیامبرت برسان و درد ورنجی را که در اثر زخم‌های بدنم تحمل نمودم، به آن حضرت ابلاغ فرما؛ زیرا من در یاری پیامبرت خواستار دستیابی به پاداش توأم.»^۲ سپس رو به امام علیه السلام کرد و گفت: «أوفیتُ یابن رسول الله؟ ای فرزند رسول خدا، آیا به پیمانم عمل کردم؟» امام علیه السلام فرمود: «آری؛ تو پیشاپیش من به بهشت خواهی رفت.» نقل شده که هنگام شهادت، به جز زخم‌های شمشیر و نیزه، ۱۳ تیر بر بدنش بوده است: «السَّلَامُ عَلَى سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنَفِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ»

امشب بیایید یک رمزگشایی باهم داشته باشیم!

در مطلبی که از سعید بن عبدالله گفتیم و خوب گوش کردید، یک راز است و آن این است که با همه مجاهدت‌هایی که داشت، برای امام حسین علیه السلام کم نگذاشت. چه چیزی باعث شد که در لحظه شهادت حرفی را متفاوت‌تر از همه اصحاب بزند؟ مگر سعید بن عبدالله برای امام حسین علیه السلام کم گذاشته بود؟ که گفت آیا به پیمانم وفا کردم؟ او چهار بار مسیر کوفه و مکه را فقط در عرض چهار پنج ماه رفت و برگشت؛ آن‌هم با وسایل آن زمان و از جان خود گذشتن و صادقانه در کنار امام ایستادن؛ چرا نباید امام راضی باشند و چرا نباید او وفا کرده باشد؟

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۰۷

۲. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۰۸

دل‌نگرانی سعید از روزی شروع شد که حضرت سیدالشهدا علیه السلام در مسیر کوفه با «فرزدق شامی» ملاقات کردند و از اخبار کوفه جويا شدند و فرزدق در جواب به حضرت عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! چگونه به مردم کوفه اعتماد کردی، حال آن‌که آنان پسرعمویت، مسلم بن عقیل، و پیروانش را کشتند؟» اشک از دیدگان امام جاری شد و فرمود: «رَحِمَ اللهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللهِ وَرَيْحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ، أَلَا إِنَّهُ قَدْ فَصَّى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا؛ خداوند مسلم را رحمت کند، او به سوی رُوح و ریحان و بهشت و رضوان خداوند رهسپار شد، بدانید او به تکلیف خویش عمل کرد و هنوز تکلیف ما باقی مانده است.»^۱

از همان روز سعید بن عبدالله بزرگترین مبارزه رسانه‌ای را تجربه کرد و از درون شکست... «من خودم نامه آن‌ها را برای حضرت آوردم و خودم عهد و پیمان آنها را دیدم»... حقیقتاً سعید به عنوان پیک و رابط مورد اعتماد، دیگر روی نگاه کردن در صورت حضرت را نداشت. این است قدرت رسانه که دیشب از آن صحبت شد. اینجا است که انسان آزموده می‌شود و حقیقت درونی او آشکار می‌گردد. یک عده پای پیمان خود می‌مانند و عده‌ای در این میان هلاک می‌شوند. همان‌گونه که پس از این ماجرا خیلی‌ها که به امید نوایی از مکه همراه سیدالشهدا شدند، دوربرگردان اول برگشتند.

اقناع

ترفندهای رسانه‌ای در کربلا و امروز و معتاد فضای مجازی بودن

اگر بخواهیم فضای رسانه‌ای کربلا را تحلیل کنیم باید بگوییم «هشتگ‌ها» چه می‌گویند؟

آقا، کربلا به همین سادگی که ما امروز تحلیل می‌کنیم نبوده. بزرگان از همراهی با امام و حجت خدا جا ماندند و حتی حضرت را نصیحت می‌کردند که خودت را

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴

در مهلکه نینداز و آیه قرآن برای حضرت - که خود ترجمان وحی الهی است - می‌آوردند. عده‌ای هم که حقیقتاً امام را درک کرده بودند، در کنار امام آمدند و ایستادند و مقهور فضای رسانه‌ای کربلا نشدند. «حبيب بن مظاهر»، «مسلم بن اوسجه»، «بریر» و دیگر بزرگان که تمام وجود خود را وقف حضرت کرده بودند و به اشاره حضرت زندگی می‌کردند، از دل تمام تشکیکات و تردیدات و تهدیدات عبور کردند و خودشان را به کربلا رساندند و عهد خود را به امام وفا کردند. کسانی هم مثل طرماح نتوانستند خود را برسانند و کسانی مثل «زهیر» که داستان را وارونه فهمیده بود و به زعم خود از مهلکه فرار می‌کرد، با حقیقت مواجه شد و خود رسانه‌ای شد برای حق. او روز عاشورا در مقابل لشکر عمر سعد خطبه خوانی کرد و آن‌ها را شماتت کرد و حضرت لقب «مؤمن آل فرعون» را به او دادند که موجب نجات موسی از چنگال فرعونیان شده بود. آن روز هرکس پای بست غول رسانه‌ای دشمن شد، نتوانست خود را به کربلا برساند و امام خود را یاری کند.

رسانه قدرتی دارد که تمام معادلات و واقعیت‌های عالم را تغییر می‌دهد و جابجا می‌کند؛ لذا سیدالشهدا علیه السلام در مسیر کربلا با هرکس ملاقات می‌کرد، به تبیین اهداف خود می‌پرداخت و هیچ‌کس را از قیام خود بی‌اطلاع نمی‌گذاشت. وقتی به حضرت عرض شد که: پسر رسول خدا! کسی به شما نمی‌دهد گوش و هرکس راه خود را می‌رود، حضرت این آیه شریفه را تلاوت کردند و حجت را تمام کردند: **﴿لِيَمِيزَ اللَّهُ الْحَبِيبَ مِنَ الظَّالِمِ وَيَجْعَلَ الْحَبِيبَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أَوْلٰئِكَ هُمُ الخٰسِرُونَ﴾**؛ تا خدا ناپاکان را از پاکان جدا کند و ناپاکان را روی یکدیگر گذارد؛ پس همه را متراکم و انباشته سازد و یک‌جا در جهنم قرار دهد؛ [به راستی] آنانند که زیانکار واقعی‌اند. این‌که در زیارت اربعین شهادت می‌دهیم که حضرت از هیچ خیرخواهی و دعوت به حق فروگذار نبود و در این راه تا آخرین قطره خون خود ماند، برای همین است: **﴿فَاعْتَدِرْ فِي الدُّعَاءِ، وَ مَنَحَ النَّصْحِ، وَ بَدَّلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الجُهَالَةِ وَ خَيْرِهِ الصَّلَاةِ...﴾** و در دعوتش



جای عذری باقی نگذاشت، و از خیرخواهی دریغ نورزید، و جانش را در راه تو بذل کرد، تا بندگانت را از جهالت و سرگردانی گمراهی برهاند»^۱

در ادامه زیارت چه می‌خوانیم؟ چه کسانی در مقابل حضرت صف بستند؟: «وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مِنْ عَزَّتِهِ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأُذُنِ الْأَذْنَى، وَ سَرَى آخِرَتَهُ بِالْتَّمَنِ الْأَوْكَسِ، وَ تَغَطَّرَسَ وَ تَرَدَّى فِي هَوَاهُ؛ درحالی که علیه او به کمک هم برخاستند، کسانی که دنیا مغرورشان کرد، و بهره واقعی خود را به فرومایه‌تر و پست‌تر چیز فروختند، و آخرتشان را به کمترین بها به گردونه فروش گذاشتند، تکبر کردند و خود را در دامن هوای نفس انداختند.»^۲

در این قیام و نهضت، اگر بخواهیم یک تحلیل درست بدهیم؛ هم در جنگ سخت و هم در جنگ نرم، پیروزی از آن سیدالشهدا علیه السلام و کسانی است که در کنار حضرت ماندند و بذل جان کردند: «الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

حرف از کربلای رسانه‌ای است و سخن درباره ترفندها و حيله‌های رسانه‌ای؛ که دشمن برای نابودی اسلام به کار بست و شکست خورد و حقیقتاً هم شکست خورد. امروز هم می‌بینیم که شکست‌خوردگان از حق، راهی جز فضای مجازی ندارند و در این فضا هم قانده را باخته‌اند؛ اما ما به عنوان عزادار و محب و شیعه سیدالشهدا علیه السلام باید تا آخرین نفس در این حماسه حضور داشته باشیم و حماسه‌آفرینی کنیم؛ نه اینکه مقهور و مغلوب این فضا بشویم و از راه حق بازمانیم.

زمانی برای من سؤال بود که چرا این قدر خطابه و رجزخوانی از اصحاب و شهدای کربلا در مقاتل ثبت شده است! امروز با تحلیل رسانه‌ای کربلا درک می‌کنیم که تمام همت بر این بوده که اگر یک نفر هم راه را اشتباه فهمیده و اهل نجات است، هدایت شود و راه خود را بیابد؛ همانطور که امروز همچنان این خطابه‌ها

۱. رک به زیارت اربعین

۲. رک به زیارت اربعین

و رجز خوانی‌ها اثرگذار و راهنمای اهل نجات هستند. از رجز خوانی نوجوانان غیوری مثل عمرو بن جناده بگیرید که در میان میدان پس از شهادت پدرش فریاد می‌زد «امیری حسین و نعم الامیر» تا رجز خوانی جناب قاسم و علی اکبر ۳ که شور و شعور و معرفت را در دل انسان زنده می‌کند. همه این‌ها رسانه بود و بُرنده‌تر از سلاح و شمشیرها عمل می‌کرد. ببینید این‌ها رسانه‌های حماسه‌ساز کربلا بودند! ببینید حضرت قمر منیر بنی‌هاشم علیه السلام چگونه رجز می‌خواند:

أَقَاتِلِ الْيَوْمَ بِقَلْبٍ مَهْنَدٍ أَدْبُتْ عَنْ سِبْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدٍ
أَضْرِبْكُمْ بِالصَّارِمِ الْمَهْنَدِ حَتَّى تَجِيدُوا عَن قِتَالِ سَيِّدِي
إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ ذُو النَّوْدُدِ نَجُلٌ عَلَى الظَّاهِرِ الْمُؤَيَّدِ

«امروز با اطمینان کامل، جنگ سنگینی با شما می‌کنم، و در دفاع از فرزند پیامبر جانفشانی می‌کنم.

آن قدر با شمشیر هندی بر شما می‌زنم تا دست از جنگ با مولا و سرورم بردارید.
من عباس، صاحب عشق و محبت اهل بیت هستم، فرزند امام علی طاهر و پاکیزه و تأیید شده خداوندم.»



رسانه در کربلا نقش داشت چه برای دشمن و چه برای قیام و نهضت سیدالشهدا علیه السلام از حيله‌های رسانه‌ای دشمن بعد از عاشورا اسارت بازماندگان کربلا بود که به‌زعم خود کار را با این کار تمام می‌کند و کسی دیگر فکر قیام و مخافت هم در سر نمی‌پروراند؛ اما چه شد که بعد از آن تازه قیام‌ها سر باز کرد و تا امروز ادامه دارد!؟

در کوفه عبیدالله بن زیاد مجلسی به پا کرد تا حقانیت بنی امیه و مستحق بودن اهل بیت بر این ستم را ثابت کند؛ لذا اولاً اسرا را با ظاهری خفیف وارد مجلس کرد (که بماند)، بعد رو کرد به زینب کبری علیه السلام و با بددهنی شروع به سخن کرد که به گفتن عبارتی که جمله رسانه‌ای بود و از هشتگ‌های آن روزها. گفت: «کیف

رأیتِ صَنَعِ اللَّهِ بِأَخِيكَ؟؛ دیدی خدا با برادرت چه کرد؟» خدا می‌داند بار اعتقادی این عبارت چه قدر است! تا چندین قرن افراد جاهل و ساده‌دل را نابود می‌کند. این کربلا و عاشورا کار خدا بوده و خدا این بلا را بر سر عزیزش آورد. چه قدر منابر و چه قدر جلسات درس می‌خواهد تا رفع شبهه کند و سحر سخن این نامرد را خنثی نماید!

پس از شنیدن این سخن، ببینید عقیلۀ بنی‌هاشم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ چه جواب می‌دهند؟ رنج‌کشیده، داغ‌دیده، در لباس اسارت، مقابل مردی شنیع و بددهن و خون‌آشام، سخنی گفت که تا امروز برجسته‌ترین سخن، رساترین سخن رسانه‌ای عالم به حساب می‌آید. حرف تمام انبیاء و اولیاء الهی در آن خلاصه می‌شود و ابطال السحری بر یاوه‌گویی‌های عبیدالله است! تا حضرت سخن را بر زبان جاری فرمودند، ملعون غضب کرد و خواست او را در همان جلسه به شهادت برساند که حضرت او را با جمله‌ای تحقیر کردند که «زورت به زنان رسیده است...»

جمله رسانه‌ای چیست؟ «ما رأیت الا جمیلاً»! عبیدالله، بنی‌امیه، معاندین، همه عالم می‌خواهند بدانند بر ما چه گذشته؟ «جز زیبایی در صنع الهی نمی‌بینم!» اگر می‌گویید این کار، کار خدا بوده ما تسلیم قضا و قدر الهی هستیم و ذره‌ای از امر او تخطی نخواهیم کرد. ببینید این رسانه کربلاست! در شام چه گذشته؟ فرصت نیست؛ اما همین قدر بدانید که قدرت رسانه‌ای حق، کاخ بنی‌امیه را بر سرشان خراب کرد؛ با احتجاجات، با خطابه‌ها، با تسلیم نشدن‌ها و افشاگری‌ها؛ تا جایی که وقتی از امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال شد پیروز این میدان کیست؟ حضرت فرمود: «صبر کنید تا ظهر شود؛ اگر مؤذن بر مأذنه رفت و اذان گفت ما پیروزیم و الا شکست را می‌پذیریم.»^۱ این کار رسانه‌ای است که تا امروز کارساز است. می‌گویند یک سال با تمام سرمایه، شبانه‌روز به جان جوانان و نوجوانان و دختران و پسران شیعه می‌افتیم، با محرم و صفر همه چیز نقش بر آب می‌شود. این قدرت

۱. امالی، ص ۶۶؛ مقتل الحسین مقدم، ص ۳۷۵

رسانه ای کربلاست. اینجاست که باید فریاد کنیم: **«يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ؛** ای قوم ما! دعوت کننده [به سوی] خدا [پیامبر اسلام] را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا خدا برخی از گناهانتان را ببامزد و از عذابی دردناک پناهتان دهد.» (البیک یا حسین)

امروزه چگونه باید به ارباب عالم لبیک گفت؟ در «زیارت رجبیه» به ما یاد داده اند که هرکجا هستیم باید کربلا به پا کنیم و به ندای نصرت سیدالشهدا علیه السلام لبیک بگوییم: **«لبیک داعی الله، إن كان لم یحیک بدنی عند استغاثتک، ولسانی عند استنصارک، فقد أجابک قلبی و سمعی و بصری، سبحان ربنا، أن كان وعد ربنا لمفعولاً؛** بله بله! قبول کردم و پذیرفتم، ای دعوت کننده به راه خدا! دعوت تو را لبیک گفتم، و ندای تو را با جان و دل پذیرفتم! اگر در آن روز بدنی نداشتم تا با آن استغاثه تو را اجابت کنم، و زبانی نداشتم تا استنصار تو را پذیرا شوم، لیکن امروز جان من و روح من و دل من و گوش من و چشم من استغاثهات را پاسخ می گوید، و ندایت را می پذیرد و اجابت می کند. پاک و منزّه است پروردگار ما، و حقاً که میعاد پروردگار ما خواهد رسید.»

بدین وعده، گرجان فشانم رواست!

یک تأملی بکنیم ببینم کجاییم؟ در چه هیاهویی به سر می بریم؟ چه فکری؟ چه آمال و آرزویی؟ چه وعده و وعیدهایی؟ دارند ما را با خود می برند؟ آیا قدرت مقابله با آن ها را داریم؟ آقای من، خانم من، بالاتر از قرآن که نیست، هست؟ می گوید کار برخی به جایی می رسد که اشیاء و چیزهای بی خود و بی جهت را به جای خدا بر می گیرند و می پرستند و به اندازه خدا این چیزها رو دوست می دارند: **«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ؛** و برخی از مردم به جای خدا معبودهایی انتخاب می کنند که آن ها را آن گونه که سزاوار است خدا را دوست داشته باشند، دوست می دارند؛ ولی آنان که ایمان آورده اند، محبت و عشقشان



به خدا بیشتر و قوی‌تر است. اگر کسانی که [با انتخاب معبودهای باطل] ستم روا داشتند، هنگامی که عذاب را ببینند، بی‌تردید می‌فهمند که همه قدرت‌ور و ویژه خداست [و معبودهای باطل، هیچ و پوچ‌اند] و خدا سخت‌کیفر است.»^۱

چه‌طور می‌شود که امروزه سگ داشتن برای بعضی‌ها افتخار دارد؟ چه‌طور رویه‌ها در معاشرت عوض می‌شود؟ ادبیات و گفتگوها عوض می‌شود؟ مدل لباس عوض می‌شود؟ تیپ و مدها دائم تغییر می‌کند؟ چرا دیگر کسی نمی‌تواند یک هویت ثابت برای خودش داشته باشد؟ اگر این‌ها تسخیر فضای مجازی نیست، پس چیست؟ زمین دشمن نیست، چیست؟ در زمین دشمن گرفتار شدن نیست، پس چیست؟ برای چه اینجا هستیم؟ چه‌کار می‌کنم؟ با من چه‌کار می‌کنند؟ خوبِ خوبش آمدی زندگی‌ات را در واتس‌آپ و وسط اسرائیل پهن کردی و همه چیز را گذاشتی کف دست «أشد الناس عداوه للذين آمنوا اليهود»^۲ همه هم و غم و نگرانی‌ات را دادی دست فال‌گوش روسی، در تلگرام. دیگر در اینستا نگوییم چه خبر است که آدم می‌ماند در اینکه بعضی‌ها چه‌طور حاضر شدند که این‌گونه خودشان را به حراج بگذارند. «إنا لله و إنا إليه راجعون». بیابید رسانه کربلایی داشته باشیم، خودمان را جمع کنیم، مضحکه تمام دنیا شده‌ایم؛ به‌الله با این ولنگ و وازی! توئیت هم که شده گیس و گیس‌کشی و تسویه حساب‌های شخصی و جاسوسی مفت و مجانی برا آمریکایی‌ها. نمی‌گوییم نباش، می‌گوییم درست باش. نقطه استراتژیکت در فضای مجازی کجاست؟ حماسه‌ای که بتواند تمام نقشه‌های رسانه‌ای دشمن را خنثی کند چیست؟ آیا فکر کرده‌ایم یا نه؟ جهاد همین است، مجاهدت همین جاست. یک سرود می‌تواند چه‌قدر در دنیا اثرگذار باشد! بهترین دستاورد «سلام فرمانده» این است که یاران امام زمان (ارواح‌افداه) در تمام عالم با هم یک‌صدا شدند و مولایشان را صدا زدند و همدیگر را پیدا کردند. این دستاورد رسانه‌ای، کاری فخیم بود که دشمن را

۱. بقره، ۱۶۵.

۲. مائده، ۸۲.

مأیوس کرد و دل ولی خدا را شاد. چه قدر دنبال از این دست کارها هستیم؟ ما باید قدرت رسانه دنیا را به دست بگیریم؛ اگر بخواهیم در رکاب ولی و حجت خدا بمانیم.

همه دنیا در این فضای مجازی هستند و ما هم هستیم، آن‌ها چه می‌کنند ما چه می‌کنیم؟ دیشب یک آماری دادیم که در یک دقیقه (۶۰ ثانیه) چه اتفاقی در رسانه‌ها باهم می‌افتاد؛ امشب ببینیم ما در بین چه جمعیت وحشتناکی قرار داریم. این آمار را ببینید:



دنیادر تسخیر فضای مجازی

محبوب‌ترین شبکه‌های اجتماعی



پلتفرم	فیس‌بوک	یوتیوب	واتس‌آپ	اینستاگرام	تلگرام	توییتر
رتبه	۱	۲	۳	۴	۱۳	۱۴
کاربر فعال	۲/۹۱۲ میلیارد	۲/۶۵۲ میلیارد	۲ میلیارد	۱/۴۵۲ میلیارد	۵۵۰ میلیون	۴۴۵ میلیون

درصد	کاربر	کاربران شبکه‌های اجتماعی به نسبت جمعیت
۵۸/۷۰%	۴/۶۵۰ میلیارد	تعداد کل کاربران شبکه‌های اجتماعی در دنیا
۲۴/۹۰%	۱/۱۵۷ میلیارد	تعداد کل کاربران زیر ۱۳ سال
۴۵/۸۰%	۲/۱۲۹ میلیارد	تعداد کل کاربران زن
۵۴/۲۰%	۲/۵۲۰ میلیارد	تعداد کل کاربران مرد

میانگین حضور در شبکه‌های اجتماعی
هر کاربر ۲ ساعت و ۲۹ دقیقه در روز

منبع: Datareportal.com

پرورش احساس

از خودت یک قهرمان بساز تا دیده شوی

شهید مدافع حرم، «علی تمام زاده» برای دوستانش تعریف کرده که بسیار جالب است! ببینیم این طور است یا نه؟ ما کجا گیریم؟:

«دیروز معرکه‌ای در منزل داشتیم بیا و ببین. در خانه نشسته بودم که دیدم یکی یکی اقوام و آشنایان دارند می‌آیند خانه! اول خیال کردم برای مهمانی است؛ هرچند تازه از تعطیلات نوروزی فارغ شده بودیم و تبعاً صلۀ ارحام را هم بجا آورده بودیم؛ آن هم چندبار چندبار! اما باز هم گفتم بارک‌الله به قوم و خویش! حقا که این‌ها از من در معنویات و رفتن به مهمانی و صلۀ رحم و علی‌الخصوص چتربازی جلوترند! فقط وقتی دیدم همه فامیل بدون استثناء (از برادرها و خواهرها بگیر تا دامادها و پدر و مادر و...) مسابقه صلۀ رحم گذاشته‌اند و جمع همه جمع است! فهمیدم که باید کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد!

بله، درست حدس زده بودم. آمده بودند تا به اصطلاح مرا از رفتن به منطقه منصرف کنند! جالب اینکه از همه نوع ابزار هم استفاده می‌کردند. همه گزینه‌هایشان را روی میز چیده بودند! هم تشویق می‌کردند و هم تهدید! سیاست چماق و هویج بود دیگر! از تحریم شیر مادر و عاق والدین بگیر تا تشویق‌های آنچنانی در صورت انصراف! ارائه دلایل علمی و عقلی و تحلیل‌های آنچنانی هم کم نبود. آخر هم بعد از خواهش و التماس، کار به قسم دادن کشید. گریه مادر و خواهر هم شده بود چاشنی ماجرا! خلاصه سرتان را درد ندهم، چنان روزی بر من گذشت که مسلمان نشنود کافر نبیند!»^۱

ناخواسته یاد حرف‌های «ابوحامد» (شهید علیرضا توسلی) افتادم که با این مضمون می‌گفت: ما در سه جبهه متفاوت می‌جنگیم: اولین جبهه، جامعه



خودمان است. بعضی افراد تحت تأثیر شایعات و تبلیغات و شبهات می‌گویند که موضوع یک کشور بیگانه چه ارتباطی با ما دارد؟ چرا باید خطر مرگ را بپذیریم و جراحت را به جان بخریم؟ مگر کشور خودمان مورد تهاجم قرار گرفته که برای کمک به آن جا برویم و هزینه بدهیم؟ و... درحالی‌که جنگ امروز تکفیری‌ها با ما، ادامه و امتداد همان جنگ یزید و معاویه با لشکر امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام است.

وقتی از این جبهه سربلند بیرون آمدیم، تازه به جبهه دوم بر می‌خوریم که خانواده خودمان است! مخالفت‌ها و دلسوزی‌های اهل خانه و کاشانه جزء عوامل بازدارنده در جبهه دوم هستند. محبت پدر و مادر نسبت به فرزند جوانی که می‌خواهد راهی میدان نبرد شود و یا محبت جوان رزمنده نسبت به همسر و فرزندانش و خلاصه علایق خانواده در کنار واکنش‌ها و مخالفت‌های شدید و بازدارنده‌ای که از سوی خانواده‌ها می‌شود، مانع از ورود به این میدان نبرد می‌شوند. اگر کسی توانست از این دو جبهه سربلند بیرون بیاید و این دو جبهه سخت را پشت سر گذاشت، تازه می‌رسد به جبهه سوم که آسان‌ترین جبهه نبرد است. جبهه سوم که مقابله با کفار و تکفیری‌هاست، برای رزمندگان نسبت به آن دو جبهه در حکم تفریح است!!

مدافعان حرم حضرت زینب علیها السلام هم‌زمان با ایستادگی در میدان نبردهای زمینی، در عرصه مجازی نیز به مقابله با نیروهای تروریست تکفیری پرداخته و با انتشار مطالب، تهیه فیلم و اشعار حماسی در این زمینه فعال هستند.

سرود «اینجا کربلاست یا خیبر» توسط «فارس صالح» سروده شده و خواننده آن «علی فرج» است. این کلیپ هم‌اکنون در بسیاری از شبکه‌های اینترنتی قرار گرفته و در ایران، می‌توان آن را بر روی پایگاه‌های اینترنتی فارسی زبان نظیر «آپارات» و «افسران» مشاهده کرد. ترجمه این سرود زیبا در زیر آمده است:

«این خاک کربلاست یا خیبر
مردان خدا شکست ناپذیرند
وهابی و سلفی جان سالم به در نخواهند برد
این دریای علوی است که خروشان شده
لانه‌های کفر را به زودی درهم می‌کوبیم
زبان لشکر ما ابا الفضلی است
انقلاب شما تروریست‌ها دیگر به لاشه تبدیل شده
و رؤیای اموی‌تان از هم پاشیده است
زینب علیها السلام خواهر سرور آزادگان دنیا است
که به خاطر حرم او چشمانمان شب زنده‌داری می‌کنند
ای نیروی تروریست «**جبهة النصره**» به پیش آی
تورا به لاشه تکه‌تکه شده تبدیل خواهیم کرد...»

تمام هم و غم ما این شده است که چه کار کنم تا دیده بشوم؟ چه بپوشم؟ چه بخورم؟ از کجا عکس بگیرم؟ هنر دیده شدن را نداری چرا این طور ادا درمی‌آوری؟ چرا برای خودت شخصیت قائل نیستی؟ چرا این قدر شرور شده‌ایم؟ اگر از آثار شوم دیده شدن به هر قیمتی در فضای مجازی نیست، پس چیست؟ امام هادی علیه السلام می‌فرماید: «**مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ**؛ از شر و بدی کسی که برای خودش شخصیت قائل نیست و نفسش او را به هر جا که بخواهد می‌کشد، در امان نباش!»^۱ حقیقتاً ما این‌گونه نیستیم؟ کلاً ما در این فضا غرق شدیم، معتاد شدیم، نسل جدید ما کامل در این فضا زندگی می‌کند؛ با دسترسی آزاد به همه جا و همه چیز!

بلاهایی که فضای مجازی بر سر ما آورده

آسیب‌های فکری

استفاده بیش از حد متعارف از اینترنت، به وابستگی شدید روانی و فکری می‌انجامد. با ورود اینترنت و رایانه به درون خانواده‌ها، بین والدین، معلمان، مربیان و دانش‌آموزان (فرزندان) جدایی فکری و عاطفی رخ می‌دهد. نتیجه تحقیقات نشان می‌دهد که درصد بالایی از نوجوانان و جوانان از اینترنت برای فعالیت‌های بیهوده‌ای نظیر: دوست‌یابی، بازی و صحبت با یکدیگر استفاده می‌کنند. نوجوانی که پشت میز رایانه و اینترنت نشسته است، برنامه‌های سایت‌ها را لذت بخش‌تر از سخنان پدر و مادر و تکالیف مدرسه می‌داند. در نتیجه، در ارتباطات، رفتار و زندگی اجتماعی او اختلال ایجاد می‌شود.

آسیب‌های اجتماعی. فرهنگی

در سال ۱۹۹۵م، روان‌شناسی به نام «گلدبرگ»، اعتیاد جدیدی به نام اعتیاد به اینترنت را کشف کرد. این اعتیاد به سرعت رو به گسترش است و هرروز افراد جدیدی را به کام خود می‌کشد. گاه مشاهده می‌شود که افراد یا فرزندان ما چنان در اتاق‌های گفتگو غرق می‌شوند که حتی صرف ناهار یا شام را فراموش می‌کنند. این‌ها علائمی شبیه الکلی‌ها یا معتادان به مواد مخدر دارند. بسیاری از آن‌ها از بی‌خوابی رنج می‌برند، خسته‌اند، روابطشان با اطرافیان و جامعه به حداقل می‌رسد و بیشتر حالت عصبی دارند. کمرنگ شدن و از بین رفتن رابطه عاطفی کاربر با اعضای خانواده و تبدیل آن به رابطه سرد مسالمت‌آمیز، از دیگر اثرات نامطلوب اعتیاد به اینترنت است.

بنابر نظر کارشناسان اجتماعی، ضررهای اخلاقی و جسمی تلفن همراه برای کودکان غیر قابل انکار است. بسیاری از فیلم‌های غیر اخلاقی و پیام‌های نامناسب، از طریق تلفن همراه بین کودکان پخش می‌شود. دسترسی آسان به سایت‌های غیر اخلاقی از طریق تلفن همراه، مشکل دیگری دارد که والدین با آن روبه‌رو هستند.

دکتر شمسیان متخصص اطفال معتقد است: «کودکان به دلیل قرار داشتن در سن رشد و با توجه به ارگانایسم بدن، هنگام نزدیکی به گوشی تلفن همراه در معرض خطر بیشتری نسبت به سایر افراد هستند. از آن جاکه کودکان در حال رشد هستند، به امواج رادیویی واکنش بیشتری نشان می دهند.»^۱

تحقیق یک مجله انگلیسی نشان می دهد، شرکت کنندگان در تحقیق، بعد از اختراع اسلحه، اختراع تلفن همراه را مخرب ترین اختراع همه زمان ها می دانند. نتایج یک بررسی پژوهشی دیگر نشان می دهد، استفاده دانش آموزان از گوشی های تلفن همراه در مدارس موجب بروز تغییراتی در خرده فرهنگ های حاکم بر کلاس های درس می شود.

آسیب های اخلاقی

آن چه می توان در اینترنت خطرناک تر تلقی کرد، ارتباطی است که از طریق اتاق های گفتگو بین افراد برقرار می شود و در برخی موارد صدمات فراوانی به وجود می آورد. این اتاق های گفتگو که معمولاً در آن ها امکان ارتباط با نام های جعلی و مجهول وجود دارد، می توانند زمینه های لازم را برای ایجاد برخی از مفاسد اجتماعی به وجود آورند و تقریباً راهی برای جلوگیری از آن وجود ندارد. به جرأت می توان گفت که خطر شبکه های اجتماعی و گروه های موجود در پیام رسان های موبایل؛ مانند تلگرام، به مراتب بیشتر از سایت های غیر اخلاقی موجود در اینترنت است. بی اطلاعی خانواده ها از این موضوع، خطرهایی را به آنان تحمیل می کند. از سوی دیگر، از جمله چالش های اساسی گسترش فناوری ارتباطات در جهان، مخصوصاً در کشورهای در حال توسعه، آسیب های فرهنگی و اجتماعی است. قرار گرفتن در معرض فرهنگ های گوناگون، آزادی های زیاد در یک دوره زمانی نسبتاً کوتاه، امکان دسترسی به اطلاعات غیر اخلاقی گوناگون از طریق اینترنت، برخی از نمونه های این خطرها محسوب می شوند.

<https://noo.rs/mpGk1.1>



آسیب‌های جسمی

استفاده بیش از حد از رایانه و تلفن همراه، این آثار را به دنبال دارد:

۱. تیک‌ها
۲. فشارهای عصبی
۳. چشم درد
۴. رکود فعالیت‌های معده
۵. چاقی و عدم جذب چربی‌ها
۶. افزایش قند خون
۷. کم شدن فعالیت کلی بدن
۸. مشکلات تنفسی
۹. افتادن سرشانه‌ها
۱۰. خارج شدن ستون فقرات از حالت طبیعی

انزوای اجتماعی

استفاده نابجا از رایانه و تلفن همراه، کودکان و نوجوانان را از یادگیری‌های شناختی، جسمانی و اجتماعی باز می‌دارد. بازی‌های رایانه‌ای به سبب داشتن صفحات گرافیکی، تنوع رنگ و سرعت زیاد تعویض صفحات، روی مغز و اعصاب کودکان تأثیرات منفی می‌گذارند و از این راه، موجب بروز برخی اختلالات می‌شوند. در کنار همه این‌ها آنچه که نگران‌کننده است، این است که این فضا انسان را از اصل وجودی خود دور کرده و تمام جوامع و افراد را دچار بحران هویت نموده است.

اینترنت دارای قابلیت‌هایی است که به واسطه آن افراد می‌توانند خودهای جدیدی را در دنیاهای جدید بسازند. این امور ممکن است در دنیای مادی اصلاً وجود خارجی نداشته باشند یا فرد به زعم خودش قادر به دست‌یابی به آن نباشد. این‌ها استفاده از فضای مجازی را برای کاربران جذاب‌تر می‌کند. بدین ترتیب،

وب به مکانی برای معرفی و نمایش شخصیت فرد تبدیل می‌شود. البته قضیه به همین جا ختم نمی‌شود؛ زیرا امکان دارد که تصویر ارائه‌شده از سوی یک فرد بر روی وب، توسط دیگران به صورت‌هایی غیر از شکل مورد نظر وی تفسیر شود؛^۱ حتی امکان معرفی خود در سایت‌های مختلف به صورت‌های گوناگون وجود دارد. به طوری که افراد بتوانند در جریان ارتباطگیری «هویت الکترونیک چندگانه‌ای» برای خود بسازند و هر بار خود را به یک صورت نشان دهند. تلویزیون و سایر رسانه‌ها فاقد این ویژگی خاص فضای مجازی اند. در مجموع، هویت اینترنتی یا هویت مجازی با دیدگاه‌های متعارف درباره هویت سازگار نیست. دیدگاه‌های متعارف درباره هویت به دنبال کلیت‌سازی درباره مفهوم هویت و یکپارچه‌نشان دادن آن هستند و تأثیر کلی آن را بر فرد در نظر می‌گیرند.^۲ اما با این اوصاف در فضای مجازی استفاده از چنین تعاریفی برای هویت دشوار می‌شود و با گسترده‌تر شدن مرزهای هویتی، مرزبندی هویت واقعی و تخیلی در اینترنت مخدوش می‌شود.

به هر حال، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی اینترنتی محصول درهم شکستگی هستی‌شناختی و پیچیده‌تر شدن فزاینده تفاوت‌های فردی هستند و با آن سنخیت تام دارند. امروزه حتی اعضای خانواده‌ها و همسایگان نیز به ندرت معنای واحدی از هویت در ذهن دارند. این امر، تشخیص اصالت‌ها را روزه‌روز دشوارتر می‌سازد. «آلن تورن» به خوبی این شرایط به ظاهر تناقض‌آمیز انسانی را توصیف کرده است: «ما در سکوت زندگی می‌کنیم، در شلوغی به سر می‌بریم، منزوی هستیم، در دریای خلق گم شده‌ایم».^۳ از این حیث، هویت مجازی را می‌توان با فرایند اساساً مدرن تشکیل هویت به وسیله خویشتن و رسیدن به فهمی از خود و هویت‌یابی مربوط دانست.

۱. مقاله شبکه‌های اجتماعی مجازی و بحران هویت (با تأکید بر بحران هویتی ایران)

۲. مقاله شبکه‌های اجتماعی مجازی و بحران هویت (با تأکید بر بحران هویتی ایران)

۳. مقاله شبکه‌های اجتماعی مجازی و بحران هویت (با تأکید بر بحران هویتی ایران)

ابتدایی‌ترین تأثیر شبکه‌های اجتماعی اینترنتی بر کاربران این است که هویت فعلی او را به چالش می‌کشند؛ ابتدا کاربر را از خود واقعی تهی می‌کنند و سپس به او فرصت می‌دهند خود ایده‌آلش را بروز دهد؛ درحالی‌که به‌طور ناخودآگاه، این خود جدید در فضای گفتمانی شبکه‌های اجتماعی برساخته شده است. شبکه‌های اجتماعی صحنه‌ای فراهم می‌آورند که کاربران می‌توانند از هر جنسیت، سن، طبقه اجتماعی، نژاد و قومیتی که باشند، در آن ظاهر شوند و نقش دلخواه خود را بازی کنند. در این سطح، شبکه‌های اجتماعی مجازی، کاربر را به هویتی فردمدارشده با مشخصات منحصر به فرد سوق می‌دهند. در واقع با شبکه‌های اجتماعی مجازی این قابلیت به فرد داده می‌شود تا خود را هرگونه که می‌خواهد، فراتر از هویت واقعی خود در جهان فیزیکی بازتعریف و روایت کند. بنابراین، با قبول این فرض که شبکه‌های اجتماعی اینترنتی در درون جامعه مصرفی خلق شده‌اند، خود منشأ بازتولید مکرر چنین جامعه‌ای می‌شوند.

«ریچارد بارتل»^۱ این‌گونه استدلال می‌کند که دنیا‌های مجازی برای مردم آینه‌ای را فراهم می‌آورند که هر چه فرد تصویر خود را در آن مانوس‌تر با خود واقعی یا ایده‌آلش بیابد، بیشتر با آن ارتباط برقرار می‌کند. در واقع، راز موفقیت و جذب کاربر برای وب‌سایت‌های عمده این است که کاربر خود را در آئینه جهان مجازی پیش رویش ببیند. بدین ترتیب، در باب هویت در دنیای مجازی، مسئله این است که کاربر چه میزان انعکاس تصویر خود را در این آئینه می‌پسندد.

زمانی این تلقی وجود داشت که هویت افراد در فضای مجازی، هویتی ناشناخته و چندگانه است؛ اما اکنون کاربران ادامه هویت تعریف شده خود در فضای مجازی را به‌صورت آفلاین پی می‌گیرند و یا در فعالیت‌های آفلاین در بسیاری از مواقع برای خود نام و نشان تعریف می‌کنند و با آن هم‌زادپنداری زیادی دارند. بنابراین، معادلات پیشین هویت دچار تحول شده است. بدین ترتیب، بازتعریف

۱. نویسنده، محقق بازی‌های ویدئویی و استاد اهل بریتانیا

هویت فردی و اجتماعی در فضای مجازی در ابعاد گوناگون قابل بررسی است. در این فضا، هم‌گرایی جامعه مصرفی و تخصص حرفه‌ای تولیدکنندگان و تجار به بازآفرینی مفاهیم انسانی چون بلوغ، سن و مراحل مختلف زندگی انجامیده است. شاید این تعجب‌برانگیز باشد که مفاهیم انسانی با ابعاد زیست‌شناختی مانند بلوغ نیز در دنیای مجازی تعبیر جدید بیابند؛ اما ریشه استحاله این مفاهیم ناشی از تأثیرگذاری قوی فضای مجازی بر نوع تفکر کاربران است.^۱

همان‌گونه که «بارتل» خاطرنشان می‌کند: «هویت، حاصل تفکر است که در قالب‌های گوناگون (در عمل یا در قالب لغات) ظهور می‌کند»^۲ و با توسعه عرصه مجازی زندگی بشر، این حقیقت غیرقابل انکار است که این فضای مجازی با کاربر ارتباطی دوسویه قرار دارد؛ نحوه تفکر او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در مقابل گستره وسیعی را فراهم می‌آورد که کاربر هویت خود را در آن براساس ترجیحات خود ابراز می‌کند و به منصفه ظهور می‌رساند. به عبارت دیگر، فضای مجازی امروز تنها آیینه منعکس‌کننده کاربر مقابل خود نیست؛ بلکه تا حد زیادی چگونگی کیفیت کاربر خود را نیز تعریف می‌کند. حالا شما ببینید در این فضای مجازی چه هجمه‌ای متوجه هویت‌های فطری و دینی افراد می‌شود؛ به عنوان نمونه، الگوی فطری و دینی بودن نبی مکرم اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام برای همه انسان‌هاست؛ که بیشترین هجمه‌های مجازی به ساحت این انوار مقدس می‌باشد.

هر انسانی به حکم انسان بودنش، تمایل به شناخت و تکریم هویت خود دارد. در این میان، برخی که راه کمال را برگزیدند، هویتی خردمندانه بر مبنای واقعیت‌های تلخ و شیرین زندگانی برای خود تعریف می‌کنند و در مقابل نیز، بعضاً افرادی هستند که با مغزهای الکلی و افیونی و با توهم و خیال بافی، هویتی دروغین و آلوده برای خود می‌تراشند و ظاهر آن را با دروغ آراسته و از دیگران

۱. مقاله شبکه‌های اجتماعی مجازی و بحران هویت (با تأکید بر بحران هویتی ایران).

۲. هویت، حاصل تفکر است که در قالب‌های گوناگون (در عمل یا در قالب لغات) ظهور می‌کند.

انتظار دارند که به این «هویت جعلی» به دیدهٔ احترام بنگرند. کورش هخامنشی و اینکه امروزه او را نماد هویت ایرانی می‌خوانند، خود یکی از این مصادیق است (از همین قبیل هویت‌های جعلی و کاذب). در حالی که هویت راستین ایرانیان در طول تاریخ متفاوت از این تبلیغات کذب است که صهیونیست‌ها برای کورش مطرح می‌کنند. پس از این گفتار، برخی از خنّاسان، - که دست و زبانشان از حقیقت دور است - می‌گویند: «پس نماد هویت ما کیست؟ نماد هویت ما محمد پیامبر عرب‌ها است؟ هویت ما علی عرب است؟ هویت ما فاطمهٔ عرب است؟» در پاسخ می‌گوییم: قرآن، ۱۴۰۰ سال پیش، مرزهای نژادی و قومیتی را درنوردید. به تعبیری واضح‌تر، آن‌گونه که استاد زرین‌کوب گفته‌اند: «دنیای اسلام به قدر کافی افتخارات راستین دارد که نیازی به گراف و دعوی نداشته باشد.» همچنین فرمودند: «بر خلاف جامعهٔ عربی (جامعهٔ جاهلیت) که مبتنی بر انساب و پیوندهای خویشاوندی بود، جامعهٔ اسلامی بر اساس اخوت دینی قرار داشت. درست است که در عهد خلافت اموی، تفوق اعراب نسبت به سایر مسلمین، مورد تایید هیئت حاکمه وقت بود؛ اما در جامعهٔ مسلمین و خارج از طرز فکر و طرز تلقی حُگام و خلفاء، تفاوتی بین عرب و عجم دیده نمی‌شد. پیغمبر فضیلت را در تقوی اعلام کرده بود و این کسانی که به نام «موالی» خوانده می‌شدند غالباً در علم و تقوی نیز، مثل مراتب اداری، می‌توانستند فضیلت واقعی خود را در جامعهٔ اسلامی احرز کنند.»^۱ پس در اسلام، عربیت و عجمیت و... ملاک نبوده و نیست؛ بلکه ملاک، اصل انسانیت و حرکت به سوی خداست.

باستان‌گرایان، نژادپرستان، ملی‌گرایان افراطی و... می‌گویند «اهل بیت، نماد هویت ایرانی نیستند!»! لیکن ما می‌دانیم که این سخن، از سر حقد و کینه و به جهت ارضای ناکامی‌های خود (خود ارضایی) از حنجرهٔ آنان بیرون می‌آید. از جماعتی سرخورده و کینه‌ای که تا حُلُوم در لجن نژادپرستی و تفکرات بستهٔ

۱. کارنامه اسلام، فصل ۲۰.

ناسیونالیستی فرو رفته‌اند، نمی‌توان انتظار عقلانیت و انسانیت داشت؛ لیکن برای هرکس که خواهان شنیدن حقیقت است، و همهٔ کسانی که راه حریت و آزادی را انتخاب کرده و تن به نجاست نژادپرستی نداده‌اند، فروتنانه این نکتهٔ کلیدی را بیان می‌کنیم که پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام، نماد «هویت انسانی» هستند. و عامهٔ ایرانیان از این جهت که انسان هستند، تابع نمادهای هویت انسانی هستند. پس پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام از این طریق، نماد هویت ایرانیان هستند؛ به‌ویژه نماد هویت مذهبی ایران. این سخن ما نیست؛ بلکه سخن و منش فرهیختگان و بزرگان ایرانی است، که در سخت‌ترین شرایط، حافظ این هویت بودند. حکیم ابوالقاسم فردوسی، نمونه‌ای از این جامعیت فرهیخته است که محمد و آل محمد علیهم‌السلام را نماد هویت خود می‌نامد. و می‌گوید:

اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد نبی و علی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است چنین است و این دین و راه من است

سعدی نیز در همین زمینه، عشق محمد و آل محمد را تمام هویت خود می‌نامد:

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد

و در این امر، مصادیقی بی‌شمار وجود دارد.



رفتارسازی

به هر حال، امروزه با توجه به نقشی که فضای مجازی تاکنون در ابعاد مختلف زندگی داشته، نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در حال حاضر، اینترنت ابزاری مناسب برای توسعهٔ افکار و اندیشه‌های بشری محسوب می‌شود؛ به شرط آن که در راه صحیح استفاده شود. افراد باید برای ورود به دنیای مجازی اطلاعات کافی در اختیار داشته باشند تا دچار مشکلات مالی و اجتماعی نشوند.

ارتباطات سالم در فضای مجازی و لزوم هوشیاری جوانان و خانواده‌ها نسبت به تهدیدات فضای سایبری، در درجهٔ نخست اولویت قرار دارد. پیش‌گیری از

آسیب‌های اجتماعی و توجه والدین به رفتار فرزندان بسیار مهم می‌باشد؛ و برای جلوگیری از پاشیدگی خانواده‌ها، والدین باید تا حدودی به فناوری‌های روز دنیا مسلط باشند و آگاه باشند که تغییر در رفتار فرزندان به معنای ایجاد تغییر در طرز فکر آن‌هاست. به منظور پیشگیری و کاهش آسیب‌های اجتماعی در فضای مجازی و مدیریت آن، راهکارهایی مطرح شده‌اند که در صورت اجرای به موقع و مناسب می‌توانند ثمربخش واقع شوند:

راهکارهای عدم وابستگی و مدیریت فرزندان در فضای مجازی

برای اینکه فرزندانمان به اینترنت و فضای مجازی اعتیاد پیدا نکنند و بتوان آن‌ها را مدیریت کرد، راهکارهایی را ارائه می‌کنیم که با مشورت با اساتید اهل فن به این دو مورد رسیدیم:

کتاب را فراموش نکنید

هر قدر با کودکان بیشتر همراه باشید و به وقت بازی و فضای مجازی او را همراه کنید، آن‌ها هم با شما بهتر و راحت‌تر همراه می‌شوند. شما می‌توانید زمان خاصی در روز را برای آن‌ها کتاب بخوانید یا حتی از کتاب‌های صوتی که اتفاقاً آن‌ها هم فراگیر شده‌اند، استفاده کنید.

بازی با هم‌سن را در دستور کار قرار دهید

ایجاد ارتباط میان بچه‌ها از سنین پایین وجود دارد. لازم نیست در این زمینه چیزی را به آن‌ها آموزش داد؛ بلکه خانواده‌ها می‌توانند این فعالیت را بهبود بخشند. برای اینکه بچه‌ها افرادی اجتماعی باشند، بیرون بردن آن‌ها اهمیت زیادی پیدا می‌کند؛ از همین رو، بهتر است والدین وقتی را برای بیرون بردن و امکان بازی و تجربه در محیطی خارج از خانه را برای فرزندان فراهم کنند؛ در این صورت باعث افزایش مهارت‌های فردی و اجتماعی او هم می‌شوند.

راهکار مدیریت زمان در استفاده از فضای مجازی

سپری کردن زمان در فضای مجازی نیازمند مهارت خاصی است. خانواده‌ها باید این مهارت را در رابطه با فضای مجازی بیاموزند تا از آسیب به خود و فرزندان، در اثر استفاده طولانی و بدون برنامه از فضای مجازی، جلوگیری نمایند. مدیریت زمان استفاده از فضای مجازی دارای تکنیک‌هایی است که برخی از این تکنیک‌ها عبارتند از:

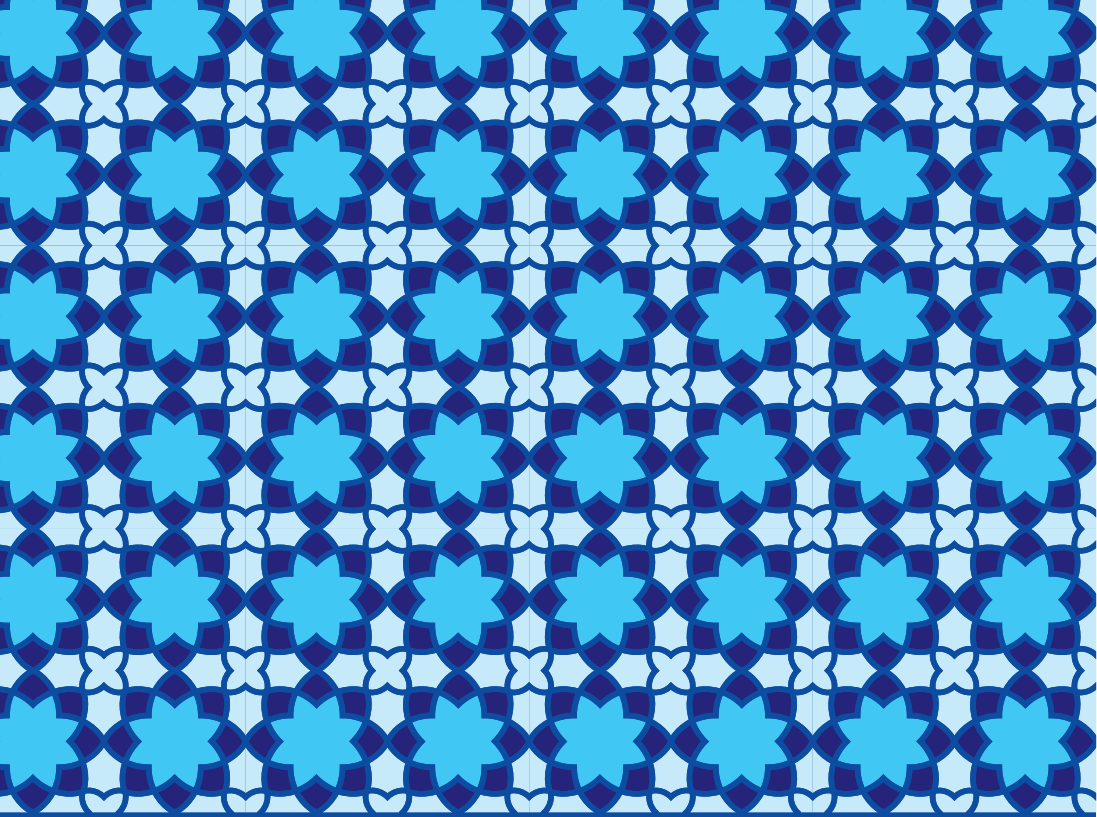
۱. پذیرش اینکه فضای مجازی به وجود آمده است تا ابزاری در دست ما باشد؛ نه اینکه ما وقت خود را به صورت کامل در اختیار آن قرار دهیم.
۲. باید این اراده را در خود داشته باشیم که زمان استفاده از فضای مجازی را مدیریت کنیم.
۳. برای استفاده خود از فضای مجازی محدودیت‌هایی ایجاد کنید؛ مثلاً در فواصل زمانی کوتاه به گوشی خود سر بزنید و در حین استفاده از فضای مجازی کارهای شخصی خود را انجام دهید.
۴. استفاده از فضای مجازی را برای کودکان محدود کنید و در ساعت‌های خاص و با نظارت والدین اجازه دسترسی به آن‌ها بدهید.
۵. برخی فعالیت‌ها را جایگزین استفاده از فضای مجازی کنید؛ مثلاً ورزش یا پیاده‌روی یا حتی مطالعه کتاب‌های مورد علاقه، گزینه‌های خوبی هستند.
۶. بخشی از وقت‌های خالی را که قصد دارید از فضای مجازی استفاده کنید، به دیدار دوستان و نزدیکانتان اختصاص دهید.

ذکر مصیبت

گفته بودی تو مدینه به همه	قاسم مثل علی اکبرمه
اگه میگی میروم پرپر میشم	تازه مثل پسرت اکبر میشم
اگه میگی مادرم تنها میشه	تازه همدرد دل لیلا میشه

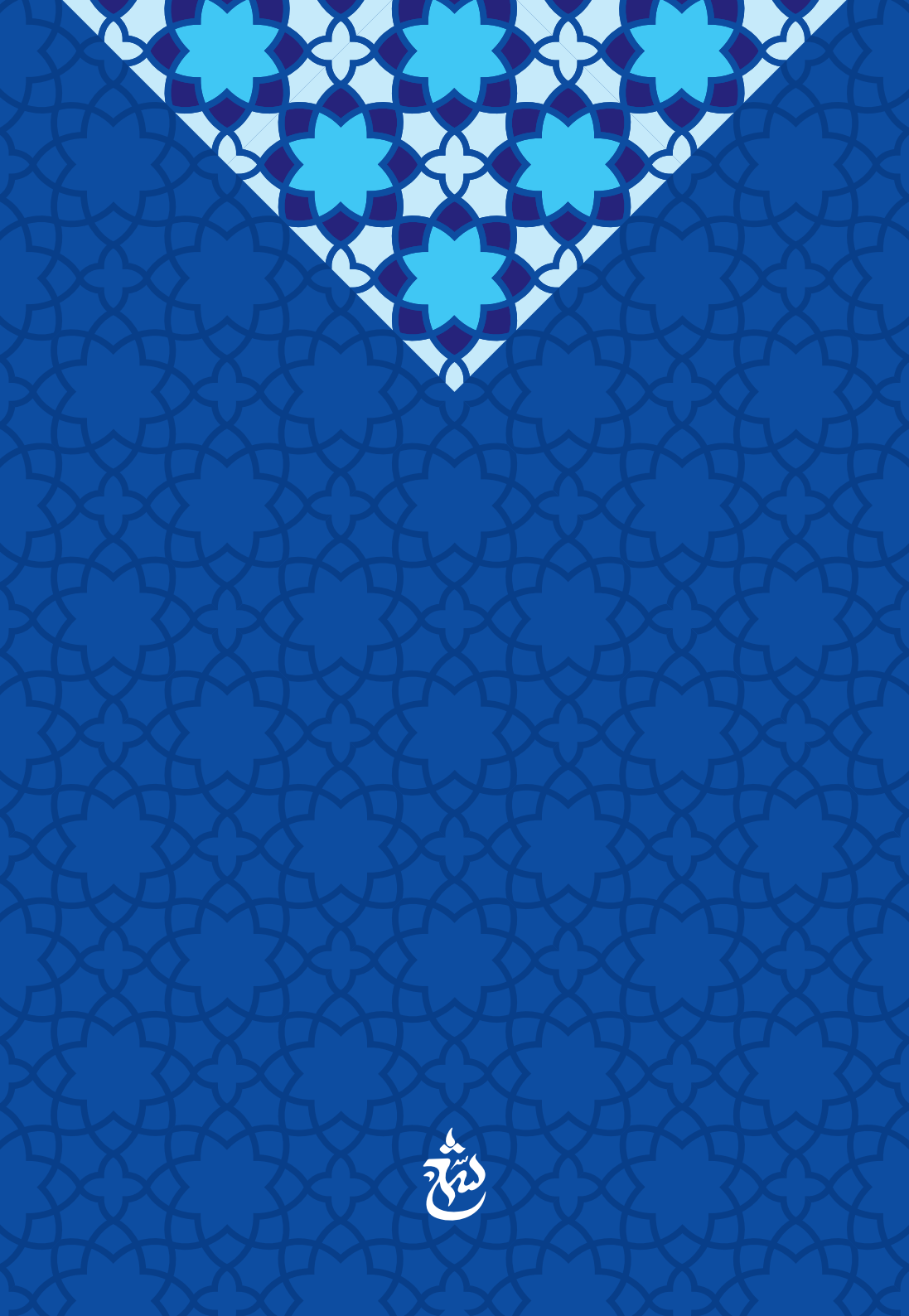


در کربلا دو بدن برعکس شدند: یکی بدن حضرت ابوالفضل علیه السلام که رشید بود؛ آن قدر با شمشیر و نیزه ضربه زدند و دستانش را از بدن جدا کردند. برخی هم می‌گویند پاهایش را از بدن جدا کردند. دیگری هم بدن قاسم بن الحسن بود؛ آنقدر زیر سم اسب‌ها قرار گرفت! وقتی ابوالفضل علیه السلام قاسم را به سمت خیمه می‌برد، صورت مبارکش روی سینه امام حسین علیه السلام قرار گرفت؛ اما پاهای مبارکش روی زمین کشیده می‌شد. به قصد فرج ناله بزن «یا حسین، یا حسین، یا حسین»



جلسه هفتم

کربلای خانوادگی



سورة



انگیزه

در زیارت ناحیه مقدسه داریم که آقا امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ به وجود مبارک حضرت علی اصغر عَلَيْهِ السَّلَامُ سلام عرض می‌کنند و می‌فرمایند: «**السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ**؛ سلام بر آن شیرخوار کوچک.» چطور ما یک نوزاد را باب الحوائج می‌دانیم؟

«حاج شیخ عبدالکریم حائری» بنیانگذار حوزه علمیه قم، هر روز صبح به طلبه‌ها می‌گفت که روضه حضرت علی اصغر عَلَيْهِ السَّلَامُ بخوانند و اعتقاد داشت که مشکلات بسیاری به واسطه دست‌های باکرامت ایشان باز می‌شود. دلیل اینکه علمای ما ایشان را باب الحوائج می‌نامند، این است که حضرت علی اصغر عَلَيْهِ السَّلَامُ در واقعه کربلا آمادگی رزم و قدرت دفاعی از خودشان نداشتند. معنای باب الحوائج تقریباً همان معنای لغوی آن است؛ یعنی راه و مسیر حاجات. باب الحوائج نیز هم برای طلب حاجات است و هم برای دادن حاجت. از آنجا که برخی از بزرگان و اولیای دین، وسیله و عامل مشکل‌زدایی در پیشگاه خدا و از مقربان درگاه الهی هستند، به آنان باب الحوائج گفته می‌شود؛ زیرا وسیله ارتباطی با خدا و واسطه فیض الهی هستند.

خانمی تعریف می‌کرد: «من بچه دار نمی‌شدم. یک شب روحانی محله مان گفت: هرکس هر حاجتی دارد، به یاد حضرت رباب یک بالش روی پاهایش بگذارد و به

یاد بی‌تابی حضرت علی اصغر علیه السلام گریه کند.» آن خانم می‌گفت: «من این کار را کردم و در همان ماه بچه‌دار شدم.» البته آن خانم خیلی دل شکسته بود. دو سال دنبال دوا و درمان بود. می‌گفت در همان ماه چند نفر آمدند خانه‌شان و از او برای حضرت علی اصغر علیه السلام نذری خواستند. همان‌جا به دلش افتاده بود که باردار است.^۱

اقناع

«ما رَایَتُ إِلَّا جَمیلاً»

پس از حادثه کربلا، وقتی همسر و فرزندان شهدار را به همراه حضرت زینب علیها السلام به اسارت بردند، عبیدالله بن زیاد که خود را پیروز این نبرد می‌دید، برای اینکه زخم زبانی به اهل بیت امام حسین علیه السلام بزند رو به حضرت زینب علیها السلام کرد و گفت: «خدا را شکر می‌کنیم که او شما را رسوا کرد و تکذیب نمود.» حضرت هم در پاسخ، این جمله معروف خود را به زبان آوردند که: «ما رَایَتُ إِلَّا جَمیلاً؛ آن چه برای ما اتفاق افتاد رسوایی نبود؛ بلکه همه زیبا بود.»^۲

شرایط سخت و بحرانی، شخصیت و رازهای پنهان وجود هر انسانی را آشکار می‌کنند. بحران، سختی و مشکلات، جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی انسان است. در زمان‌های سخت و بحرانی؛ مانند شرایط بد مالی، مرگ، طلاق، مشکلات جسمی و از دست دادن شغل یا همین شیوع بیماری مرگ‌بار کرونا و ویروس. برخی از افراد مقاومت بالایی دارند و می‌توانند به‌رغم مشقت و سختی‌های فراوان، روحیه و سرزندگی خود را حفظ کنند؛ در مقابل، برخی نیز به‌سرعت در برابر مشکلات می‌شکنند و دچار افسردگی و اختلالات روحی و روانی می‌شوند. اما چه‌طور می‌شود که یک انسان با وجود این همه مصیبت و صحنه‌های جانسوز و دلخراش در زندگی خویش، اینگونه مقاوم، محکم و استوار باشد؟ چگونه ممکن



۱. بی‌نی سایت: <https://b2n.ir/p/70093>

۲. الیهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵؛ منیر الأحزان، ص ۹۰

است که یک فرد با وجود مشکلات و سختی‌های فراوان در زندگی، خم به ابرو نیاورد و همه چیز را زیبا ببیند؟ تنها عاملی که می‌تواند چنین قدرتی به انسان بدهد، داشتن نگاه توحیدی و آسمانی است. نوع نگاه انسان‌ها متفاوت است: برخی به عالم خلقت، نگاه مادی و برخی نگاه توحیدی دارند و نباید نگاه آدمی به عالم خلقت مادی و همراه با تحقیر و تمسخر باشد؛ بلکه به هر چیزی که در عالم خلقت وجود دارد باید نگاه توحیدی داشته باشیم. نگاه درست به زندگی موجب امید به زندگی و از بین رفتن بدبینی می‌شود؛ حتی می‌توان به مشکلات بزرگ زندگی از جمله داغ از دست دادن فرزند نیز نگاهی توحیدی داشت؛ زیرا در این مسأله حکمت و مصلحت خداوند در کار بوده است.

در دوران انقلاب زمانی که خبر شهادت فرزند امام خمینی ۶ را دادند، ایشان این حادثه را از الطاف خفیه الهی دانستند؛ زیرا گاهی یک مرگ و یا یک حادثه تنها نیازمند آن است که بدانیم خداوند حکیم و عادل و حلیم است؛ پس خیری در آن حادثه وجود داشته است. همان‌گونه که امام حسین علیه السلام دستان خود را از خون علی اصغر پر کرد و به آسمان پاشید و گفت: «هُوَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِيْنُ اللَّهِ؛ تحمل این مصیبت بر من آسان است؛ چراکه خداوند آن را می‌بیند.»^۱

بله! کسی که نگاه توحیدی دارد، اعتقاد دارد که: «لا مُؤْتِرَ فِي الْوُجُوْدِ إِلَّا اللهُ؛ هیچ کسی جز خدا درعالم تأثیرگذار نیست.»^۲ لذا چون خدا را ارحم الراحمین می‌داند، تمام اتفاقات و حوادث عالم را نیز لطف و رحمتی از جانب خدای متعال می‌بیند. زینب کبری علیها السلام در مواجهه با سختی‌های زندگی، یک درس بزرگ و مهم را می‌خواهد به ما بدهد که: «اگر نگاهت به آسمان باشد، آسمانی می‌شوی و اگر نگاهت زمینی شد، زمین‌گیر!»

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶

۲. «لا مؤثر فی الوجود الا الله» یکی از قاعده‌های فلسفی بوده و به این معناست که در جهان، هیچ علت فاعلی (علت فاعلی به علتی گفته می‌شود که به معلول خود، وجود می‌دهد) حقیقی به جز خداوند (واجب الوجود) نیست. (الحاشیه علی الالهیات، ص ۱۷۶)

بزرگواران! یکی از مشکلات و سختی‌هایی که امروزه بر سر راه خانواده‌ها وجود دارد، مسأله فرزندآوری و تربیت فرزند است. این کار مهم نیز سختی‌های خودش را دارد؛ اما در اینجا نیز نوع نگاه انسان می‌تواند آن را زیبا یا زشت جلوه دهد. آقای قرائتی نقل می‌کردند: «به یکی از دوستانم که صاحب فرزندی شده بود، عرض کردم: مبارک باشد خدا به شما فرزندی عنایت کرده. خدا حفظش کند! در جوابم جمله‌ای گفتند که خیلی عاشقانه و زیبا بود! گفتند: خدا مأموریت تربیت کردن یکی از بندگانش را به بنده واگذار کرده است!» مرحبا به این نگاه زیبا و توحیدی که انسان را شارژ می‌کند و نسبت به آینده امیدوارتر! بله، چشم‌ها را باید شست، جوری دیگر باید دید.

نویسنده کتاب «سلوک با فرزند»^۱ از منظری توحیدی به این مهم نگاه کرده است و در این زمینه می‌نویسد: «اگر تو به این حقیقت توجه داشته باشی که فرزندان انسان و خلیفه حضرت حق بر روی زمین بوده و به او سبحانه تعلق دارد و مظهر بالقوه تمامی تجلیات جمالی و جلالی و اسماء و صفات او می‌باشد، وظیفه تربیتی و پرورش‌ات را نسبت به وی دقیق‌تر انجام می‌دهی و در این امر احساس خستگی نمی‌کنی.» در جای دیگری نویسنده وجود فرزند و تربیت او را از بُعد دیگری مورد بررسی قرار می‌دهد و او را همچون نهالی می‌داند که از طرف شخصیت بزرگی در اختیار انسان قرار گرفته تا آن را به ثمر برساند. می‌نویسد: «اگر بزرگترین شخصیت اجتماعی کشوری که در آن زندگی می‌کنی یک نهالی را در اختیار بگذارد و بگوید پرورش آن به عهده تو، و آن را باید درخت تنومند پر ثمری کنی، آیا از پرورش آن احساس خستگی می‌کنی؟ تو نه تنها احساس خستگی نمی‌کنی؛ بلکه احساس لذت کرده و از این افتخاری که نصیب شده است نزد این و آن سخن به میان می‌آوری و به خود می‌بالی.»^۲

۱. نویسنده: جعفر صالحان

۲. سلوک با فرزند، ص ۴۲

چه قدر نوع نگاه می‌تواند رویکرد ما را نسبت به چیزی تغییر دهد! متأسفانه وقتی به بعضی از افراد گفته می‌شود بچه بیاورید، سریع شروع می‌کنند به بهانه آوردن و اینکه سخت است و یا اینکه هزینه زیادی دارد!

اولاً: هر کاری در این دنیا هزینه دارد. آب خوردن خالی هم هزینه دارد. هیچ‌کاری بدون هزینه نیست. فقط بستگی به این دارد که ما دنیا را چگونه ببینیم و در نظام ارزشی خود، چه کاری را مهم‌تر و با ارزش‌تر بدانیم. یکی از اساتید تعریف می‌کرد که: «یک روز به رفیقی گفتم که چرا تو فقط یک بچه داری و بچه دوم نمی‌آوری؟ گفت که پول پوشک را بده تا بچه بیاورم. گفتم خب باشد! چند روزی گذشت. به او گفتم که یک رفیق دارم که پرآید کم کارکرد دارد. در خانه هست و دیگه نیازی به آن ندارد. گفته اگر کسی خواست به او بدهیم استفاده کند. تو می‌خواهی؟ گفت: چرا که نه، حتماً می‌خواهم. گفتم نگاه کن! این ماشین باید روغنش عوض بشود، ۳۰۰ و ۴۰۰ تومان پولش می‌شود. گفت یک کارش می‌کنم. گفتم بیمه ندارد، ۲ تا ۳ میلیون پول بیمه می‌شود. گفت یک کارش می‌کنم. گفتم یک مقدار هم خلافی دارد. گفت یک کارش می‌کنم. گفتم که باطری‌اش هم خراب است، گفت یک کارش می‌کنم. هرچه من گفتم، گفت یک کارش می‌کنم. گفتم این همه خرج دارد، گفت یک کارش می‌کنم. گفتم ناقل این همه خرج را یک کارش می‌کنی، فقط پوشک بچه را نمی‌توانی کاری کنی؟ آن‌هم یک کارش بکن.»

هر چیزی زحمت خودش را دارد. خریدن ماشین، خریدن خونه و... آیا تربیت یک انسان به اندازه ماشین ارزش ندارد؟! درضمن، این‌که گفته می‌شود فرزندآوری درآمد بالا می‌خواهد و با شرایط اقتصادی نابسامان و ضعیف و با این گرانی‌ها نمی‌شود کاری کرد، باید گفت که: همان‌طوری که عرض کردیم اگر نگاه ما توحیدی و آسمانی باشد، متوجه خواهیم شد که رزق همه افراد را خدا می‌دهد و رازق مطلق خداست و بر این اساس، بچه‌نان‌آور خانواده است نه نان‌خور! لذا به طرف می‌گوییم: باباجان می‌گویی مشکل مالی دارم، می‌گویم برو فرزند بیاور؛ چون

اسباب روزی و رحمت بیشتر می شود و به قول قدیمی ها: «هرکه دندان دهد نان دهد». «عَنْ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاكُمْ» همین را می خواهد بگوید که روزی تو را هم ما می دهیم، تو غصه روزی بچه ات را نخور! یک دعا کنم، آمین بگویید: خدایا نگاه توحیدی ما را به ویژه نسبت به فرزندآوری بیشتر بگردان!

چند روز پیش بود که با یکی از دوستان درباره بچه دار شدنش صحبت می کردیم. او از علاقه زیادش به بچه می گفت و تعریف می کرد که همسرش هم عاشق بچه است؛ اما منتظر مانده اند تا وضع مالی شان بهتر شود. وقتی خیالشان از بابت مخارج بچه راحت شد، اقدام به بارداری کنند. به او گفتم: که هر بچه با به دنیا آمدنش روزی خودش را می آورد. خندید و حرفم را به شوخی گرفت! گفتم: حاضرم بعد از متولد شدن فرزندش و در صورتی که پول برای بزرگ کردنش نداشت، سرپرستی و هزینه های او را قبول کنم! مکث کرد و گفت: اگر بدانم هزینه هایش را می دهی حتما بچه دار می شوم!

صحبت ما تمام شد؛ اما فکر من درگیر بود. درگیر اینکه خدا در قرآن، وعده رزق و روزی فرزندان را داده که به دنیا می آیند؛ اما خیلی ها بی اعتنا به این موضوع، به فکر پس انداز و پول بیشتر هستند و بچه دار شدن شان را به تعویق می اندازند. عجیب تر اینکه اگر یک «انسان» به آن ها قول پرداخت هزینه های بچه شان را بدهد، برای پدر و مادر شدن مکث نمی کنند؛ درحالی که به وعده و قدرت «خدا» در مورد این مسأله توجه ای ندارند! دوستان! ما باید در زندگی مان حساب و کتاب خدایی داشته باشیم، نه حساب و کتاب ریاضی؛ چراکه در آن صورت، خدا ما را به خودمان وامی گذارد و کار به شدت سخت می شود.

در آیات و روایات، ازدواج و فرزندآوری، عامل و زمینه بی نیازی و منبع خیر و برکت در خانواده معرفی شده است؛ چنان که پیامبر گرامی اسلام فرموده اند: «اتَّخِذُوا الْأَهْلَ؛ فَإِنَّهُ أَرْزُقُ لَكُمْ؛ اهل و عیال اختیار کنید؛ زیرا این کار روزی شما را بیشتر

می‌کند)؛^۱ البته این آیه به این معنا نیست که تلاش نکنیم و منتظر رسیدن روزی باشیم؛ بلکه باید در مسیر تلاش و همتی که داریم، به روزی ای که قرار است برسد اعتقاد داشته باشیم. صحبت‌های نسل گذشته نیز مؤید همین موضوع است. بسیار شنیده‌ایم که در خانواده‌های خودمان وقتی پای خاطرات گذشته پدر و مادرها می‌نشینیم، از این صحبت می‌کنند که با تولد فلان فرزند، خانه‌دار شدیم، مشغول به کار شدیم، اتومبیل خریدیم و... این‌ها همه نشانه‌ی الطاف الهی به زوج‌هایی است که فرزندآوری را منشأ برکت می‌دانند.

ثانیاً: کسانی که به دلیل سخت بودن دارد فرزند نمی‌آورند، باید بدانند که سختی زحمت اگر بدون پاداش و بدون فایده باشد، اشکال دارد؛ ولی اگر ما در راهی سختی کشیدیم و در ازای آن، برکات و آثار ارزشمندی نصیبمان شد، آیا باز هم اشکال دارد؟ «محمد بن مسلم» در باب پاداش خستگی‌ها و رنج والدین در امر تربیت و بزرگ کردن فرزند روایتی را نقل می‌کند که: «یک روز نزد امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نشستیم بودم که «یونس بن یعقوب» ناله کنان وارد شد. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به وی فرمود: چه شده که تورا نالان می‌بینم؟ گفت: کودکی دارم که سراسر شب از گریه‌های او خوابیدم و اذیت شدم. امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای یونس! پدرم محمد بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرانیش و از جدم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خدا نقل کرد که جبرئیل بر وی فرود آمد؛ درحالی که پیامبر خدا و علی - که درود خدا بر آنان باد- ناله می‌کردند. جبرئیل گفت: ای حبیب خدا! چه شده که تورا نالان می‌بینم؟ پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: دو کودک داریم که از گریه آنان اذیت شدیم. جبرئیل گفت: صبر کن ای محمد! چرا که: «فَإِنَّهُ سَيَبْعَثُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ شِيعَةً إِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ فَبِكَأْوُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَى أَنْ يَأْتِيَ عَلَيْهِ سَبْعُ سِنِينَ؛ به زودی برای این قوم پیروانی برانگیخته می‌شوند. که هرگاه یکی از آنان گریه کند، گریه‌اش تا هفت سالگی (لا اله الا الله) است و وقتی از هفت سالگی گذشت گریه‌اش تا بلوغ، طلب آموزش برای پدر و مادرش است و چون از بلوغ گذشت، هرکار نیکی که انجام دهد به نفع

۱. وسائل الشیعه ج ۲ ص ۱۵

پدر و مادرش است و هرکار ناشایستی که انجام دهد به زیان آنان نباشد.^۱ این سبک از جهان بینی و این نوع نگاه به تربیت فرزند، تمام رنج‌ها و سختی‌ها؛ اعم از مشکلات روحی و روانی و اقتصادی را برای والدین هموار کرده و به آن‌ها کمک می‌کند که در این مسیر دچار دلزدگی و خستگی نشوند و همه سختی‌ها را برای بدست آوردن امری مهم‌تر و با ارزش‌تر به جان بخرند.

از طرفی دیگر، برخی از این مطلب غافل هستند که زندگی با سختی‌ها آمیخته شده است: «**دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَخْفُوفَةٌ**»^۲ این‌طور نیست که اگر ما سختی فرزندآوری را نپذیرفتیم، دیگر راحت و آسوده خاطر باشیم. نخیر! خدای متعال در سوره بلد می‌فرماید: «**لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ**»؛ «ما انسان را در سختی و رنج آفریدیم.»^۳

در واقع، این‌طور باید تبیین کرد که خدای متعال دنیا را با انواع سختی‌ها آفریده است و ما خواه یا ناخواه با آن مواجه هستیم. فقط تنها نکته‌ای که وجود دارد این است که ما چون اختیار و آزادی انتخاب داریم، می‌توانیم خودمان از این فهرست، سختی‌هایی را انتخاب کنیم که برایمان مفید و مطلوب است. سختی‌هایی را برگزینیم که رشد دهنده و سازنده است. آن‌هایی که به خاطر فرار از رنج‌ها و مسئولیت‌های اجتماعی مقدس، در کربلا امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را یاری نکردند، آیا متحمل سختی نشدند؟ آیا از همه مشکلات رهایی پیدا کردند؟ آیا در این دنیا جاودانه زندگی کردند؟ هرگز این‌طور نبود!

لشکر توابین ۴۰۰۰ نفر بودند که در کربلا با امام عَلَيْهِ السَّلَامُ همراهی نکردند؛ ولی بعد از کربلا همگی قتل عام شدند.^۴ همچنین قتل کربلا که با امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ جنگیدند، به دست مختار به درک واصل شدند. این‌گونه نیست که اگر سختی‌هایی که مورد رضایت خدای متعال بود را تحمل نکردیم، آسوده خاطر و راحت زندگی می‌کنیم.

۱. الکافی، ج ۶، ص ۵۲؛ عوالی‌اللاکی، ج ۳، ص ۲۳، ج ۲۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۶، ج ۳۳۴

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶

۳. بلد، ۴

۴. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۷۶

برخی یک فرزند بیشتر ندارند و برای فرزند بعدی هم اقدام نمی‌کنند؛ به این دلیل که زحمت دارد. جالب اینست که خدا با همان یک فرزند، چنان او را به سختی می‌اندازد که به اندازه چهار فرزند برایش زحمت و کار ایجاد می‌کند. حالا بماند که تک‌فرزندی چه عواقب ناگواری برای آن بچۀ بی‌گناه در بردارد!

ثالثاً: یکی از راه‌های سعادت و هدایت در زندگی، جهاد فی سبیل الله است. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾؛ و آن‌ها که در راه ما جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد!

یکی از مصادیق جهاد، در شرایط فعلی کشور، فرزندآوری و ازدیاد نسل شیعه است. جهاد یعنی مبارزه با دشمن. مبارزه با دشمن، گاهی با تقدیم فرزندان و قربانی کردن آن‌ها در راه خداست و گاهی با آوردن فرزند و افزایش جمعیت! زمانی در این مملکت، مادرانی برای مبارزه با دشمن و حفظ نظام اسلامی، جگر گوشه‌هایشان را در اطاعت از فرمان نایب امام زمان ارواحنا فداه تقدیم کردند و جامعه اسلامی شیعی را از خطر نجات دادند. امروز نیز دشمنان، با تمام قوا، با رسانه‌ها و تبلیغات منفی‌شان، به دنبال کاهش جمعیت کشور ما هستند؛ اما فرمان نایب الامام، مقام معظم رهبری، تأکید بر فرزندآوری است:

«... مسأله دیگری که در مورد خانواده اولویت دارد، مسئله فرزندآوری است و خیلی مسأله مهمی است. چند سال ما این مسأله را مطرح کردیم و گفتیم. خب، یک عده از دخترخانم‌های خوب، خانم‌های جوان قبول کردند و عمل کردند؛ لکن در محیط عمومی جامعه اثری از این قضیه نیست. الان آمار فرزندآوری ما به قدر جانشینی هم نیست؛ یعنی کمتر از جانشینی است. الان این جوری است. این معنایش این است که ما تا سی سال دیگر یک جامعه پیر داشته باشیم. خطر بزرگی است. این از همه خطرات بزرگ‌تر است. این خیلی مهم است. این احتیاج

به تلاش و کار دارد...»^۱ لذا جهاد مادران، دیگر تقدیم فرزندانشان برای فرار گرفتن در مقابل گلوله و خمپاره نیست؛ بلکه فرزندآوری و افزایش نسل شیعه است. «کربلای خانواده‌ها اینجاست. اینجا میدان مبارزه است. اینجا صحنه جهاد و شهادت است.»

یار هفتاد و سوم امام حسین علیه السلام شدن، به حرف و ادعا نیست، به جهاد فی سبیل الله است. خوشا به حال مجاهدان راه حق! در روایت داریم که: «**إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَخَاصِيَةِ أَوْلِيَائِهِ**؛ جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است که خداوند، فقط به روی بندگان خاصش گشوده است.»^۲

یکی از موانع اصلی دیگر بر سر راه فرزندآوری، سختی تربیت در شرایط فعلی است. با وجود زمینه‌های انحراف در جامعه و آلودگی فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، خانواده‌ها نگران تربیت فرزندانشان هستند که مبدا منحرف شوند. گاهی اوقات برخی چنان ناامیدند که می‌گویند تربیت در شرایط فعلی، محال و ناممکن شده است و دیگر از دست پدر و مادرها کاری بر نمی‌آید. فرزندان ما را فضاهای مجازی و رسانه‌ها تربیت می‌کنند! البته باید قبول کنیم که تربیت فرزندان، بسیار سخت شده است؛ ولی این را هم بدانیم که در تفکر اسلامی و دینی، چیزی به نام بن‌بست وجود ندارد. در تربیت دینی، ما اعتقاد به این کلام خدا داریم که: «**إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ...**»

یک انسان شیعه، هرگز به چه‌کنم چه‌کنم، مبتلا نمی‌شود. چون او نگاهش، توحیدی است و خدا را همه‌کاره عالم می‌داند؛ لذا در مورد تربیت نیز همین‌طور است. خدا در قرآن می‌فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ**»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که

۱. گزیده‌ای از بیانات در دیدار جمعی از فعالان و کارشناسان حوزه خانواده، ۱۳۹۸/۰۵/۲۴

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷

سوخت آن، مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید.»^۱ بر اساس ظاهر این آیه، لزوم حفظ خانواده از مسائل منفی قابل برداشت است؛ اما درباره کیفیت و عملکرد آن، اهل بیت علیهم‌السلام احادیثی ذیل این آیه بیان فرمودند:

امام صادق علیه‌السلام درباره این آیه فرمودند: «هنگامی که این آیه نازل شد، مردم گفتند ای رسول خدا، چگونه خود و خانواده‌مان را حفظ کنیم؟ (دقیقاً همین سوالی که الآن برای خانواده‌ها مطرح است. همان چیزی که دغدغه بیشتر پدر و مادرهاست). آقا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: هر پدر و مادری سه کار را انجام دهد ان شاء الله می‌تواند در دوره آخرالزمان - که شرایط جامعه سخت می‌شود - فرزندان صالح و سالم و مؤمنی تربیت کند.^۲ اولین نکاتی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند از این قرار است:

نکته اول: «اعْمَلُوا الْحَيْرَةَ»؛ به خیر و خوبی عمل کنید؛ در واقع پدر و مادر، خودشان عامل به کار خیر باشند.^۳

متأسفانه بعضی از والدین فقط اهل گفتن هستند. مدام نصیحت می‌کنند؛ ولی خودشان به گفته‌هایشان عمل نمی‌کنند. خب، این شیوه اصلاً جواب نمی‌دهد؛ بلکه تأثیر منفی هم بر روی فرزندان دارد. در قرآن نیز مورد نهی شدید خداوند قرار گرفته است: «كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ بزرگ دشمنی است نزد خدا که بگویید و نکنید.^۴

بترسید اینک از این زشت کار که در خشم می آورد کردگار
که گوئید چیزی به روی زبان ولی در عمل عاجز آید ز آن

۱. تحریم، ۶.

۲. مستدرک وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۱.

۳. مستدرک وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۱.

۴. صف، ۳.

یک اصل مهم

فرزندان ما همانی می‌شوند که ما هستیم نه آن چیزی که می‌گوئیم! حاج آقای عالی نقل می‌کردند: «یک خانمی در تهران چهار فرزند داشت که همه آن‌ها خوب و باشخصیت و مؤمن بودند. از این مادر سؤال کردیم که شما چطور در این تهران بزرگ با این زمینه‌های لغزش و انحراف، چنین فرزندان موفق تربیت کردید؟ این مادر در جواب گفتند: بنده کاری نکردم... فقط هرکاری که دوست داشتم فرزندانم انجام بدهند، اول خودم انجام دادم؛ مثلاً دوست داشتم بچه‌های با ادبی داشته باشم، خودم در ارتباط با دیگران، ادب گفتاری و رفتاری را مراعات کردم. دلم می‌خواست بچه‌هایم به بزرگترشان احترام بگذارند، خودم در ارتباط با پدر و مادرم و پدرشوهر و مادرشوهرم، محترمانه رفتار می‌کردم. دوست داشتم فرزندانم به نمازشان اهمیت بدهند، خودم مقید به نماز اول وقت شدم.

بله، به عمل کار برآید... حالا شما در نظر بگیرید، مادری در مواجهه با نامحرم حجابش را رعایت نکند، به نماز اهمیت ندهد، در گفتار و رفتار ادب را رعایت نکند. دختر این مادر این صحنه‌ها را مشاهده می‌کند. می‌فهمد که حجاب داشتن، اهمیت به نماز و ادب در برابر دیگران خیلی هم جدی نیست. شوخی است! لذا او هم نسبت به حجاب، ضعیف عمل می‌کند.»

نکته دوم: **﴿وَذَكِّرُوا بِهٖ اَهْلِيكُمْ﴾**؛ خانواده خود را نیز به آن کار خیری که انجام می‌دهید، تذکر دهید.»

به عنوان مثال، اگر نماز می‌خوانید، بگویید دخترم! پسر! نماز اول وقت فراموش نشه. اگر مادری خودش با حجاب کامل در جامعه حاضر می‌شود، بگوید: دختر عزیزم! حجاب! این تذکر و یادآوری از باب خیرخواهی و مهربانی است؛ لذا باید مراقب باشیم که مبادا نوع گفتن ما توأم با تندی و خشونت باشد و باعث شر و کدورت شود.



نکته سوم: «فَأَدَّبُوهُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ؛ فرزندان خود را بر اساس اطاعت از خداوند ادب کنید.»

گاهی اوقات، متأسفانه شاهد این هستیم که برخی از پدر و مادرها بر مبنای نظر شخصی خودشان، تربیت می‌کنند. هرچیزی را که به نظرشان درست می‌آید به بچه‌ها تحمیل می‌کنند. این خیلی خطرناک و غلط است. چه بسا باعث دین‌گریزی فرزندان می‌شود. چون دین خدا کامل است و بر مبنای فطرت توحیدی بنا شده است، جاذبه هم دارد؛ ولی اگر از خودمان چیزی به دین اضافه کردیم و به نام دین به خورد فرزندانمان دادیم، یقیناً بهترش نکردیم؛ بلکه خرابتر کردیم و این دین چون «من درآوردی» است، جاذبه‌ای هم ندارد.

یکی از دوستان نقل می‌کرد: یکی از اقوام ما که خانواده‌ای مذهبی و مقید هستند، پسر جوانی داشتند که علاقه زیادی به عینک آفتابی داشت؛ اما پدر و مادر با این کار مخالف بودند. چون می‌گفتند این کار در شأن خانواده‌ی ما نیست. این پسر به دلیل همان علاقه زیاد، از عینک استفاده می‌کرد. تا اینکه یک روزی در جمع خانواده و چند نفر دیگری که در منزل بودند، پدر به شدت عصبانی می‌شود و با لحن تندی پسرش را صدا می‌زند که: «احمد! آخرین بارت باشد که عینک می‌زنی!» و بعد جلوی چشم همه کسانی که در خانه بودند، عینک آفتابی پسرش را خرد کرد! آیا واقعاً این رفتار، موافق با دین و گفته‌ی خداست! آیا واقعاً استفاده از عینک آفتابی اشکالی دارد؟ خب، این پدر وقتی با این عنوان که ما خانواده‌ی مذهبی هستیم و این کار در شأن ما نیست، چنین برخورد زشتی با پسرش می‌کند، توقع نداشته باشد که فرزندش، دین‌دار و مؤمن تربیت شود.

چرا از خودمان، دین می‌تراشیم؟! کجا خدای متعال چنین چیزی را حرام کرده است؟! اتفاقاً براساس آموزه‌های دینی، رفتار این پدر قطعاً اشتباه است! چون دین می‌گوید: «أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا أَدَبَهُمْ يُغْفَرْ لَكُمْ؛ فرزندانان را گرمی دارید و

خوب تربیت کنید، تا خداوند شما را بیامزد.»^۱ بر طبق روایت فوق، این پدر چون با فرزندش، به درستی رفتار نکرده است؛ چه بسا دچار عاق فرزند شده و آموخته نشود! یعنی باید کرامت و شخصیت فرزندانمان را حفظ کنیم نه اینکه آن‌ها را له کنیم؛ در واقع این پدر، عینک پسرش را خرد نکرد؛ بلکه شخصیت او را له و خرد کرد. در روایتی دیگر داریم که: «مَنْ كَرَّمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهِنْهَا بِالْمَعْصِيَةِ؛ کسی که برای خودش کرامت و شخصیت قائل باشد، هرگز خودش را با گناه و معصیت خوار و بی‌ارزش نمی‌کند.»^۲

بنابراین با این سه راهکار که پیامبر رحمت فرمودند، ان‌شاءالله می‌توانیم فرزندان موفق و باشخصیتی تربیت کنیم که بتوانند یار هفتاد و سوم امام حسین علیه السلام و زمینه‌ساز ظهور امام زمان ارواحنا فداه باشند. تا حالا دیده‌اید وقتی انگشتتان را می‌گذارید کف دست نوزاد، چه طور محکم انگشتانتان را می‌گیرد؟ الهی شش ماهه اباعبدالله همانطوری دستتان را بگیرد.

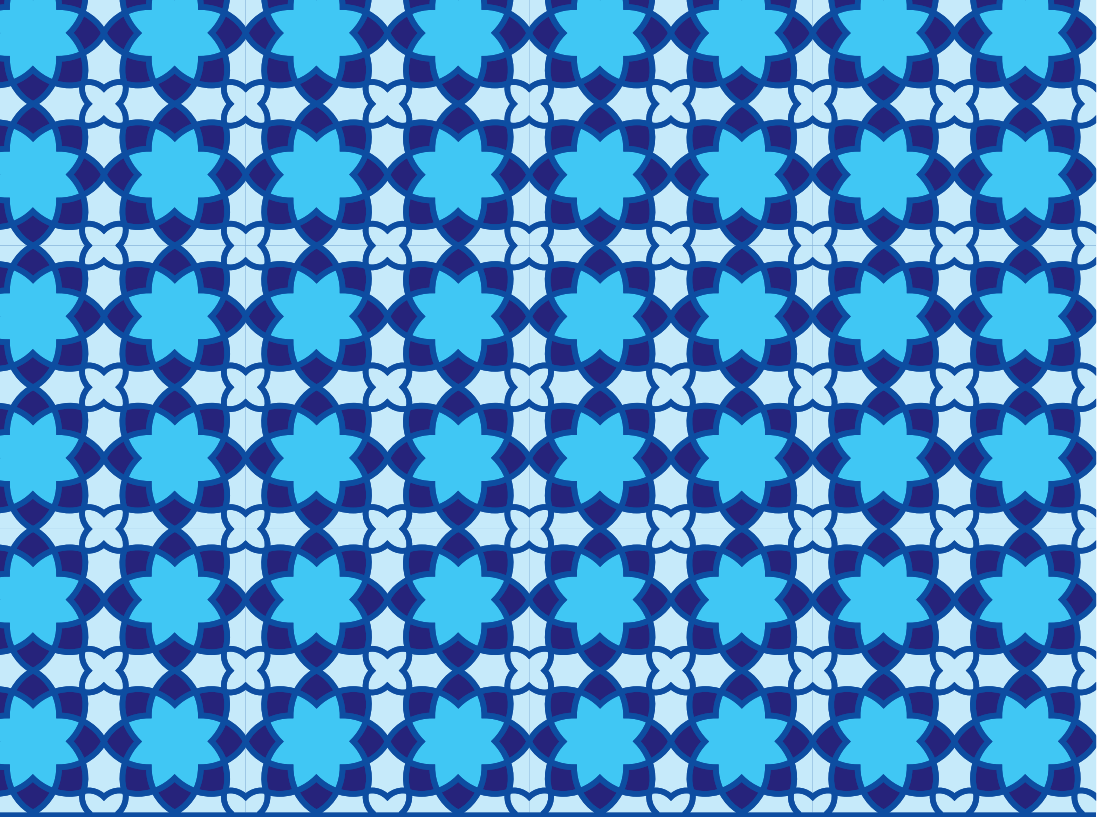
«آیت‌الله حق‌شناس» برای یکی از حاجت‌های شرعی^۳ خود چهل‌روز زیارت عاشورا را با صد سلام و لعن خواندند و روز چهلم به حضور حضرت امام زمان مشرف شدند. حضرت به ایشان می‌گوید: «حق‌شناس! چرا این قدر زیارت عاشورا خواندی؟» گفت: «آقا جان برای حل فلان مشکل». حضرت به آیت‌الله حق‌شناس گفت: «برای گرفتن حاجت لازم نبود این همه زیارت عاشورا بخوانی، یک بار روضه عمومی ما حضرت علی اصغر علیه السلام کافی بود.»^۳

۱. مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۲۲۲

۲. غرر الحکم، ص ۸۷۳

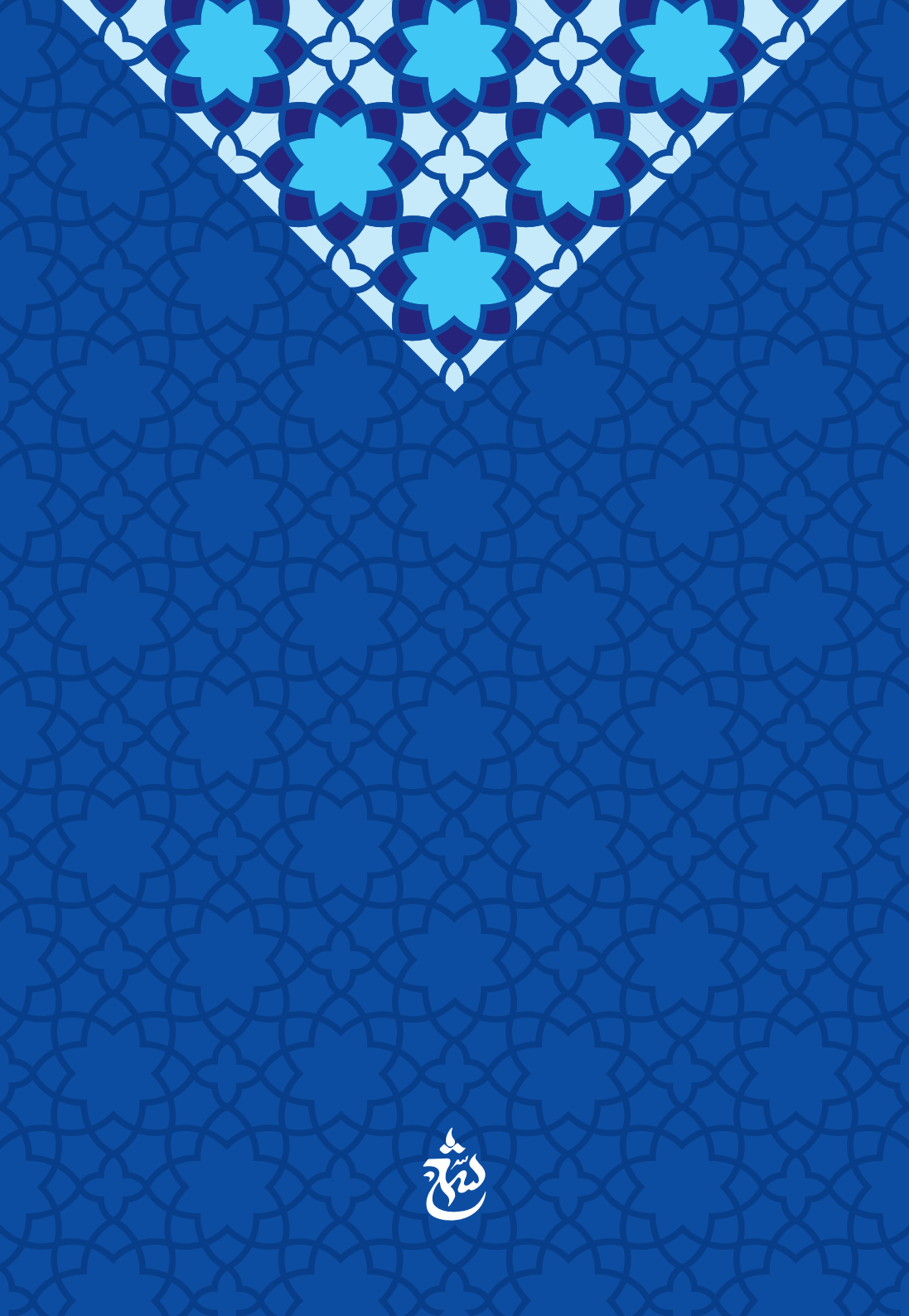
۳. <https://b2n.ir/w02310>

بچه هادست باباخونی شده
گمونم شش ماهه قربونی شده
عباشو به روی اصغر کشیده
گمونم خیلی خجالت کشیده
اینقده گریه نکن هیچ کی جوابت نمی ده
غیر تیر حرمله هیچ کسی آبت نمیده
مادرت شیر نداره تو که اینو خوب می دونی
چرا هی زبونتو دور لب ت می گردونی
آسمون ابری شده یا چشم من تار می بینه؟
بارونه یا اشک تو به روی لب هام می شینه؟



جلسه هشتم

کربلای خانوادگی



سورة



انگیزه

اباعبدالله الحسین علیه السلام گوشهٔ اتاق نشسته بودند، کنیز از در وارد شد. چیزی در دست پنهان کرده بود که گویا از نشان دادن آن شرم داشت. جلو آمد و سلام کرد و شاخه گلی را روبه روی امام حسین علیه السلام روی زمین گذاشت؛ اما رویش نشد که بگوید این شاخه گل از روی مهر و علاقه اش به اوست؛ ولی چه نیازی به گفتن بود وقتی که مولایش ناگفته ها را می شنید! امام علیه السلام شاخه گل را در دست گرفتند و بوییدند. سپس سر بلند کردند با لبخندی زیبا رو کردند به کنیز و فرمودند: «تو آزادی؛ به خاطر همین شاخه گل تو را آزاد کردم.»

شخصی که شاهد ماجرا بود گفت: «آقا جان او فقط یک گل به شما داده، ارزشش را نداشت که آزادش کنید!» امام حسین علیه السلام پاسخ دادند: «خدا این طور به ما یاد داده است که هر هدیه ای را با هدیه ای بهتر پاسخ دهیم: **«إِذَا حُبِبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنٍ مِنْهَا أَوْ زِدُّوها؛** هرگاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید؛ یا (لااقل) به همان گونه پاسخ گویند!» من فکر کردم، از هدیه این کنیز بهتر این است که در راه خدا آزادش کنم.^۱

فرهنگ زندگی اباعبدالله الحسین علیه السلام فرهنگ لطافت و مهربانی است! فرهنگ

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۴

عشق و محبت است! که اوج این لطافت و رقت قلب اباعبدالله و یارانش را می‌توان در صحنه کربلا مشاهده کرد.

بیا بید ما هم برای مولایمان یک دسته گل درست کنیم، فکر می‌کنید چه گل‌هایی دوست دارد؟ او از ما می‌خواهد که ادامه دهنده راهش و مرامش باشیم. هر گلی را که فکر می‌کنی او دوست دارد آماده کن و برایش بفرست؛ ولی چه زیباست که همچون گل وجودش، لطافت را بیاموزیم و با عشق، تقدیم حضور گرامی‌اش کنیم. محبت باید شباهت بیاورد.

یکی از اهداف عالیّه محبت شباهت است؛ یعنی محب وقتی آکنده از محبت نسبت به محبوب می‌شود، رفته رفته شبیه او می‌شود. در رفتار و گفتار و کردار و افعال و... و این سیر وابسته به میزان محبت است. علتش این است که جایگاه محبت قلب است و قلب هم مرکز فرماندهی. وقتی محبوب در قلب محب ساکن شد، سایر نقاط مثل اعضا و افکار و اقوال به خواست او صادر می‌شوند و مطیع او می‌باشند. از جمله مصادیق برجسته حضرت علی اکبر علیه السلام است. که اباعبدالله الحسین علیه السلام هنگامی که او را به میدان می‌فرستاد، به لشکر خطاب کرد و فرمود: «يَا قَوْمُ، هَؤُلَاءِ قَد بَرَزَ عَلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسَ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ ای قوم، شما شاهد باشید، پسری را به میدان می‌فرستم که شبیه‌ترین مردم از نظر خلق و خوی و منطق به رسول الله صلی الله علیه و آله است. بدانید هر زمان ما دلمان برای رسول تنگ می‌شد، به وجه این پسر نگاه می‌کردیم.»^۱

خب حالا بگو که چه قدر دوستش داری؟!

اقتناع

لطافت یعنی چه؟

بزرگواران! ماه محرم، ماه عشق است! ماه لطافت است! ماه اشک است! اباعبدالله الحسین علیه السلام و یارانشان در اوج لطافت و رقت قلب بودند و در مقابل، سپاه عمر سعد ملعون، در اوج قساوت و سنگ دلی و غلظت قلب! اگر می‌خواهیم با کاروان امام حسین علیه السلام همراه شویم و به ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» ارباب غریب و مظلومان لبیک بگوییم، باید بدانیم که کربلا فقط در یک نقطه از زمان و مکان محصور نشده است؛ بلکه ما کربلاها در پیش داریم.

همان‌طور که عرض کردیم کربلای اقتصادی داریم، کربلای فرهنگی داریم، کربلای خانوادگی نیز داریم. یعنی در فضای خانواده نیز شرایطی پیش می‌آید که باید درست تصمیم بگیریم. متأسفانه با ناراحتی عرض می‌کنم که امروزه حال خانواده‌های ما خیلی حال خوشی نیست؛ چراکه به شرایطش دقت نداریم. باید بین حق و باطل، بین نفس و حق، یکی را انتخاب کنیم.

یکی از ملاک‌های انتخاب بر مبنای فرهنگ ناب حسینی، توجه به همین لطافت و مهربانی در برخورد و تعاملات فی‌مابین اعضای خانواده با یکدیگر است. رفتار خشن و سخت، از صفات یزیدیان جنایتکار و ظالم است و رفتار لطیف و کریمانه از صفات یاران سیدالشهدا علیه السلام.

«لطیف» از اسماء الهی، هفت بار در قرآن آمده است و به معنای مهربان، با مهر، دقیق، باریک‌بین، آگاه به تمام امور پنهان و پیدا و جزئیات و کسی که خوبی و محبت می‌کند، است. «ابن فارس» می‌گوید: این لفظ دو معنی بیش ندارد: یکی حاکی از «رفق» و «مهربانی» و دیگری حاکی از «ریزی و باریکی» است. «شهید مطهری» درباره‌ی معنای «لطیف» می‌گوید: لطافت یک چیز، عبارت است از نوعی صفت در شیء که حس ظاهر به‌طور آشکار آن را درک نمی‌کند. یک دقت و ذوق و بینشی می‌خواهد که انسان بتواند آن را درک کند. به قول شاعر:

تومومی بینی و من پیچش مو تو ابرو من اشارت های ابرو

«آیت الله مکارم شیرازی» نیز در توضیح صفت «لطیف» می نویسد: «لطیف» از ماده «لطف»، به معنی کار بسیار ظریف و باریک است و اگر به رحمت های خاص الهی «لطف» گفته می شود، نیز به خاطر همین ظرافت آن است.

در نتیجه، خداوند لطیف است؛ اولاً: عالم به تمام ظرافت هاست و تمام مخلوقاتش در نهایت ظرافت و زیبایی اند؛ ثانیاً: نسبت به مخلوقاتش بسیار مهربان و دلسوز است و همه را دوست دارد. یعنی همان طوری که خدای متعال نسبت به بندگانش با لطافت و مهربانی رفتار می کند، ما نیز باید نسبت به بندگان خدا و مخصوصاً اعضای خانواده خود چنین رویکردی داشته باشیم. یکی از مشکلات امروزی کمبود محبت و لطافت در خانه در بین همسر و شوهر، پدر و فرزند، فرزند و مادر و... است. وقتی با برخی از بچه ها صحبت می کنید این خلأ را کاملاً حس می کنید که اگر این محبت و لطافت در خانه زیاد بشود - که باید بشود- باعث تقویت خانه و تقویت امیدواری و سپس تقویت نظام و انقلاب خواهد شد. اصلاً مگر می شود حسینی باشی و این محبت کم باشد؟! حسینی که سرشار از محبت بود حتی در اوج سختی ها و مشکلات.

رقت قلب و لطیف بودن یکی از امتیازات انسان های مؤمن است و در مورد شخصیت اباعبدالله الحسین علیه السلام نیز این صفت در حد اعلی وجود دارد. اما معنای رقت قلب چیست؟ در مورد معنای رقت قلب، «آیت الله جوادی آملی» حفظه الله این گونه فرمودند: «قلب، گاهی دارای رقت است و گاهی هم دچار ضعف می شود. ممکن است کسی بگوید من در تمام مدت عمر خود، حتی یک گوسفند را هم سر نبریده ام یا بریدن سر مرغی را ندیده ام. این رقت قلب نیست؛ بلکه ضعف نفس است، زیرا همین شخص وقتی بوی کباب گوشت گوسفندی که می خورد، به مشام فقرا می رسد، در خود هیچ احساسی ندارد.»

رقت قلب و عاطفه از فضایل انسانی است؛ در حالی که ضعف نفس هیچ فضیلتی

ندارد. رقیق‌القلب کسی است که از دیدن یک فقیر واقعاً متأثر می‌شود یا وقتی از قیامت و دوزخ سخن به میان می‌آید، اشک در چشمانش حلقه می‌زند. رقیق‌القلب یا لطیف‌القلب کسی است که طاقت ناراحتی دیگران و بالاخص خانواده‌اش را ندارد. خانواده و مردم که جای خود، انسان‌های لطیف‌القلب نسبت به حیوانات هم بی‌تفاوت نیستند.

روزی یکی از هم‌زمان نزدیک شهید بزرگوار سرلشکر «حاج قاسم سلیمانی» می‌گفت: در یکی از سفرهای سردار سلیمانی در بحران داعش در عراق که در فصل زمستان صورت‌گرفته بود، حاج قاسم از عراق در شرایطی تماس گرفت که صدای تیراندازی‌ها به وضوح به گوش می‌رسید و وی در شرایط جنگی قرار داشت. ایشان در این تماس اظهار داشت که شنیده‌ام تهران برف سنگینی آمده است. گفتم بله همین‌طور است. گفت: با این برف آهوهایی که در کوه نزدیک پادگان مقر سپاه وجود دارند، حتماً برای پیدا کردن غذا پایین می‌آیند. همین امروز به اندازه کافی علوفه تهیه کن و در چند جا قرار بده که آن‌ها از گرسنگی تلف نشوند. من، چون آن زمان فرمانده بودم، سریع اقدام کردم و تا ظهر نظر ایشان را عملی نمودم. با کمال تعجب بعد از ظهر مجدداً زنگ زد و گفت: چه کردی؟! گفتم دستور فرمانده عملی شد و آهوها دعاگو هستند. من از ایشان سوال کردم در این شرایط سخت که با داعش درگیر هستید، چگونه به فکر آهوه‌های نزدیک مقر هستید؟ وی پاسخ داد: من به شدت به دعای خیر آن‌ها اعتقاد دارم.

انواع لطافت

لطافت کلامی (ابراز احساسات)

بزرگواران! به همسران بگویید: دوستت دارم!... خجالت ندارد! مخصوصاً آقایان حتماً از این جمله نسبت به همسرشان استفاده کنند. خانمی آمده بود برای مشاوره، می‌گفت: من خیلی احساسی و رمانتیکم! به شدت نیاز دارم همسرم از کلمات عاشقانه و عاطفی برایم خرج کند؛ ولی متأسفانه... با شوهر ایشان یک

جلسه‌ای صحبت کردم. گفتم چرا به همسران محبت کلامی نمی‌کنید؟ گفت: بلد نیستم. گفتم: یادت می‌دهم. گفتم به همسرت بگو: عزیزم! تو اولین و آخرین نامحرمی هستی که آن قدر به او علاقه دارم. زیباترین من! تو تنها ستارهٔ آسمان قلب من هستی! چند جمله به او یاد دادم. گفت: حاج آقا اگر این حرف‌ها را به سنگ بگویی آب می‌شود. به خار بگویی گل می‌شود. گفتم خب، چرا نمی‌گویی؟ جواب داد: با مردانگی‌ام منافات داره!

ببینید چه قدر خشن و جاهلانه! این تفکر همان تفکر جاهلی است که در زمان پیامبر وجود داشت که احترام به دختران و زنان را در تنافی با غیرت و مردانگی مردها می‌دانست. این همان دیدگاه جاهلی است که اباعبدالله الحسین علیه السلام برای درمانش، خون قلبش را فدا کرد: «**وَ بَدَلَ مُهَجَّتِهِ فَيْكَ لَيْسَتْ نَفْسُ عَبْدِكَ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ**»^۱ تفکر حسینی را از زبان فرزند بزرگوارشان امام سجاد علیه السلام بشنویم: «**أَلْقَوْلُ الْحَسَنِ يُثْرِي الْمَالَ وَ يُنْجِي الرِّزْقَ وَ يُنْسِي فِي الْأَجَلِ وَ يُحِبُّ إِلَى الْأَهْلِ وَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ**؛ گفتار نیک، ثروت را زیاد و روزی را فراوان می‌کند، مرگ را به تأخیر می‌اندازد، انسان را در خانواده محبوب می‌کند و به بهشت وارد می‌نماید.»^۲

به جرأت می‌گویم که یکی از مشکلات در خانواده‌های جامعهٔ ما بحث ادبیات است که متأسفانه برخی از ما بلد نیستیم همدیگر را زیبا صدا بزنییم؛ مانند حضرت امیرالمومنین علیه السلام که همسر بزرگوارش را این‌گونه صدا می‌زد که: فاطمه جان «نفسی لک الفدا» و حضرت زهرا علیها السلام می‌گفت: اباالحسن جان «روحی لک الفدا»

حالا حرف من این است که به هر دلیلی نتوانستیم خوب حرف بزنییم - که البته اصلاً قابل قبول نیست - لاقلاً مصداق این مطلب صائب تبریزی باشیم که حضرت آقا حفظه الله هم خیلی تکرار می‌فرمایند:

۱. شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۱۱۳

۲. خصال، ج ۱۰۰، ص ۳۱۷



چون وانمی کنی گرهی، خود گره مشو ابرو گشاده باش چودستت گشاده نیست

عزیزان! کاروان حسینی، کاروان عشق است، کاروان لطافت و مهربانی است! با کاروان کربلا همسفر شدن مختص زمان و مکان خاصی نیست؛ بلکه در موقعیت‌های مختلف زندگی و در روابط بین اعضای خانواده با یکدیگر نیز این همراهی با لطافت و عطوفت مصداق پیدا می‌کند. نسابه معروف «المجدی» نیز تأکید دارد که: امام حسین علیه السلام سکینه و مادرش رباب را دوست می‌داشت. این دوستی به دلیل بزرگواری رباب بود؛ چنان که از «هشام کلبی» مورخ مشهور نقل شده که: «من خیار النساء و افضلهن»؛ رباب از بهترین زنان و از برترین آنها بود.^۱ در زمینه این دوستی، دو بیت شعر از امام حسین علیه السلام درباره سکینه و رباب نقل شده است.

لَعَمْرُكَ إِنِّي لَأَحِبُّ دَارَا تَحُلُّ بِهَا سَكِينَةُ وَ الرَّبَابُ
أَحِبَّهُمَا وَ أَبْدُلُ جُلَّ حَالِي وَ لَيْسَ لِلْأَمَى فِيهَا عِتَابُ

«به جان تو سوگند! من خانه‌ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن باشند.

آن‌ها را دوست دارم و تمامی دارایی‌ام را به پای آن‌ها می‌ریزم و هیچ‌کس نباید در این باره با من سخنی بگوید.»

گله‌گذاری و سرزنش ممنوع!

هرچند که گفتن جمله «دوستت دارم» به زن‌ها مطلوبیت زیادی دارد؛ ولی کافی نیست. چون زن‌ها دوست دارند یکی یک دانه همسرشان باشند و بالاترین حد محبت همسرشان برای خودشان باشد و هیچ‌کس حتی پدر و مادر و فرزند هم در این نوع محبت، با آن‌ها برابری نکند؛ لذا برای ابراز محبت، آن دسته از کلمات عاطفی مناسبند که احساس خاص بودن را به زن بدهند؛ به عنوان مثال مرد باید برای ابراز علاقه به همسرش از این جملات استفاده کند:

۱. الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۴۱

عزیزم! تو اولین و آخرین نامحرمی هستی که این قدر به او علاقه دارم...

زیباترینم! تو تنها ستارهٔ آسمان قلب من هستی!

شما در نظر بگیرید، مردی که از سر کارش برگشته و یک خرده کارش هم طول کشیده و کمی دیرتر هم به منزل رسیده، خسته و بی حال و بی حوصله، وقتی وارد منزل می شود خانمش چه برخوردی با او داشته باشد، درست است؟ در واقع اینجا برای این خانم، صحنهٔ کربلاست و باید انتخاب کند که می خواهد یار امام حسین علیه السلام باشد یا نه!

رفتاری که ما از امام یاد گرفتیم، لطافت و مهربانی است، نه خشونت و عصبانیت! همانطوری که امام رضا علیه السلام فرمودند: «یا عبدالعزیز! إِنَّ الْإِمَامَ كَالْأُمِّ الْبَرَّةِ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ؛ امام همچون مادری که با عطف و لطافت با فرزندش رفتار می کند، با ما برخورد می کند.»^۱ در اینجا هم چه قدر لطیف و زیباست که این خانم به جای غر زدن و سرزنش کردن به همسرش بگوید:

عزیزم! خسته نباشی

امروز حسابی دلم واست تنگ شده بود

با خودم می گفتم کاش که زودتر بیای! (آخر، وقتی عاشق همسرت باشی، دیگر طاقت دوری اش را نداری)

به هر حال ممنونم که این قدر به خاطر آرامش و آسایش ما تلاش می کنی!

تالباست را عوض کنی و دستت را بشویی، شام را آماده می کنم.

آیا این شکل برخورد بهتر و تأثیرگذارتر نیست؟! نکند کسی اهل روضهٔ امام حسین علیه السلام باشد؛ ولی اهل لطافت نه! حالا ببینید آنهایی که در این دوره زمانهٔ ما حسینی واقعی بودند، آنهایی که دعایشان این بود: «خدایا ما را

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۴، ۱۲۳

حسینی زنده بدار و حسینی بمیران و حسینی محشور بگردان» چطور با همسرشان صحبت می‌کردند.

همسر شهید همت نقل می‌کند: «روزی همسرم از جبهه که برگشته بود، مشغول نمازخواندن بود. قدری نمازشان طول کشید. با یک لحن انتقادی به ایشان اعتراض کردم که آقا شما یا در منطقه هستید که از فیض حضورتان محرومیم و یا حالا هم که آمدید، همه‌اش در حال نمازخواندن هستید! شهید همت در جواب خانمش از کلمات پرتابی و آزاردهنده استفاده نکرد. نگفت: خانم من چه خبرت است؟! چرا همه‌اش غر می‌زنی؟! مگر من کار خلافی می‌کنم که اینطوری ایراد می‌گیری؟ اگر مثل بعضی از مردها بروم خلاف کنم خوب است؟! یا اینکه نگفت: خانم! با خدا هم حرف نزنم؟ با خدا هم مشکل داری؟ شهید همت خیلی عاقل‌تر از این حرف‌هاست که چنین جواب‌هایی بدهد. او خیلی قشنگ و دلنشین به خانمش گفت: خانم! من این قدر خوشحالم که خدا تو را به من داده که حد ندارد. فقط می‌خواهم نماز بخوانم و از خدا بابت این لطفی که در حقم کرده، تشکر کنم. خانمش گفت: بخوان عزیزم. هرچه قدر دوست داری نماز بخوان.

بی‌جهت نبود که همچون اربابش، بی‌سر شهید شد!

لطافت رفتاری

یکی از رفتارهای جزیی و مهم در برخورد با یک زن، خریدن گل برای اوست. گاهی اوقات آقایان محترم، با وجودی که برای آسایش زندگی و رفاه خانواده‌شان همه سختی‌ها و مشقت‌ها را متحمل می‌شوند؛ ولی به خاطر بی‌توجهی به همین مطلب جزیی، مورد انتقاد جدی واقع می‌شوند. آقایی آمده بود برای مشاوره و با ناراحتی می‌گفت: «حاج آقا همسرم هیچ‌گونه توجهی به من ندارد و خیلی سرد و بی‌روح با من برخورد می‌کند.» وقتی از خانمشان علت این سردی رفتار را جویا شدم، جوابی که دادند بسیار جالب بود. گفت: «حاج آقا بنده یک خانم احساسی



و رمانتیک هستم و به شدت با خریدن گل خوشحال می‌شوم و حتی بارها به همسرم این نکته را یادآوری کردم که اگر برایم گل بخری آنقدر خوشحال می‌شوم و ذوق می‌کنم که بعدش هرگونه محبتی که از من بخواهی دریغ نمی‌کنم.» وقتی به همسرشان گفتم راه حل این مشکلاتان فقط خریدن یک شاخه گل است؛ پس چرا کوتاهی می‌کنی و نمی‌خری؟! ببینید شوهر این خانم چه جوابی دادند. گفتند: «حاج آقا من اعتقاد دارم خریدن گل منطقی و عاقلانه نیست!» گفتم: چطور؟ جواب داد: «آخه اگر بخواهم یک شاخه گل بگیرم، می‌شود ۳۰ هزار تومان و بعد از چند روز خشک می‌شود و از بین می‌رود و این یک جورهایی اسراف است! به جای آن، یک کیلو موز می‌گیرم بخورد جان بگیرد!» گفتم عجب! آیا شما به روح اعتقاد دارید؟ گفتم بزرگوار! برای تغذیه جسمی همسران، موز لازم است؛ ولی برای تغذیه روحی ایشان گل! این‌ها نه تنها اسراف نیست؛ بلکه در واقع سرمایه‌گذاری در بانک محبتی قلب همسران است. گفتم می‌دانی چرا همسرت با تو سرد و بی‌روح برخورد می‌کند؟ چون به روح لطیفش توجهی نمی‌کنی! در روایات داریم «**المرأة ریحانه**؛ زن گل است و مثل گل لطافت دارد.»^۱ در واقع گل گرفتن برای خانم‌ها مصداق بارز این جمله عاشقانه و زیباست که: «گل برای گل!»

حضرت آقا در دو سخنرانی این روایت را به شکل دیگری مطرح کردند:

اول: اگر در تعبیرات اسلامی ملاحظه کنید، درباره زن، درست همان تعبیرات واقعی وجود دارد: «**أما المرأة ریحانه و لیست بقهرمانه**؛ زن گل است.»^۲ ریحان یعنی گل. انسان با گل چه کار می‌کند؟ نوع برخورد با گل چگونه است؟ اگر با گل گشتی بگیرند، گل پریز می‌شود. اگر گل را گل بشناسند و برخورد گلانه با آن نکنند، مایه زینت و مؤثر است و وجود خودش شاخص و بارز خواهد بود. «**و لیست بقهرمانه**» قهرمانه به معنای قهرمانی که به فارسی می‌گوییم نیست؛ بلکه یک تعبیر عربی

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۱۰

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۱۰

است که از فارسی گرفته شده است. قهرمان به طور خلاصه یعنی مباشر امور، سرکارگر. یعنی در خانه شما، زن را به عنوان مباشر امور خودتان ندانید. خیال نکنید که شما رئیس هستید و کارهای خانه، بچه‌ها و امثال آن، به عهده یک سرکارگر است. سرکارگر هم این خانم است و باید این گونه عمل کنیم!

دوم: در روایات داریم «**المرأة رجانه**؛ زن گل است». حالا شما ببینید اگر مردی با یک گل، با خشونت و بی‌اعتنایی رفتار کند و پاس گل بودن او را ندارد، چه قدر ظالم و بد است؛ مثل تحمیل کردن، زیاده‌روی کردن، زیاده‌خواهی کردن مردها از زن‌ها، توقعات بی‌جا و زیادی. قهرمان یعنی همان کارپرداز امور زندگی. در داخل خانواده، از نظر اسلام، مرد موظف است که زن را مانند گلی مراقبت کند. این مربوط به میدان‌های سیاسی و اجتماعی و تحصیل علم و مبارزات گوناگون اجتماعی و سیاسی نیست؛ بلکه این مربوط به داخل خانواده است. در واقع پیغمبر با این بیان، دید خطابینی را که گمان می‌کرد زن در داخل خانه موظف به انجام خدمات است را تخطئه کرده است. زن مانند گلی است که باید او را مراقبت کرد. با این چشم باید به این موجود دارای لطافت‌های روحی و جسمی نگاه کرد. این، آن نگاه اسلامی است.

احساس

تا لطیف نباشید چیزی گیرتان نمی‌آید!

مرحوم استاد فاطمی‌نیا در مورد شخصیت علامه طباطبایی رحمة الله عليه می‌فرمودند: «علامه طباطبایی تماماً لطافت بود؛ به حدی که در طول عمر خود با کسی دعوا نکرد! روزی جوانی با دو چرخه به مرحوم علامه برخورد کرد و ایشان به شدت آسیب دید. اگر ما بودیم حتماً با آن جوان دعوا می‌کردیم؛ اما علامه بلافاصله به سمت جوان رفت و از او دلجویی کرد و پرسید طوری شده است یا خیر؟ عزیزان اگر لطیف نباشید، هیچ چیز نصیبتان نمی‌شود؛ خود را معطل نکنید! هر روز چند مرتبه در خانه یا محل کار عصبانی می‌شود و پرخاش می‌کند و دل دیگران را

می‌شکند، از آن طرف هم می‌خواهد «زیده‌العارفین و عمده‌المکاشفین» شود! به حضرت زهرا علیها السلام قسم، تا لطیف نشوید چیزی گیرتان نمی‌آید! اگر می‌خواهید به جایی برسید، لطیف شوید. لطیف بودن را تمرین کنید، از خانه شروع کنید و با خشم و غضب، تن خانواده را نلرزانید.

لطافت قلبی، فهم و درک را بالا می‌برد

انسان‌ها دوست دارند با کسی ارتباط برقرار کنند که آن را خوب بفهمد و درک کند. یکی از عناصر اصلی این درک کردن، داشتن قلبی لطیف و رقیق است. موارد استعمال «قلب» در قرآن را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ به عبارت دیگر آن‌چه را که قرآن قلب می‌نامد، دو کار متمایز و مشخص دارد؛ یکی درک و فهم، و دیگری احساسات و عواطف است. از کارهایی که قرآن به قلب نسبت می‌دهد، درک و فهم است: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا» «باتوجه به این آیه شریف، قاعدتاً کسی که قلب دارد باید مطالب را خوب درک کند. «فقه» یعنی فهم دقیق؛ ولی انسان‌های بدبخت که استعدادهای خود را از دست داده‌اند، با این‌که قلب دارند، چنین فهمی برایشان حاصل نمی‌شود.

شنیده‌اید که می‌گویند: «علف باید به دهن بز شیرین بیاد؟!». گفت: ما خودمان را کشتیم تا یک علف خوشمزه بشویم و مورد توجه همسرمان قرار بگیریم؛ ولی متأسفانه طرف مقابل ما بز نبود، گاو بود! نمی‌فهمید! درک نمی‌کرد! درک و فهم را از یک انسان بگیرید، دیگر چیزی از او باقی نمی‌ماند که با ارزش باشد.

در جمع دانشجویان علوم پزشکی قم واحد خواهران بودم و در مورد موضوع ازدواج موفق صحبت می‌کردم. در بین مباحث از دانشجویها پرسیدم: خانم‌های محترم! اگر یک آقا پسری با درآمد بسیار بالا و خونه و ماشین لوکس و مدل بالا بیاید خواستگاری‌تان؛ در صورتی که فقط یک عیب و نقصی دارد، آن‌هم اینکه اصلاً فهم و درک و شعور ندارد، آیا حاضرید با او ازدواج کنید؟ جز یک نفر، نظر همه‌شان منفی بود. آن یک نفر هم می‌گفت: آن پسر پولدار بیاید خواستگاری، با پولی که

دارد می‌برمش پیش روانشناس و نفهمی‌اش را درمان می‌کنم. در جوابشان گفتم: فهم و درک و شعور با پول درمان نمی‌شود! که اگر این‌گونه بود، همه اغنیا باید باشعور می‌شدند. در حالیکه اینطور نیست. خیلی از افراد ثروتمند را داریم که: «بالای خط فقرند ولی زیر خط فهم!»

لطافت، صمیمت و جذابیت می‌آورد

﴿فَمَا رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ فَظًّا غَلِيظًا لَفَقَضْنَا مِنْ حَوْلِكُمْ﴾^۱ براساس این آیه، یکی از عوامل ایجاد کننده صمیمیت و جذابیت، داشتن روحیه لطیف و رقت قلب است.

امام باقر علیه السلام و مرد مسیحی

مردی مسیحی، به صورت سخریه و استهزاء، کلمه «باقر» را تصحیف کرد به کلمه «بقر»؛ یعنی گاو. به آن حضرت گفت: «أَنْتَ بَقْرٌ» یعنی تو گاوی. امام بدون آنکه از خود ناراحتی نشان بدهد و اظهار عصبانیت کند، با کمال سادگی گفت: «نه، من بقر نیستم، من باقرم.» مسیحی: تو پسر زنی هستی که آشپز بود.

امام: شغلتش این بود، عار و ننگی محسوب نمی‌شود.

مسیحی: مادرت سیاه و بی‌شرم و بد زبان بود.

امام: اگر این نسبت‌ها که به مادرم می‌دهی راست است، خداوند او را بیامرزد و از گناهش بگذرد، و اگر دروغ است، از گناه تو بگذرد که دروغ و افترا بستی.

مشاهده این همه بزرگواری و لطافت از مردی که قادر بود همه‌گونه موجبات آزار یک مرد خارج از دین اسلام را فراهم آورد، کافی بود که انقلابی در روحیه مرد مسیحی ایجاد نماید و او را به سوی اسلام بکشاند. آن مرد مسیحی بعداً مسلمان شد.

۱. آل عمران، ۱۵۹.



رفتار

چگونه لطافت پیدا کنیم؟

در زندگی نباید عجلانه تصمیم بگیریم و مطلبی را بگوئیم و یا حرکتی را انجام بدیم؛ بلکه باید با تأمل و تدبر و تفکر تصمیم بگیریم. لازمه این کار این است که انسان یک ترمز دستی داشته باشد و هر حرکت و هر گفتار و هر کاری می‌خواهد انجام بدهد، اول به خودش یک فرصتی بدهد، کمی فکر و بعد عکس‌العمل، تا انشالله بعد از آن شرمندگی را به دنبال نداشته باشد.

دست نوازش بر سر یتیمان کشیدن

یکی از راه‌های برطرف کردن قساوت قلب و ایجاد لطافت و نرمی در آن، کشیدن دست نوازش بر سر یتیمان است که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اگر می‌خواهید قلبتان نرم شود، با ایتم بنشینید و دست نوازش بر سر آنان بکشید»!

ذکر خدا در خلوت‌ها

در ادامه حدیث شریفی که از امام باقر ع خطاب به «جابر بن یزید جعفی» نقل شده، حضرت می‌فرمایند: «**وَتَعَرَّضْ لِرِقَّةِ الْقَلْبِ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ فِي الْخَلَوَاتِ**؛ برای رقت قلب، در خلوت‌ها زیاد یاد خدا کن.»^۲ امام باقر ع می‌فرماید: «اگر می‌خواهی اهل رقت قلب شوی، سعی کن غفلت را از خودت بزدایی، به این وسیله که زیاد اهل ذکر و توجه باش. برای این که بتوانی این حالت توجه را حفظ کنی و عوامل خارجی تو را منصرف نکنند، اهل خلوت کردن با خدای خویش باش!»

اگر انسان سعی کند در شبانه‌روز، برنامه‌ای برای خلوت کردن داشته باشد؛ به خصوص در شب، بسیار مناسب است: «**إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَظْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً**؛

۱. سفینه، ج ۲، ص ۲۳۱

۲. تحف العقول، ص ۲۸۵



پدیدهٔ شب، استوارتر، پابرجاتر و مؤثرتر است.»^۱ باید انسان در خلوت شب بنشیند و رابطهٔ خود را با خدا ملاحظه کند. هر چه در این رابطه تفکر کند بر رقت قلب او افزوده می‌شود.

همنشینی با علما و امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجْهَ الشَّرِيفِ

یکی از عوامل در رفع قساوت قلب، همنشینی با علماست که این از آرزوهای جبرائیل است. امروز بزرگترین عالم در مُلک و ملکوت، وجود مقدس امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجْهَ الشَّرِيفِ است که می‌توان با ایجاد سنخیت و تلاش برای شبیه شدن به ایشان، با آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَجْهَ الشَّرِيفِ همنشین شد.

اشک بر ابا عبدالله

یکی از نشانه‌های لطافت، داشتن اشک چشم است. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا جَفَّتِ الدَّمْعُ إِلَّا لِنَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَتْ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ؛ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: چشم‌ها خشک نمی‌شود؛ مگر به خاطر قساوت دل‌ها و دل‌ها قساوت نمی‌گیرد؛ مگر به خاطر فراوانی گناهان.»^۲ در واقع بر اساس کلام حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ شرط لطافت، طهارت است.

یکی از پاک‌کننده‌های قوی قساوت و سیاهی قلب، اشک بر ابا عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است. «فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكُ الْبَاكُونَ؛ فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يُحْطُ الذُّنُوبِ الْعِظَامُ؛ بر کسی چون حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ باید که گریندگان بگریند؛ زیرا که گریستن بر او گناهان بزرگ را می‌زداید.»^۳

ماه محرم فرصت مناسبی است برای ایجاد این لطافت و تقویت آن در قلب. خدایا به حق ارباب و آقایمان ابا عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ ما را از گریه‌کنندگان با معرفت و خالص حضرتش قرار بده! امشب شب هشتم محرم، متعلق است به فرزند

۱. مزمل، ۶.

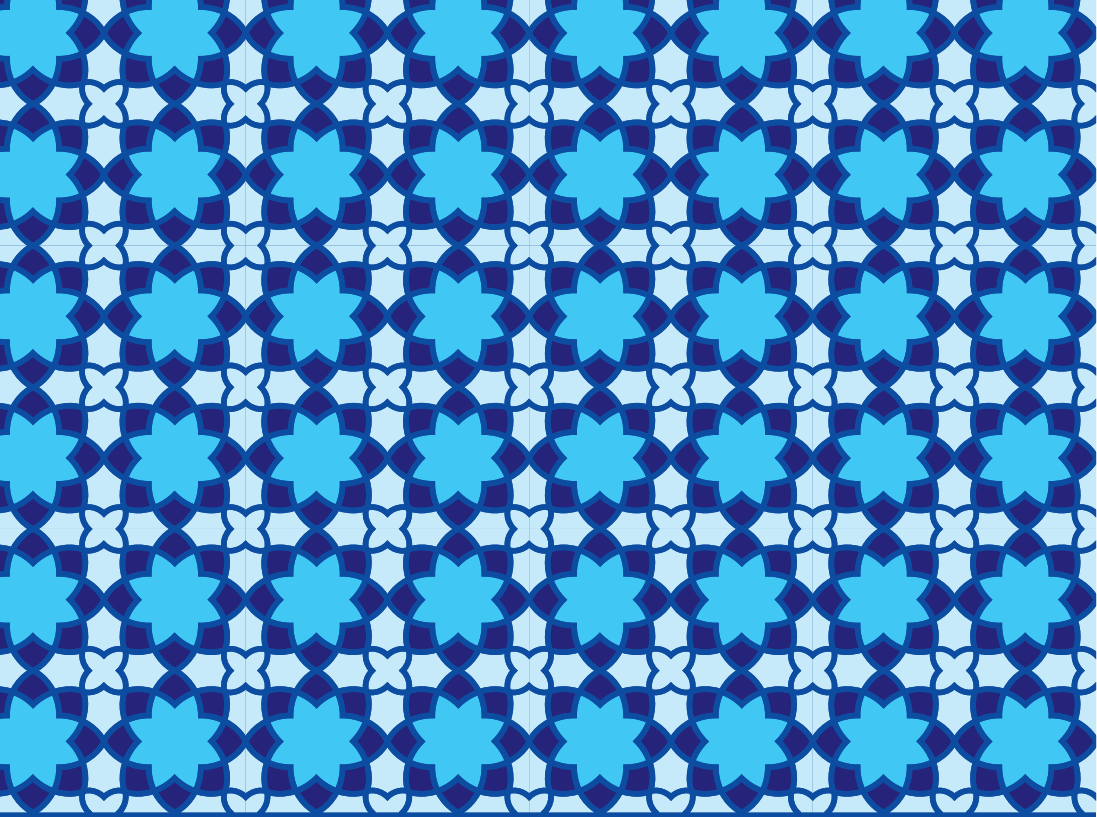
۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۵.

۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

اباعبداللہ حضرت علی اکبر علیہ السلام، عجیب بود رابطه میان این پدر و پسر. من گمان نمی‌کنم در تمام عالم، میان یک پدر و پسر، این همه تعلق، این همه عشق، این همه انس و این همه ارادت حاکم باشد. من همیشه مبهوت این رابطه‌ام. گاهی احساس می‌کردم که رابطه حسین با علی اکبر فقط رابطه یک پدر و پسر نیست؛ رابطه یک باغبان با زیباترین گل آفرینش است، رابطه عاشق و معشوق است، رابطه دو انیس و همدل جدایی‌ناپذیر است. احساس می‌کردم رابطه علی اکبر با حسین، فقط رابطه یک پسر با پدر نیست؛ رابطه مأموم و امام است، رابطه مرید و مراد است، رابطه عاشق و معشوق است، رابطه محب و محبوب است و اگر کفر نبود می‌گفتم رابطه عابد و معبود است.

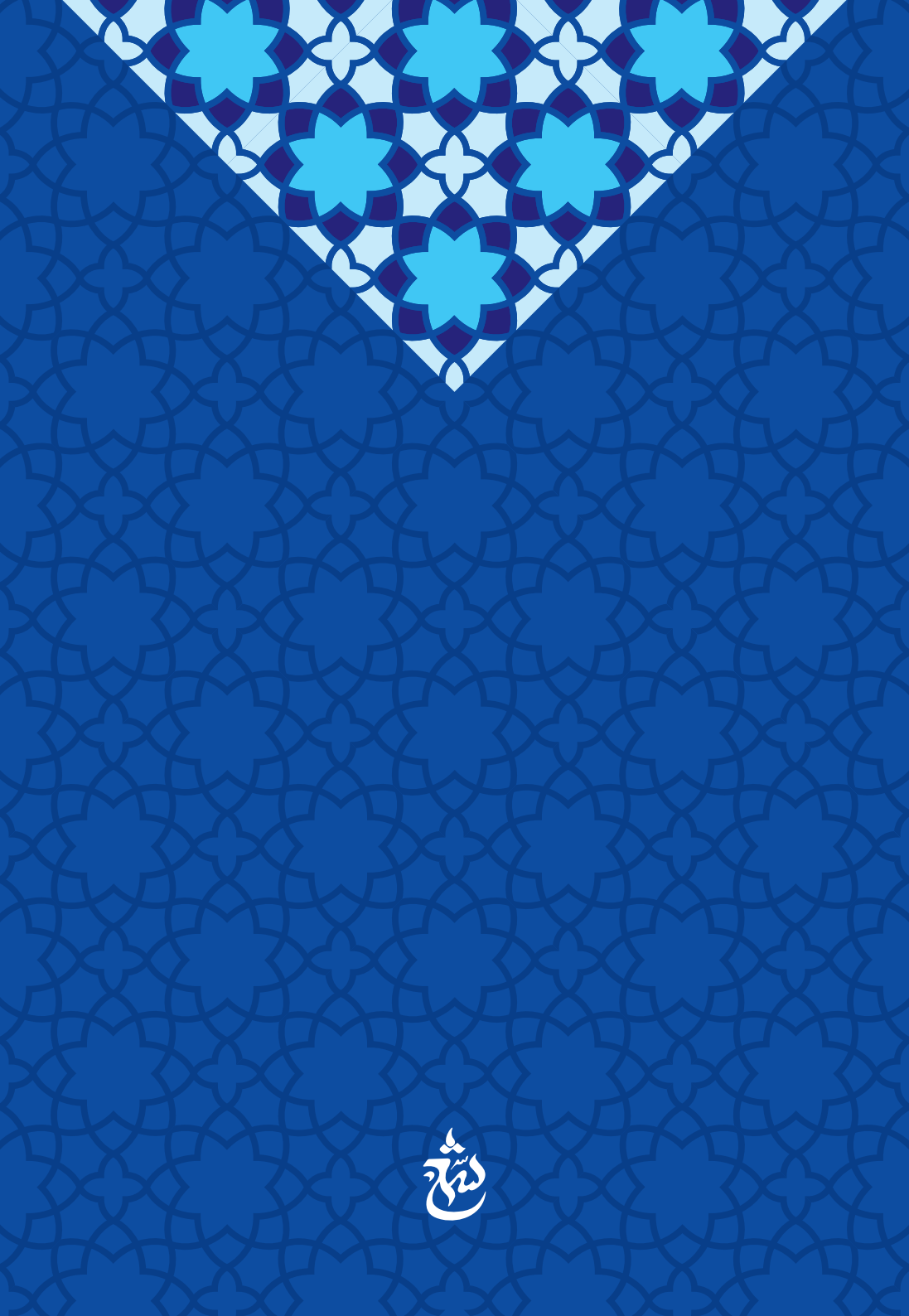
صبرکن سیربینم رویت
هم بینم قدو بالای تورا
هیچ دانی که چه آری ب سرم
لختی آهسته من آخر پدرم
لیک قدری بر من راه برو

ای رخت ماه و هلال ابرویت
هم کنم خوب تماشای تورا
ای جگر گوشه من ای پسر
مرو اینگونه شتابان ز برم
من نگویم مرو ای ماه برو



جلسه نهم

کربلای سیاسی



سورة



انگیزه

وقتی وجود نازنین پیامبر ﷺ از مکه به مدینه هجرت نمودند، یاران و صحابه ایشان یکی پس از دیگری از مکه به مدینه هجرت می‌کردند. «عمار یاسر» یکی از صحابه که بنا به نقل تاریخ، جزء چهل نفر اول بود که به پیامبر ایمان آوردند. در یکی از روزهایی که پیامبر ﷺ با جمعی از مسلمانان در خانه «آرقم» پنهان بودند، عمار یاسر جلوی خانه منتظر اجازه بود که ارقم هم رسید، عمار پرسید برای چه به اینجا آمدمی؟ گفت: تو برای چه آمده‌ای؟ عمار گفت: آمده‌ام تا خدمت رسول خدا ﷺ رسیده و گفتارش را بشنوم، ایشان هم گفت: مقصود من هم همین است. هر دو وارد شدند و بعد از شنیدن فرمایشات حضرت، هر دو مسلمان شدند!

عمار جزء کسانی است که شب‌ها را به عبادت می‌پرداخت و روزها را در میدان‌های نبرد و جهاد در رکاب پیامبر ﷺ با مشرکان می‌جنگید. در بسیاری از جنگ‌ها در رکاب پیامبر شمشیر می‌زد. در جنگ بدر، اُحد، خندق و... در همه غزوات شرکت داشت.^۲ از تیراندازهای معروف و بنام بود.

وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، «صهیب بن سنان» هم مثل بقیه عاشقان بار سفر را به قصد مدینه بست و راهی مدینه شد. وقتی مشرکان مکه خبر دار

۱. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۲، ص ۷۲۸

۲. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۷۲

شدند، گروهی را فرستادند تا جلوی صهیب را بگیرند و نگذارند به مدینه برود. صهیب که مردی شجاع و نیرومند و تیرانداز حرفه‌ای بود، تیری به چله کمان نهاد و گفت: همه مرا می‌شناسید، در تیراندازی مهارت کامل دارم، چنان‌که از من دست نکشید آخرین تیری که در ترکش دارم را به کار برده، سپس با شمشیر با شما می‌جنگم؛ به علاوه اینکه من برای شما سودی ندارم. محل اموالم را به شما نشان می‌دهم تا آن‌ها را تصرف کنید و از من دست بکشید. آن‌ها به این معامله راضی شدند و برگشتند. او هم به راه خود ادامه داد تا خود را به پیامبر ﷺ رسانید.^۱ وقتی خبر به پیامبر رسید، پیامبر دوبار فرمود: **رَبِّحْ صُهَيْبَ رِبْحِ صُهَيْبٍ**؛ صهیب سود برد، صهیب سود برد.^۲

پیامبر به صهیب علاقه شدیدی داشت و می‌فرمود: **«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُحِبِّ صُهَيْبًا حَبَّ الْوَالِدَةِ لَوْلَدِهَا»**؛ هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس دوست بدارد صهیب را، مانند دوستی و محبت مادر به فرزندش.^۳ اما کار صهیب با این همه خدمات و پشتوانه به جایی رسید که رئیس مذهب شیعه امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند: **«لَعَنَ اللَّهُ صُهَيْبًا فَإِنَّهُ كَانَ يُعَادِيَنَا»**؛ خدا صهیب را لعنت کند که با ما عداوت و بغض می‌ورزید.^۴

افقنا

بصیرت واقعی درست تبیین نشده است! (انواع بصیرت کدامند؟)

یک مسلمان در زندگی فردی و اجتماعی خویش باید از بصیرت برخوردار باشد. در مبارزات و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و موضع‌گیری‌ها، جایگاه بصیرت روشن‌تر می‌گردد. بدون بصیرت، عبادات، مبارزات و جنگ انسان نیز نتیجه و

۱. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۲، ص ۷۳۲

۲. الاعلام زرکلی، ص ۴۳۶

۳. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۲۶

۴. اختصاص، ص ۶۸

ثمر مطلوب را ندارد و گاهی پس از سال‌ها عبادت و ریاضت و یا مبارزه با دشمن، انسان بی‌بصیرت در مسیر باطل و در برابر حق قرار می‌گیرد؛ چنان‌که در تاریخ نمونه‌های فراوانی دیده می‌شود. بصیرت در لغت به معنای دانایی، بینایی، آگاهی، هوشیاری، زیرکی، بینایی دل و یقین آمده است. صاحب بصیرت کسی است که به واسطه نیروی نهانی و قوه قلبی که از آن به بصیرت تعبیر می‌شود، حقایق را می‌شناسد و به‌کنه آن پی می‌برد.^۱

مکتب حیات‌بخش اسلام به ما می‌آموزد که در صحنه‌های زندگی، پیروی‌ها، حمایت‌ها، دوستی‌ها، دشمنی‌ها و موضع‌گیری‌ها، براساس شناخت عمیق و بصیرت عمل نماییم و با یقین و اطمینان به درستی کار و حقانیت مسیر و شناخت خودی و بیگانه و حق و باطل، گام برداریم. چنان‌که برای حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر چشم‌ظاهر لازم است تا در چاه نیفتیم و یا گرفتار راهزنان و دزدان نگردیم، برای رسیدن به اهداف متعالی و سیر الی‌الله و حرکت در مسیر حق، چشم بصیرت لازم است تا در دام باطل و شیاطین انس و جن نیفتیم. چه زیبا است تعبیر رهبر فرزانه انقلاب درباره بصیرت: «بصیرت قطب‌نمای حرکت صحیح در اوضاع اجتماعی پیچیده امروز است؛ به‌گونه‌ای که اگر کسی این قطب‌نما را نداشته باشد و نقشه‌خوانی را بلد نباشد، ممکن است ناگهان خود را در محاصره دشمن ببیند. اگر بصیرت نباشد انسان حتی با نیت خوب ممکن است گمراه شود و در راه بد قدم بگذارد.»^۲

گرگ با صدای بلند حمله می‌کند و فرصت برای واکنش هست: فرار یا مقاومت؛ اما وقتی موربانه هجوم می‌آورد، از همان ابتدا بی‌سر و صدا به جان محصولات می‌افتد، زمان می‌برد تا به هدف برسد؛ اما احتمال رسیدن به هدف بیشتر است. ایستادن در برابر گرگ، شجاعت می‌خواهد؛ اما دفع خطر موربانه‌ها بصیرت.

۱. لغت‌نامه دهخدا، ذیل عنوان بصیرت

۲. هفته‌نامه صبح صادق، شماره ۲۰۴۲۰۰، مهر ۱۳۸۸، ص ۲

موریانه‌هایی که به جان کوفیان افتاد، باعث شد تا امام را به مسلخ ببرند؛ هرچند کوفیان شجاعت داشتند و به ظاهر مواظب گرگ‌ها بودند؛ اما چون بصیرت نداشتند، آفت موریانه‌وار به جانشان افتاد و به خاطر همین با قصد قربت، اباعبدالله را به مسلخ می‌برند. امام سجاد علیه السلام فرمودند: «وَكُلُّ يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِدَمِيهِ؛ سی‌هزار نفر به قصد قربت، فرزند پیغمبر را کشتند! وقتی که مقدس بصیرت نداشته باشد این طور از آب درمی‌آید.

وَيُهْلِلُونَ بِأَنْ قُتِلَتْ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ^۱

«هنگام کشتن تو تکبیر گفتند؛ در صورتی که با کشتن تو، الله اکبر و لا اله الا الله را کشتند.»

خوارج نهروان، به علت نداشتن بصیرت در مقابل امیرمؤمنان علی علیه السلام ایستادند، با آن حضرت جنگیدند و ابن ملجم که از آنان بود، با زبان روزه آن حضرت را به شهادت رساند. سپاه عمر سعد نیز با شعار: «يَا حَيْلَ اللَّهِ أَرَكِي فَأَبْشِرِي بِالْحِجَّةِ؛ ای سربازان خدا سوار شوید و بجنگید که بشارت بهشت باد بر شما!»^۳ با امام حسین علیه السلام جنگیدند و آن حضرت و فرزندان و برداران و یارانش را به شهادت رساندند و کودکان و زنانش را به اسارت گرفتند.

آری! آن زمان که مشعل بصیرت خاموش گردد، دنیا و طنازی‌هایش برای خواص کارکشته نیز دل فریب می‌شود و راه را به خطا می‌روند؛ تا آنجا که علی علیه السلام را از منصب حکومت به زیر می‌کشند و خانه‌نشین می‌کنند و نمی‌گذارند جریان خلافت مسلمین در مسیر الهی‌اش قرار گیرد. این انحراف و زاویه، چنان شدتی می‌گیرد که آن زمان دختر رسولشان با آگاهی و بصیرت، در راه حمایت از ولایت، خود را سپر قرار می‌دهد؛ پا پیش نمی‌گذارند و به خود نمی‌آیند و جنایاتی بسیار

۱. امالی، ص ۴۱۴

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۶

۳. وقعة الطف، ج ۱، ص ۱۹۳

قیبح و جانسوز را در پروندهٔ سیاست بازی خویش ثبت می‌کنند. آری! اگر خواص، تقوا و ساده‌زیستی، ملکهٔ منش و مرامشان نباشد و رفاه‌طلبی و دنیا دوستی در ذائقهٔ جانشان شیرین آید؛ زمین می‌خورند و زمین می‌زنند و گاه انحراف جمع اندکی از آنان، زمینه‌ساز انحراف جمع کثیری از عوام می‌شود.

سیرهٔ عملی امیرمؤمنان علیه السلام و دیگر پیشوایان معصوم علیهم السلام در همهٔ امور بر مدار بصیرت بود؛ یعنی همه‌جا با تحلیل و بصیرت، عمل می‌کردند و هرگز بدون سنجش و تدبیر عمیق وارد عمل نمی‌شدند. تجلی روشن بینی یا همان بصیرت، در رفتار امام حسین علیه السلام بود؛ یعنی حسین علیه السلام در آن روز چیزهایی در خشت خام می‌دید که دیگران در آئینه هم نمی‌دیدند.^۱

پیروان آن بزرگان نیز باید معارف و مواضع آنان را به همین شیوه تحلیل نمایند و از کارهای ائمه علیهم السلام فقط به‌طور شکلی و قالبی پیروی ننمایند؛ مثلاً اگر امام صادق علیه السلام دستور دادند که مساجد خود را با شمع روشن کنید، ما نباید به بهانهٔ احیای سنت آن امام علیه السلام فقط شکل آن کار را در نظر بگیریم و بدون تحلیل و تطبیق، همان‌گونه عمل کنیم و در مساجد و مشاهد مشرفه همچون حرم ائمه علیهم السلام شمع روشن کنیم؛ بلکه آن کلام را به‌عنوان یک قانون، با شرایط زمان و مکان انطباق بدهیم، پیراهم زمان امام را از آن درآوریم و لباس زمان خود، بر تن آن کنیم و بدانیم که مقصود امام علیه السلام روشن نگه داشتن اماکن مقدس و مجامع مسلمانان است؛ چه به صورت شمع همانند زمان صدور این گفتار و چه به صورت استفاده از برق در زمان حاضر.

در بیان قرآن، گروهی فاقد بینش و بصیرتند: **﴿وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾**؛ اگر آن‌ها را به هدایت فراخوانید، سخنانتان را نمی‌شنوند و آن‌ها را می‌بینی که به تو می‌نگرند، اما در حقیقت نمی‌بینند.^۲

۱. حماسهٔ حسینی، ج ۲، ص ۸۴

۲. اعراف، ۱۹۸.

انسانی که فاقد بینش شد فقط شکم و شهوتش را می‌بینند و بس. فرق بین انسان و حیوان به واسطه بصیرت و بینشی است که انسان‌ها به زندگی و سرنوشت خود دارند. آن‌ها چشم و گوش و زبان دارند؛ ولی خوب نمی‌بینند و خوب نمی‌شنوند و خوب نمی‌گویند؛ ظاهر انسانی دارند و باطن حیوانی! این‌ها کسانی‌اند که با رسیدن به قدرت و موقعیت، نگاه حق بین‌شان بسته می‌شود. داشته‌ها، فرصت تماشای حق را از آن‌ها می‌گیرد. خودبین و کوتاه‌بین می‌شوند و غرور آن‌چه دارند، آنان را از تماشای آینده و اندیشیدن به فردا دور می‌کند. اما گروهی هستند که طبق فرمودهٔ امیر بیان امام علی علیه السلام «مَمْلُوءًا بَصَائِرُهُمْ عَلَىٰ أَشْيَاءِ فَهَمُّ»؛ بصیرت‌های خویش را به شمشیرهایشان سوار کردند.»^۱

انواع بصیرت

الف) بصیرت عام

در لایهٔ بصیرت عام، خیل عظیمی از مردم قرار می‌گیرند. عمدهٔ حدس‌هایی که مردم پیرامون مسائل پیش‌رو می‌زنند، نمونه‌هایی از این نوع بصیرت است. خواه حدس‌هایی باشد که مطابق با تمام واقعیت یا بخشی از واقعیت است.

ب) بصیرت خاص

بصیرت یعنی بدانی که غیر از امام معصوم، هیچ‌چیزی از هیچ‌کسی بعید نیست! بصیرت یعنی بدانی حتی مدعیان بصیرت ممکن است بی‌بصیرت باشند!

ج) بصیرت خاص‌الخاص

یکی از ویژگی‌های بارز یاران امام حسین علیه السلام ذوب شدن آنان در امامشان بود و فقط دل‌داده امام بودند. این ارادت خالصانه به واسطهٔ بصیرتی بود که آنان در شناخت امامشان پیدا کرده بودند. آن‌ها در این وادی نه تنهایی و بی‌کسی خود را و نه انبوه عظیم دشمنان را می‌دیدند و نه ترس و رعبی به دل داشتند و نه اسیر

نفس خود بودند. آنان صرفا امامشان را می‌دیدند و بس! این خالصان روزگار، دشمنان مغرور و بی‌دین را با همه عده و عده‌شان به سخره گرفته بودند.

امام صادق علیه السلام درباره بصیرت عمیق حضرت عباس علیه السلام می‌فرماید: «كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صُلْبَ الْإِيمَانِ؛ جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَأَبْلَى بَلَاءً حَسَنًا وَمَضَى شَهِيدًا؛ عموی ما عباس بن علی علیه السلام دارای بصیرتی عمیق و ایمانی راسخ بود؛ او در کنار ابی عبدالله علیه السلام جهاد نمود و از آزمایش نیکو بیرون آمد و به شهادت نایل شد.»^۱ تعبیر «نَافِذَ الْبَصِيرَةِ» شاخصه برجسته حضرت عباس علیه السلام است که به بینشی عمیق دست یافته بود و بصیرت بر همه امور زندگی اش حاکم بود. بصیرت حضرت عباس علیه السلام بود که دو بار برایش امان‌نامه آوردند؛ ولی حاضر نشد امام خویش را تنها بگذارد و خود جان سالم به در ببرد. زندگی و مرگ آن حضرت پرچمی است فرا راه آنان که می‌خواهند براساس بصیرت و بینایی و بیداردلی زندگی کنند، حرکت نمایند و مرگی شایسته و عزتمند داشته باشند. بصیرت دُزّی است که صدف وجود هرکسی لایق پذیرای آن نیست. باید خالص باشی و دلبسته و وابسته دنیا و تعلقاتش نباشی. باید همچون عباس «نَافِذَ الْبَصِيرَةِ» باشی و غلم بصیرت را بر دوش دل بکشی تا آن‌چنان اوج بگیری که ولی‌ات در ماتم عزایت فریاد زند: «الآن انكسر ظهري»^۲ باید گوشت به دهان ولی‌ زمانت باشد و عیار حق و باطل را از گفته‌های ناب او دریابی تا خودت هم دُز شوی.

باید از آفاق و انفس بگذری تا جان شوی

و آنگه از جان بگذری تا در خور جانان شوی

طَرّه گیسوی او، در کف نیاید رایگان

باید اندر این طریقت، پای و سر چوگان شوی

کی توانی خواند در محراب ابرویش نماز؟

قرن‌ها باید در این اندیشه، سرگردان شوی^۳

۱. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۲.

۳. شاعر: امام خمینی رحمته الله.

بدان که اگر دیده جانت منور به نور بصیرت گردد، دغدغه‌هایت رنگ و بوی الهی می‌گیرد و همهٔ هم و غمت انجام وظیفه است نه نتیجه. در این راه همچون مدافعان بصیر حرم از بذل جان نیز تو را دریغی نیست. این گونه است که «شکست» از قاموس الفبای زندگی‌ات محو می‌شود و در هر دو صورت چه کشته شوی و یا که بکشی، پیروز میدان نبرد حق و باطل هستی. حامیان حریم ولایت کسانی هستند که حمایت و یاری آن‌ها از خدا و رسولش و ولی امر، با بصیرت و بینایی تمام است.

احساس

بصیرت، کام جامعهٔ اسلامی را شیرین می‌کند و راه درمان آفات و امراض و مشکلات بسیار زیادی می‌باشد؛ مثلاً وقتی بصیرت باشد برای فهم خودم در مقابل امام و ولی جامعه ارزش قائل نمی‌شوم. اگر امام و ولی جامعه اسلامی می‌گوید: باید جمعیت امت اسلام زیاد شود و روی مسئله افزایش جمعیت تاکید دارند، دیگر من نمی‌گویم: خب، مثلاً پول پوشک را از کجا بیاورم؟ شما آن را تأمین کن من بچه می‌آورم. این مثل این است که در جنگ، امام به شما می‌گوید: الان باید خودت را روی این سیم خاردارها بباندازی، بعد من بگویم باشد؛ اما شما اول یک چک ۱۰ میلیاردی بدهید؛ چون یک دست فلان قیمت! دنده فلان قیمت! احتمالاً چشم فلان! قیمت جراحات هم سرجمع فلان قیمت می‌شود! پس شما اول لطف کن چک را بنویسید، بعد من روی سیم خاردار می‌روم.

آیا این‌گونه با امام و ولی حساب می‌کنیم؟ آیا اصحاب امام حسین علیه السلام در ظهر عاشورا این‌گونه با امام خود حساب کردند؟! «سعید بن عبدالله حنفی» و چند تن از یاران، روز عاشورا هنگامی که امام علیه السلام در زیر باران تیرها به نماز ایستاد، بدن خودشان را سپر تیرها کردند و درد تیرها را با تمام توان در صورت و سینه و پهلوئی خود به جان خریدند. سعید بن عبدالله با اصابت سیزده تیر در بدنش بر زمین

افتاد. آنگاه چشمانش را گشود و به چهره نورانی امام نگریست و عرض کرد:
«أَوْفَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ آیا به وظیفه‌ام عمل کردم و وفا نمودم؟»^۱

اصحاب امام حسین علیه السلام خود را طلبکار امام نمی‌دانستند؛ بلکه بدهکار می‌دانستند و با تمام توانشان در خدمت امام بودند. وقتی بصیرت آمد نوع نگاه من با امام تنظیم می‌شود؛ نوع تفکر من با ولی جامعه تنظیم می‌شود؛ نوع زندگی من با آقای خودم تنظیم می‌شود. بسیاری از مشکلات زندگی به خاطر نبود همین هاست که نتیجه بی‌بصیرتی در زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی و... است. برخی از آثار بصیرت عبارتند از:

ناامیدی و شکست ۱۰۰ درصدی دشمن

ملتی که بصیرت دارد، مجموعه جوانان یک کشور وقتی بصیرت دارند، آگاهانه حرکت می‌کنند و قدم برمی‌دارند، همه تیغ‌های دشمن در مقابل آن‌ها کند می‌شود. بصیرت این است! بصیرت وقتی بود، غبار آلودگی فتنه نمی‌تواند آن‌ها را همراه کند و آن‌ها را به اشتباه بیندازد.^۲

بازی نمی‌خوری. کلاه سرت نمی‌رود

بصیرت که نباشد از عاشورا درس مقاومت و ایستادگی نمی‌گیری و فریب لبخند و وعده دروغین دشمن را می‌خوری. از خنجر پشت سر آنان غافل می‌شوی و به گفته‌های ولی زمانت گوش نمی‌دهی که «طعمه را از دهن گرگ باید با قدرت گرفت نه با مذاکره»^۳ در کربلای سال ۶۱ خیلی‌ها بازی خوردند و کلاه سرشان رفت.

امام حسین علیه السلام به عمر سعد فرمود: **«ذَرِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَ كُنْ مَعِيَ؛ این گروه را رها کن و با ما باش.»** سعد گفت: «اگر از این گروه جدا شوم می‌ترسم خانه‌ام را ویران کنند.» امام علیه السلام فرمود: **«أَنَا أَنْبِيهَا لَكَ؛ من آن را برای تو می‌سازم.»** ابن سعد گفت: «من

۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶؛ ابصار العین، ص ۱۲۶

۲. بیانات در دیدار عمومی مردم چالوس و نوشهر ۱۳۸۸/۰۷/۱۵

۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مردم تبریز، ۱۳۸۶/۱۱/۲۸

بیمناکم که اموالم مصادره شود.» امام فرمود: «أَنَا أُخْلِفُ عَلَيْكَ خَيْرًا مِنْهَا مِنْ مَالِي بِالْحِجَازِ؛ من از مال خودم در حجاز، بهتر از آن را به تو می‌دهم.» ابن سعد گفت: «من از جان خانواده‌ام بیمناکم، می‌ترسم ابن زیاد بر آنان خشم گیرد و همه را از دم شمشیر بگذرانند.» امام حسین علیه السلام هنگامی که مشاهده کرد ابن سعد از تصمیم خود باز نمی‌گردد، سکوت کرد و پاسخی نداد و از وی رو برگرداند و در حالی که از جا بلند می‌شد، فرمود: «مَالِكٌ، ذَبَحَكَ اللهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا، وَلَا عَفْرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَزْجُوا أَلَا تَأْكُلُ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا؛ تو را چه می‌شود! خداوند به زودی در بسترت جانت را بگیرد و تو را در روز رستاخیز نیامرزد. به خدا سوگند! من امیدوارم که از گندم عراق، جز مقدار ناچیزی، نخوری.» ابن سعد گستاخانه به استهزا گفت: «وَفِي الشَّعِيرِ كِفَايَةٌ عَنِ النَّبِيِّ؛ جو عراق مرا کافی است!»^۱

یک شبه ره صدساله را پیمودن

آدم ناراحت و ناسازگاری بود. درس نخواند، پی کار و مهارتی نرفت و تا ۲۵ سالگی، عمرش به رفیق بازی، دعوا، درگیری، زد و خورد و زندان گذشت. یکی از عادت‌های محمد این بود که همیشه یک تیزی به مچ پایش می‌بست و یک پنجه بوکس بالای آرنجش داشت و از آنجا که قد و قواره درشتی داشت و مُشت زن هم بود، نقش مهمی در دعوای گروهی داشت. پاتوق محمد که به «ممدسپاه» معروف بود، کوهسنگی و طبرسی و قهوه‌خانه بود. در جریان اعتراضات مردمی انقلاب اسلامی، که مردم ریختند و کلانتری کوهسنگی را به آتش کشیدند، محمد می‌خندید که: «خدا رو شکر! هفتاد هشتاد تا از پرونده‌هام سوخت!»؛ البته مثل اغلب گنده‌لات‌های قدیم، از یک مرامی هم پیروی می‌کرد؛ مثلاً اهلِ دعوای تک‌به‌تک نبود و معمولاً گذشت می‌کرد. روی ناموس محل حساس بود و اعتقاد داشت ناموس محل، ناموس من است. یا سال‌های اول پیروزی انقلاب، با توجه به قدرتش، برای کل محل نان و نفت و... می‌گرفت و کار مردم را راه می‌انداخت.

۱. الفتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶۴-۱۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۸ و ۳۸۹

گذشت و جنگ شروع شد و عباس، برادرش به جبهه رفت. محمد هم رفت اهواز دیدن عباس. خودش تعریف می‌کرد که: همین طور دم در مَقَر، منتظر ایستاده بودم که یک جیب جلوی پایم ترمز کرد و مرد مقتدر اما متواضعی که بعدها فهمیدم دکتر چمران است، پیاده شد و نگاهی انداخت و سلامی کرد و گفت: اینجا چه کار می‌کنی؟ گفتم برای دیدن برادرم آمدم. پرسید: دوست داری بجنگی؟ سرم را زیر انداختم و جواب دادم: دوست دارم ولی بعید است بگذارند. چمران خندید و به همراهش سپرد که مرا راهنمایی کند. من هم که عاشق هیجان و زد و خورد، سر از پانمی شناختم.

بعد از شهادت دکتر چمران، محمد یک هفته مشهد آمد. حالش حساسی گرفته بود و تمام یک هفته را به ادای نماز و روزه‌های قضا و زیارت امام رضا علیه السلام و نماز شب و حلالیت طلبیدن از بچه محل‌ها و طرف دعواها گذراند. شبانه روز اشک می‌ریخت و اظهار ندامت می‌کرد. حوالی شهرپور بود که پیکر پاره‌پاره‌اش را به مشهد برگرداندند. دست و پاهایش قطع و قلبش منفجر شده بود. شاید شنیده باشید که اغلب لات‌هایی که متحول می‌شدند، نگران دیده شدن خالکوبی‌ها و جای زخم چاقوکشی‌هایشان بودند. محمد هم همین طور بود؛ ولی طوری شهید شد که دیگر هیچ‌کس با دیدن بدنش، پی به گذشته‌اش نمی‌برد!

پیامد

تنهایی ولی، به قتلگاه رفتن ولی، انحراف رفتن جامعه (صدازدن امام حسین در گودی قتلگاه و گریه‌های حضرت علی بر پیکر مالک)، خوار شدن ولی (قَدَّ **حَدَّنَا شِعْنًا!**)

اگر بدون بصیرت لازم، پیش بتازیم و فقط به ظواهر کارهای امامان علیهم السلام توجه کنیم و باطن امورشان کاویده نشود، در چنین شرایطی خواسته ما با خواسته امام مغایرت پیدا می‌کند؛ لذا امام می‌فرماید که الان باید مسلم را یاری کنید

۱. راوی: محمد تقی خزاعی برادر شهید محمد صادق خزاعی (ممد سیاه)

و با مسلم به مصاف دشمن بروید؛ ولی من می گویم: نه الان وقتش نیست، من صلاح نمی بینم. امام می فرماید: «فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرْ، قُلْتُمْ: هَذِهِ حِمَارَةُ الْقَيْظِ، أَمِهْلُنَا يُسَبِّحُ عَنَّا الْحَرْ وَ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي السَّنَاءِ قُلْتُمْ: هَذِهِ صَبَارَةُ الْقُرِّ، أَمِهْلُنَا يُنْسَلِخُ عَنَّا الْبَرْدُ؛ در تابستان شما را به جهاد با آنان فرا می خوانم. می گوید: هوا گرم است، مهلت ده تا گرما برود. در زمستان شما را به حرکت برای جنگ فرمان می دهم، می گوید: هوا سرد است، فرصت بده تا سرما فرو نشیند.»^۱

بصیرت آن اندازه هدایت گراست که اگر نباشد حتی اگر نان و نمک خورده سفره امام زمانت باشی؛ ولی زمانت را در عرصه های حساس به بهانه هایی واهی، تنها می گذاری و موضع سکوت اختیار می کنی و یا بدتر، در مقابلش قد علم می کنی. در هر صورت قافیه را سخت باخته ای و این یعنی ریزش. نور بصیرت که نباشد در مقام دفاع از ولی خود، اشعری وار موضع می گیری و با کوته فکری و سست رأیی او را به حاشیه می کشانی و ضربات جبران ناپذیر بر پیکره دین وارد می کنی. نور بصیرت که نباشد، حتی اگر چون شمر، روزگاری سردار سپاه علی باشی و جانباز جنگ صفین و تا مرز شهادت هم پیش رفته باشی؛ زرق و برق دنیا کورت می کند و لایق لقب «اشقی الاشقیاء» می شوی و خنجرت، خنجر را که بوسه گاه پیغمبر خداست نشانه می گیرد. بصیرت که نباشد، حتی اگر از برجسته ترین خواص هم که باشی و روزگاری در راه اسلام جنگاوری ها کرده باشی، لقب «سیف الاسلام» و «طلحة الحیر» را تنها به یدک می کنی و به بیراهه می روی و غائله جمل را می آفرینی. بصیرت که نباشد، سلیمان ها با آن سابقه درخشانان، امام خویش را «مُدَلَّ المؤمنین» می خوانند و در آزمون ها و بزنگاه های تاریخ مردود می شوند؛ حسین عَلَيْهِ السَّلَام به مسلخ کربلا کشانده می شود، زینب عَلَيْهَا السَّلَام اسیر می گردد و رقیه عَلَيْهَا السَّلَام خرابه نشین. بصیرت که نباشد، حرمت عزای حسین عَلَيْهِ السَّلَام آن هم در ظهر عاشورا به راحتی زیر پا

گذاشته می‌شود و بیرق عزایش به آتش کشیده می‌شود و دوباره بعد از هزار و چهارصد سال، فریاد عده‌ای فریب فتنه خورده به هلهله و شادی بلند می‌شود. کسانی که اهل بصیرتند، همواره به یاری خدا و رسول و ولی او می‌شتابند. آن‌ها با هر وسیله‌ای که اقتضا کند، طبق شرایط زمان و مکان، یاوران راستین خدا و رسول خدا و ولی خدا هستند و این یاری بدون هیچ چشم‌داشت و طمع؛ بلکه با یقین کامل به حقانیت خدا و رسولش و تنها به جهت رضایت خداوند و قرب به او می‌باشد.

«احنف بن قیس»، یکی از سران قبایل بصره بود که در جنگ صفین همراه امام علی علیه السلام بود. وقتی امام حسین علیه السلام در مسیر حرکت به سوی کربلا طی نامه‌ای از او کمک خواست، گفت: «قَدْ جَزَبْنَا آلَ أَبِي الْحَسَنِ فَلَمْ نَجِدْ عِنْدَهُمْ إِلَّا لَهْلُكًا، وَلَا جَمَاعًا لِلْمَالِ، وَلَا مَكِيدَةً فِي الْحَرْبِ؛ ما فرزندان ابا الحسن را آزموده‌ایم. در نزد این‌ها از توانایی حکومت کردن، جمع‌آوری مال و ثروت و حيله و مکر در جنگ خبری نیست. با این جمله راز همراهی گذشته‌اش با اهل بیت علیهم السلام را فاش کرد؛ زیرا گفت: من بارها خاندان علی علیه السلام را درک کرده‌ام؛ کنار آن‌ها که باشی، نه پول و ثروتی نصیب می‌شود و نه پست و مقامی و نه در جنگ‌ها اهل نیرنگ هستند. پس این افراد به دنبال منافع مالی و دنیوی بودند و هر جبهه‌ای که این مسائل در آن تأمین می‌شد، به آن می‌پرداختند.

هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر رضی الله عنه به امام علی علیه السلام رسید، امام فرمود: «مَالِكَ وَمَا مَالِكَ، وَاللَّهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا، وَ لَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا؛ لَا يَزِيَّتِيهِ الْحَافِزُ، وَ لَا يُوفِي عَلَيْهِ الظَّائِرُ؛ مالک، اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت و محکم بود. هیچ مرکبی نمی‌توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده‌ای به قله آن راه نمی‌یافت.»^۲

۱. النهایه، ج ۱، ص ۸۵؛ عیون الأخبار لابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۱۱؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۶۰

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۴۳

امام حسین علیه السلام بعد از شهادت یاران باوفایش، پیوسته به راست و چپ می‌نگریست و هیچ‌یک از اصحاب و یاران خود را ندید، جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آن‌ها به گوش نمی‌رسید، پس ندا داد: «**يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَيَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، وَيَا حَبِيبَ بْنَ مَظَاهِرَ، وَيَا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ... أَنَادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونِي**؛ ... چه شده است شما را صدا می‌زنم؛ ولی پاسخم را نمی‌دهید؟»^۱

در منزل گاه «**رُيَالَةَ**»^۲ وقتی خبر شهادت حضرت مسلم و هانی بن عروه و «**عَبْدُ اللَّهِ بْنِ يَقْطَرٍ**» به گوش امام رسید، امام فرمودند: «**قَدْ حَدَلْنَا شَيْعَتَنَا فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُنْصَرَافَ فَلْيُنْصَرْفْ غَيْرَ حَرْجٍ لَيْسَ عَلَيْهِ ذِمَامٌ**؛ یاران بی‌وفا ما را خوار ساختند. هر کدام از شما قصد برگشتن دارد، برگردد که ما رشتۀ بیعت از گردن او برداشتیم»^۳. «**فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ وَأَخَذُوا مَيْمَنًا وَشِمَالًا حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ**؛ هر کس از کاروانیان که به بهانه پول و مقام همراه امام حسین علیه السلام شده بود، پس از شنیدن این پیام، حضرت را ترک کرد و رفت و کنار امام تنها افرادی باقی ماندند که در روز عاشورا به شهادت رسیدند»^۴.

آخرالزمان ورطۀ امتحان و سختی است. بنابر این سخن امام حسین علیه السلام نباید بنده دنیا بود و حب دنیا داشت، تا بتوان در این آزمون الهی موفق شد و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف را یاری کرد و گرنه حضرت حجت نیز در خطاب به همه استغاثه‌های ما برای ظهور خواهند فرمود: «**قَدْ حَدَلْنَا شَيْعَتَنَا**» انسان‌های با بصیرت تا آخرین لحظات عمرشان مواظبند تا مبادا از مکتب اهل بیت خارج شوند و رضایت آن‌ها را جلب نکنند. آنان در یک وسواس مبارکی غوطه‌ورند که قابل تصور هر کس نیست. باید بصیرتی عمار گونه داشته باشیم تا گرد حق بچرخیم و چرخش حق بر مدار وجودمان باشد تا در فضای غبار فتنه گرفته، راهنمای عوام باشیم برای

۱. معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷ و ۱۸

۲. یکی از منازل مسیر مکه به عراق

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، باب ۳۷، ص ۲۷۴

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۷۵

یافتن حق و حقیقت. باید برای آنکه لحظه‌ای از جاده بصیرت به پرتگاه ضلالت سقوط نکنی، در تمام آزمون‌ها و تصمیم‌گیری‌های حساس، انتخابت را با شاقول ولایت بسنجی. باید همچون سلمان و اباذر و مقداد، در اوج قلّه بصیرت پرواز کنی تا در خفقان سیاسی، همه چیز را عُقاب‌گونه رصد کنی و اگر همه به جبهه باطل گرویدند، ولی‌ات را تنها نگذاری

رفتار

جلب عنایت خاص حضرت (زیارت عاشورای روزانه)

از «آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری» نقل شده است: «اوقاتی که در سامرا مشغول تحصیل علوم دینی بودم، اهل سامرا به بیماری وبا و طاعون مبتلا شدند و همه روزه عده‌ای می‌مردند. روزی در منزل استادم، مرحوم «سید محمد فشارکی»، عده‌ای از اهل علم جمع بودند. ناگاه «مرحوم آقا میرزا محمدتقی شیرازی» تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد که همه در معرض خطر هستند. مرحوم میرزا فرمود: «اگر من حکمی بکنم، آیا لازم است انجام شود یا نه؟» همه اهل مجلس پاسخ دادند: «بله». فرمود: «من حکم می‌کنم که شیعیان سامرا، از امروز تا ده روز، همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند و ثواب آن را به روح نرجس خاتون، والدۀ ماجده حضرت حجۀ بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَام هدیه کنند تا این بلا از آنان دور شود.» اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان رساندند و همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند. از فردای آن روز تلف شدن شیعه متوقف شد و همه روزه، تنها عده‌ای از سنی‌ها می‌مردند؛ به طوری که، بر همه آشکار شد. برخی از سنی‌ها از آشنایان شیعه خود پرسیدند: «سبب اینکه دیگر از شما، کسی تلف نمی‌شود، چیست؟»، آنان گفتند: «زیارت عاشورا!». آن‌ها هم مشغول شدند و بلا از آن‌ها برطرف گردید.^۱

۱. محمد شریف رازی، گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۳۰۴

خواندن زیارت عاشورا شده بود کار هر روزه اش. شلمچه بود که چشمش مجروح شد. کم کم بینایی اش را از دست داد. با این حال زیارت عاشورا خواندنش ترک نشد. «محمد تقی» با ضبط صوت، هم زیارت عاشورا گوش می داد هم روضه. در ماه محرم حالش خراب شد. پدرش می گفت: «هر روز می نشستم کنار تخت برایش زیارت عاشورا می خواندم. اما روز عاشورا یک طور دیگر زیارت عاشورا خواندیم. ۱۰ صبح بود که محمد تقی پرسید: بابا! حُر چه روزی شهید شد؟ گفتم: روز عاشورا. گفت: دعاکن من هم امروز حُر امام حسین بشوم. ظهر که شد. گفت: بابا! بی قرارم. بگو مادر بیاید. بعد هم گفت: برایم سوره فجر بخوان. سوره امام حسین علیه السلام را شروع کردم به خواندن. به آیه **«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»**: «تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تواز او خشنودی و هم او از تو خشنود است»^۱ که رسیدم، خیلی گریه کرد. گفت: دوباره بخوان. ۱۳ یا ۱۴ بار برایش خواندم. همین طور گریه می کرد. هنوز سیر نشده بود، خجالت کشید دوباره اصرار کند. گفت: بابا! مادر نیامد؟ گفتم: نه هنوز. گفت: پس خدا حافظ. قرآن را گذاشتم روی میز برگشتم. انگار سال ها بود که جان داده. تازه ظهر شده بود. ظهر عاشورا. محمد تقی شمس با خواندن این آیه روحش آرام گرفت و به شهادت رسید.^۲

ترک گناه

جوانی خدمت امام حسین علیه السلام رسید و گفت: «من مردی گناه کارم و نمی توانم خود را از انجام گناهان بازدارم، مرا نصیحتی کن» امام علیه السلام فرمود: «پنج کار را انجام بده و آن گاه هرچه می خواهی گناه کن. اول، روزی خدا را مخور و هرچه می خواهی گناه کن. دوم، از حکومت خدا بیرون برو و هرچه می خواهی گناه کن. سوم، جایی را انتخاب کن تا خداوند تو را نبیند و هرچه می خواهی گناه کن. چهارم، وقتی عزرا بیل

۱. فجر، ۲۷ و ۲۸

۲. خبرگزاری دفاع مقدس، ۴۰۷۱۶/۴۴۰۷۱۶/۴۴۰۷۱۶

برای گرفتن جان تو آمد، او را از خود بران و هرچه می خواهی گناه کن. پنجم، زمانی که مالک دوزخ، تو را به سوی آتش می برد، در آتش وارد مشو و هرچه می خواهی گناه کن.» جوان اندکی فکر کرد و شرمنده شد و در برابر واقعیت های طرح شده، چاره ای جز توبه نیافت!

ذکر مصیبت

امشب شب تاسوعاست، شب حضرت عباس علیه السلام با هم برویم کربلا، بین الحرمین.

گر نخیزی توز جاکار حسین سخت تراست

نگران حرمم آبرویم در خطر است

قامت خم شده را هر که ببیند گوید

بی علمدار شده دست حسین برکمر است

داغ اکبر رملق از زانوی من برد ولی

بی برادر شدن از داغ پسر سخت تراست

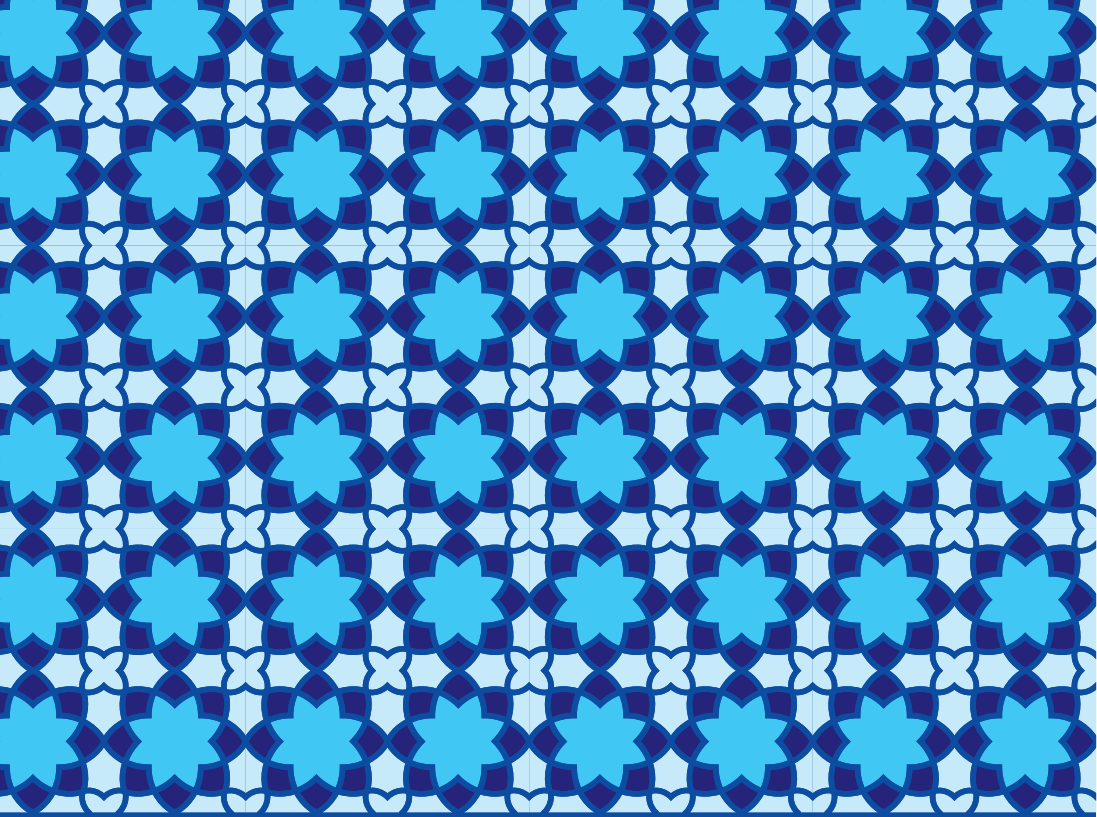
نیزه زار آمده ام یا تو پر از نیزه شدی

چون ملائک بدنت پر شده از بال و پرت

دستش را انداخت زیر کتف عباس، بالا آورد. دید لب هایش مثل ماهی به هم می خورد. صورت نگویم چه صورتی! صورت متلاشی شده. گفت: آقا من فقط از تو یک خواهش دارم، آن هم اینکه تا زنده ام و نفس می کشم من را سمت خیمه نبر. آخر من به سکینه وعده آب دادم. اگر روضه از شرمندگی ابا الفضل بخواهی بخوانی حرف زیاد است. گفت همین که مشک را گرفت، دستش را بریدند. باز می گفت یک دست دیگر دارم. با دندان که مشک را گرفت... شرمندگی عباس از آنجایی شروع شد که حرمه تیری به مشک زد. حس

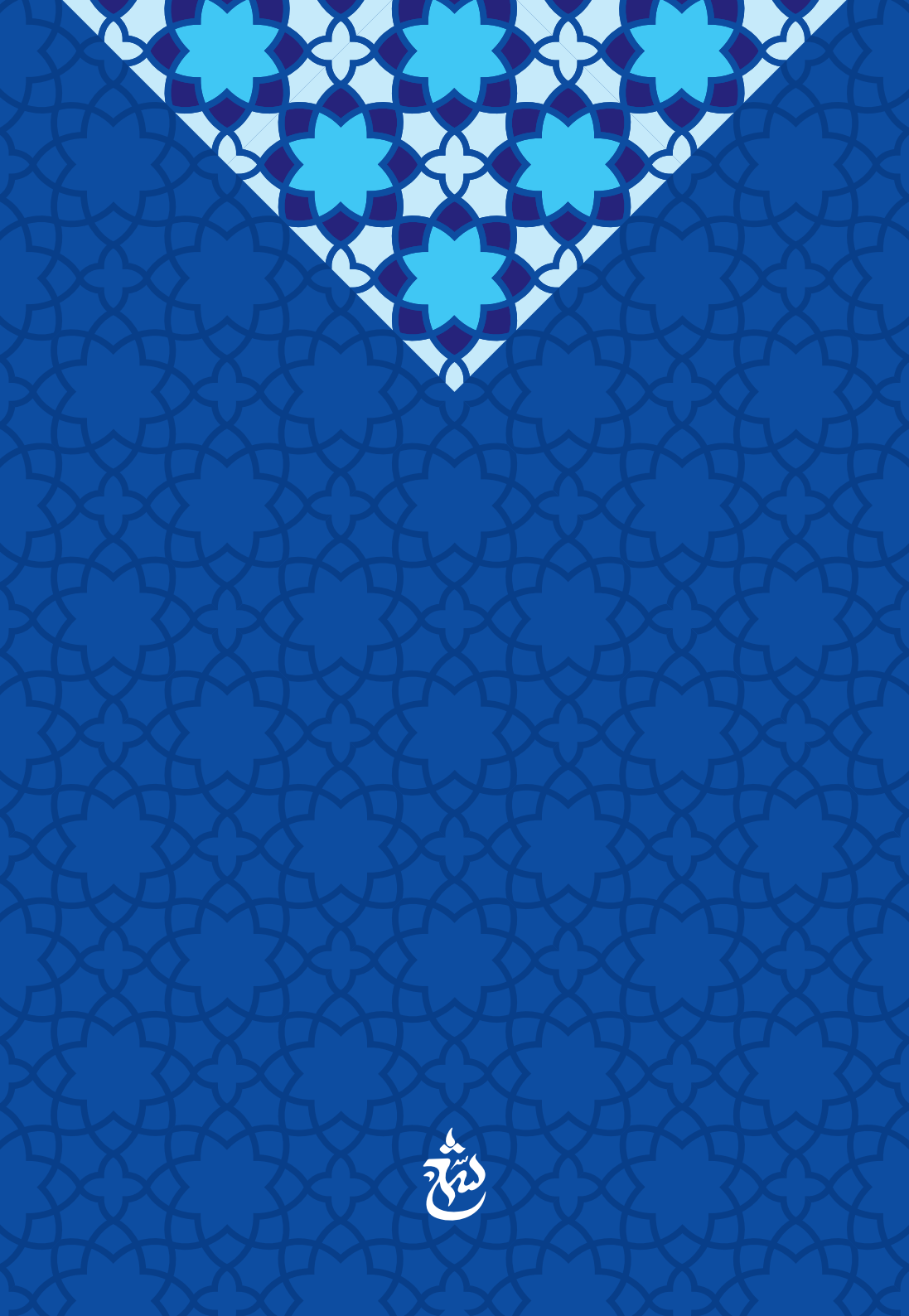
کرد این مشک دارد هر دقیقه خالی تر می شود. یک نانجیبی هم عمود به سر
مبارکش زد:

شنیدم تو علقمه با صورت افتاده زمین
فاطمه گفت پسرم به پسر ام البنین



جلسه دهم

کربلای فرهنگی



سنة



انگیزه

احمد دو بار عازم کردستان شد. در جریان عملیات آزادسازی شهر سنندج مجروح و توسط کومله به اسارت گرفته شد. همان لباس با آرم سپاهی که پوشیده بود، کفایت می‌کرد تا خون خواران کومله تا لحظه شهادت بلاهایی بر سر او بیاورند که باور این رفتارها برای یک انسان بسیار سخت است. ۷۵ روز زیر شکنجه بود، ابتدا به هردو پایش نعل کوبیده و به همین ترتیب برای آوردن و چوب و سنگ به بیگاری می‌بردند. ابتدا، هر دو دستش را از بازو بریدند و چون وضع جسمانی خوبی نداشت، برای معالجه و درمان به بهداری برده شد و پس از چندروز که کمی بهبود یافته بود او را آوردند و مجدداً اعتراف گرفتن شروع شد. پس از آن معالجه سطحی، با دستگاه‌های برقی تمام صورتش را سوزاندند، سوزاندن پوست تنها مقدمه شکنجه بود؛ به این معنی که مدتی می‌گذرد تا پوست‌های نو جانشین سوخته شده‌ها شود؛ آن وقت همان پوست‌های تازه را می‌کنند که درد و سوزندگی‌اش بیشتر از قبل است و خونریزی شروع می‌شود و آن وقت نوبت آب‌نمک است؛ که با همان جراحات داخل دیگ آب‌نمک می‌اندازند.

احمد را به دادگاه دیگری بردند و محکوم به اعدام شد. زخم‌هایش را باز کردند و پس از آنکه با نمک مرهم گذاشتند، داخل دیگ آب جوش که زیرش هم



آتش روشن بود انداختند و همان جا محل شهادتش شد و با لبی ذاکر به دیدار معشوق شتافت. این گرگ‌ها که از جسد بی‌جانیش نیز وحشت داشتند، دیگر اعضایش را مثله نمودند و جگرش را به خورد هم‌سلولی‌هایش دادند و مقداری را هم خودشان خوردند. تمام این مراحل را نیز سعید و کیلی با استقامتی وصف‌ناپذیر تحمل کرد و لب به سخن نگشود. او از ایمانی بسیار بالا برخوردار بود و مرتب قرآن زمزمه می‌کرد. استقامت این جوان آن شقی‌ها را بیشتر جری می‌کرد. سعید را با سنگدلی هرچه تمام‌تر به شهادت رساندند؛ اما در این مسابقه تنها سعید بود که تاج شهادت را بر سر گذاشت و بر بال ملائک به ملکوت اعلی پیوست و عضو خیل عظیم کربلاییان شد و به اصحاب عاشورا و عاشورائیان پیوست.^۱

اقناع

عاشورا صدای دُهلی بود که از ۵ سال قبل آن نواخته شده بود. عاشورا یک حادثه نیست؛ بلکه یک فرهنگ است که در گذر زمان به وجود آمده است؛ بنابراین باید به جمله «کل یوم عاشورا و کل ارضی کربلا» بهتر توجه شود؛ «هر روز کربلا و عاشورا و هر سرزمین کربلاست.» کربلا یک ظرفیت بزرگ برای شیعه است تا شیعه همواره خودش را با کربلا محک بزند؛ اگر در کربلا بودم، چه کار می‌کردم و چه عکس‌العملی انجام می‌دادم.

دوازده‌هزار نامه برای امام حسین علیه السلام نوشته شد و این نامه‌ها یعنی ما اهل کوفه نیستیم، حسین تنها بماند؛ اما از این همه نامه، تعداد اندکی به کربلا آمدند تا امام حسین علیه السلام را یاری کنند. بخش زیادی از این‌ها جزو توابعین شدند و بخش قابل توجهی جزء ساکت‌ها شدند و نتوانستند به جا و به موقع تصمیم بگیرند. اینکه مشاهده کردند عده‌ای به شدت علیه امام زمانشان کار می‌کنند؛

درحالی که ساکت ماندند و خود را به بی‌اعتنایی زدند، کم مسأله‌ای نیست. عاشورا به ما یاد داد یا «با حسین» یا «علیه حسین»! این‌گونه نیست که بخشی بتوانند خاکستری بمانند و بی‌تفاوت باشند. اصلاً پیامبر، پیامبر بی‌تفاوتی نبود. پیامبر به شدت با بی‌تفاوتی مخالف بود؛ لذا به خاطر همین با بزرگان مکه پیمانی بستند، تا بی‌تفاوت نباشند. در مقابل حق خوری بی‌تفاوت نبود. به خاطر همین «حلف الفضول» را در مکه راه انداختند.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام هم امام بی‌تفاوتی‌ها نبود. چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل، «زبیر» را در آغوش گرفت و با لطف با او حرف زد تا از ادامه جنگ منصرف شود؟^۲ بی‌تفاوت‌ها همیشه مقابل ائمه اطهار علیهم السلام قرار می‌گرفتند. کربلا پر بود از آدم‌های بی‌تفاوت. بی‌تفاوت‌ها یا قشر خاکستری- که امام حسین علیه السلام را یاری انتخاب نکردند- در پایان به آن قشری که علیه امام حسین علیه السلام هستند، خواهند پیوست. این است که می‌گوییم یا «با حسین» یا «علیه حسین»؛ بنابراین عاشورا به ما می‌آموزد که بی‌تفاوتی عاقبت بخیری را به دنبال ندارد. بی‌تفاوتی در حقیقت، یعنی بی‌حقیقتی و بی‌غیرتی. امام حسین علیه السلام نماد غیرت و دغدغه‌مندی بود؛ لذا ایشان علاوه بر دغدغه دین مردم، دغدغه دنیای مردم را هم داشتند:

روزی مردی بی‌نوا که بر اثر فشار زندگی جاننش به لب رسیده و دستش از همه جا کوتاه شده بود، به امید رسیدن به نوایی به مدینه آمد. او در آنجا درباره کریم‌ترین و سخی‌ترین فرد سؤال کرد. به او گفته شد: حسین بن علی علیه السلام شریف‌ترین و سخی‌ترین فرد مدینه است. مرد بینوا در جستجوی آن امام بزرگوار به مسجد آمد و حضرت را در حال نماز دید. او در همان جا با خواندن ابیاتی خواسته‌اش را

۱. اشاره به عهد و پیمانی دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، با عده‌ای از جوانان مکه در خانه عبدالله بن جدعان بسته بودند. کسانی که این پیمان را بستند سوگند، یاد کردند تا ستم‌دیدگان و افراد غریبه‌ای را که وارد شهر می‌شوند مورد ستم زورمندان واقع می‌شوند یاری کنند. «حلف الفضول»، پس از ظهور اسلام نیز محترم شمرده شد. (سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۱۳۳؛ تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۱۱؛ سیره حلبیه، ج ۱، ص ۱۵۶)

۲. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۷۳

مطرح نمود. امام حسین علیه السلام بعد از شنیدن سخنان وی، رو به قنبر کرد و فرمود: «آیا از مال حجاز چیزی به جای مانده است؟» قنبر گفت: «بلی، چهار هزار دینار داریم.» امام فرمود: «قنبر! آن‌ها را حاضر کن که این شخص در مصرف آن‌ها از ما سزاوارتر و نیازمندتر است.» سپس امام به منزل رفت و ردای خود را -که از بُرد یمانی بود- از تن درآورد و دینارها را در آن پیچید و از لای در به آن مرد نیازمند داد. مرد نیازمند هدایای امام را از لای در گرفت و گریست. امام پرسید: «آیا عطای ما را کم شمردی؟» گفت: «نه، هرگز! بلکه به این نکته می‌اندیشم که این دستان پرمهر و با سخاوت چگونه در زیر خاک پنهان خواهد شد.»^۱

آنچه که حائز اهمیت است، این است که ما باید خود را محک بزینم. ببینیم اگر جایی حقی از کسی تزییع می‌شود و از ترس حرفی نمی‌زنیم، آیا این مسأله عاقبت به خیری را به دنبال دارد؟ بنابراین عاشورا به ما یاد داد که بی‌تفاوتی مردود است. باید یا در لشکر حسین علیه السلام بود یا در لشکر دشمن او. بی‌تفاوت‌ها هم به دشمنان ملحق خواهند شد و این یک خطر بسیار بزرگی است. اینکه امام فرمود: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ إِصْلَاحٍ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرُ بِسَبِيلَةِ جَدِّي وَ أَبِي؛ من برای جاه‌طلبی و کام‌جویی و آشوب‌گری و ستمگری قیام نکردم؛ بلکه برای اصلاح در کار امت جدم قیام کردم می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر و به شیوه جد و پدرم حرکت کنم.»^۲ یعنی در مکتب حسین علیه السلام بی‌تفاوتی مرده است و هرکس می‌خواهد در مکتب حسین علیه السلام زندگی کند باید نسبت به جامعه دغدغه داشته باشد و باید اهل امر به معروف و نهی از منکر باشد. «به من چه»، «به تو چه» و «سری که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندد» در مکتب حسین علیه السلام هیچ جایگاهی ندارد.

یک روز یک پیرزن سراغ «حاج احمد کاظمی» را می‌گرفت. وقتی حاجی برای

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۰

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۹؛ المناقب، ج ۴، ص ۸۹

سرکشی آمد، پیرزن رفت ملاقاتش و بعد از چند دقیقه گفتگو رفت. یک هفته بعد پسر پیرزن آمده بود برای تشکر. می‌گفت: حاج احمد مشکلم را حل کرده است. بعد فهمیدیم پسر پیرزن به خاطر نداشتن پول دیه قرار بوده برود زندان. اما حاج احمد بخشی از ارثیه‌ای که از پدر و مادرش به او رسیده را می‌دهد تا دیه را پرداخت کنند. اینجوری پسر پیرزن آزاد شده بود.^۱

بی‌تفاوت‌ها اگر شهدا را بشناسند دیگر بی‌تفاوت نخواهند ماند. بهتر است با خودمان دو دوتا چهارتا کنیم که اگر در کربلا بودیم آیا جزء افراد دغدغه‌مندی بودیم که برای دین از جان هم می‌گذشتیم یا اینکه می‌گوییم: «به من چه» و خودمان را به خطر نمی‌اندازیم. قیام سیدالشهدا علیه السلام به ما نشان می‌دهد که نباید نسبت به انحرافات که در جامعه اسلامی به وجود می‌آید، بی‌تفاوت باشیم. بی‌تفاوتی نسبت به انحرافات اجتماعی، گناه بزرگی است. کسی که غیرت دینی دارد، در برابر نالهٔ مظلوم و نعرهٔ ظالم ساکت نمی‌نشیند و به تأسی از سیدالشهدا علیه السلام همواره مدافع حق و دشمن باطل است. اگر شخص غیرت دینی نداشته باشد، بی‌تفاوتی در او موج می‌زند.

فقیه و عالم بزرگ، «سیدمحمد جواد حسینی عاملی»، مؤلف کتاب «مفتاح الکرامه»، شبی از شب‌ها در خانه مشغول شام خوردن بود که کسی در خانه را کوبید. در را که باز کرد، خادم استادش، «علامه سیدمهدی بحرالعلوم» را دید. گفت: «شام علامه بحرالعلوم را نزد او گذاشته‌اند، او نمی‌خورد و منتظر شماست!» سید جواد عاملی با عجله به خانه سید بحرالعلوم رفت. همین که وارد می‌شود و چشم جناب استاد به او می‌افتد، فریاد می‌زند: آیا از خدا نمی‌ترسی؟ آیا خدا را مراقب خود و اعمال خود نمی‌دانی، از خدا شرم نمی‌کنی؟ گفت: آقا! چه اتفاقی افتاده؟ گفت: می‌خواستی چه اتفاقی بیافته؟ مردی بی‌بضاعت در همسایگی تو زندگی می‌کند. او تا کنون هر شبانه‌روز مقداری خرما زاهدی از

۱. خاطره‌ای از زندگی سرتیپ شهید احمد کاظمی، فصلنامه نگین ایران، شماره ۱۶، ص ۲۷

بقال محل نسیه می‌گرفت و با عیال خود، با آن خرما، می‌گذراند و جز این چیزی نداشت. حالا یک هفته است که خانواده‌اش او جز خرما چیزی نخورده‌اند. امروز مرد به بقال رجوع می‌کند تا از همان خرما برای خوراک شب خود و خانواده‌اش بگیرد. بقال می‌گوید: «قرض تو زیاد شده است». مرد خجالت کشیده چیزی نمی‌گیرد و به خانه باز می‌گردد. اکنون او و خانواده‌اش گرسنه‌اند و بی‌شام. با این وضع، تو سرگرم شام خوردن بودی؟! درحالی‌که این مرد همسایه توست، و تو او را می‌شناسی، فلانی است. گفت: آقا! والله از حال او اطلاع نداشتم. سیدبحرالعلوم می‌گوید: اطلاع نداشتی؟ چطور اطلاع نداشتی؟ همه‌ی خشم من از همین جاست. چرا از حال برادران و همسایگان بی‌خبر بمانی و از حال و روز آنان جويا نشوی و آگاه نگردی؟ سید جواد! اگر از حال این مرد بی‌نوا مطلع بودی و این‌گونه با خیال راحت خود به خوردن شام مشغول شده بودی کافر بودی، و دیگر تو را مسلمان به حساب نمی‌آوردیم! پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمودند: «**مَا آمَنَ بِي مِنْ بَاتٍ شَبَعَانَ وَ جَارُهُ طَوِيًّا، مَا آمَنَ بِي مِنْ بَاتٍ كَاسِيَا وَ جَارُهُ عَارِيًّا**؛ به من ایمان نیاورده است آن کس که شب سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد. به من ایمان نیاورده است آن کس که شب پوشیده بخوابد و همسایه‌اش برهنه باشد.»^۲

قیام اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام برای مبارزه با بی‌تفاوتی‌ها بود. مردمی که نسبت به دنیای خودشان بی‌تفاوت بودند، نسبت به آخرت بی‌تفاوت بودند. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام قیام کرد تا این بی‌تفاوتی‌ها را اصلاح کند. بی‌تفاوتی‌هایی که از فرهنگ ضد دینی اموی و معاویه نشأت گرفته است. این رویه حتی در مواجهه با دشمنان وجود داشت و حضرت نسبت به افرادی چون عمر سعد هم بی‌تفاوت نبود و به هر طریقی به دنبال نجات او از بی‌تفاوتی بود. وقتی با عمر سعد روبه‌رو شد فرمود: «**وَيْلِكَ يَا بَنَ سَعْدٍ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟ أَتُفَاتِلُنِي وَ أَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمَتْ؟ دَرُّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ وَ كُنْ مَعِي، فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى**؛ وای بر تو، ای پسر سعد، آیا از خدایی که بازگشت

۱. سیمای فرزندانگان، ص ۲۵۲

۲. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۲۹

تو به سوی اوست، هراس نداری؟ آیا با من می‌جنگی درحالی‌که می‌دانی من پسر چه کسی هستم؟ این گروه را رها کن و با ما باش که این موجب نزدیکی تو به خداست.»^۱ امام حسین نسبت به دشمنش نیز بی‌تفاوت نیست؛ پس چرا عده‌ای نسبت به همدیگر اینقدر بی‌تفاوت شدند؟ چرا این زیبایی‌ها را از دین و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام نخواندیم و عمل نکردیم؟ امام حسین با این جملات نشان می‌دهد نسبت به عاقبت دنیوی و اخروی دشمنان هم بی‌تفاوت نیست. خداوند در بین مردمی که در این دنیای بی‌تفاوتی زندگی می‌کنند، ستاره‌هایی قرار داد که با این ستاره‌ها می‌شود راه را پیدا کرد.

یک موتور گازی داشت که هر روز صبح و عصر سوارش می‌شد و می‌ومد مدرسه و برمی‌گشت. یک روز عصر که پشت همین موتور نشسته بود و می‌رفت، رسید به چراغ قرمز. ترمز زد و ایستاد. یک نگاه به دور و برش کرد و موتور را زد روی جک و رفت بالای موتور و شروع کرد: «الله اکبر و الله اکبر». نه وقت اذان ظهر بود، نه اذان مغرب. «شاهدان لاله الا الله». هرکس «مجید زین الدین» را نمی‌شناخت، غش غش می‌خندید و متلک می‌انداخت. هرکس هم می‌شناخت مات و مبهوت نگاهش می‌کرد که این مجید چه اش شده؟! قاطی کرده؟!

چراغ سبز شد و ماشین‌ها راه افتادند و رفتند. آشناها آمدند سراغ مجید که: آقا مجید چه طور شد یکهو؟ حالتون خوب بود که! مجید یک نگاهی به رفقاش انداخت و گفت: مگر متوجه نشدید؟ پشت چراغ قرمز یک ماشین عروس بود که عروس داخل آن بی‌حجاب نشسته بود و آدم‌های دورش نگاهش می‌کردند. من دیدم در روز روشن جلوی چشم امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام دارد گناه می‌شود، به خودم گفتم چه کار کنم که حواس این‌ها از آن خانم پرت بشود، دیدم این بهترین کار است!

ما چه قدر مثل شهید مجید زین الدین دغدغه داریم که در شهر گناهی رخ

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۶۴-۱۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۸-۳۸۹

ندهد؟ مگر ما نخواندیم که: «**کَلِّمُوا رَاعٍ، وَ كَلِّمُوا مَسْئُولًا عَنْ رَعِيَّتِهِ**؛ هرکدام از شما مسئول هستید و دربارهٔ افرادی که به سخن شما گوش می‌دهند، بازخواست خواهید شد.»^۱ همهٔ ما به خاطر بی‌تفاوتی‌هایمان، به خاطر حرف زدن‌هایمان و سکوت‌هایمان بازخواست می‌شویم. به خاطر پُست‌هایی که در پیج‌هایمان می‌گذاریم، استوری‌هایی که می‌گذاریم و به خاطر لایک‌هایی که می‌کنیم و... بازخواست می‌شویم.

چرا ما در جامعه نسبت به بعضی از مسایل بی‌تفاوت باشیم؟ مردم ما مردمی دیندار و عاشق امام حسین‌اند و قطعاً به دنبال جاری کردن فرهنگ کربلا در زندگی خودشان هستند. مردم ما مردمی کربلایی هستند. «ما ملت امام حسینیم». ما عاشق امام حسینیم. نباید نسبت به معضلات اجتماعی که از طرف فرهنگ منحنط و بی‌پایه و اساس غربی در حال نفوذ در جامعهٔ ماست، بی‌تفاوت باشیم. اعضای سیاهی لشکر یک فیلم، با اینکه نقش کم‌رنگی دارند؛ اما هرکدام به نوعی در کنار بازیگران اصلی، به ساخت فیلم کمک می‌کنند. ما هم ممکن است سیاهی لشکر باشیم و کار خاصی نکنیم؛ اما با همین بی‌تفاوتی خود، به تکمیل پازل دشمن کمک می‌کنیم؛ مثلاً ممکن است کسی به مهمانی پُر گناهی دعوت شود و با اینکه می‌داند گناه، سبب تأخیر در ظهور می‌شود، به خاطر ترس از مسخره شدن و... به آن مهمانی برود و این کار را این‌گونه توجیه کند: من به آنجا می‌روم، اما هیچ گناهی نمی‌کنم و فقط در ظاهر هم‌رنگ بقیه می‌شوم. باید به چنین فردی گفت: در کربلا نیز عده‌ای سیاهی لشکر بودند؛ اما با این کار، دشمن را تأیید کردند، به تعداد دشمن افزودند و نسبت به ظلم بی‌تفاوت بودند. کسی منکر اینکه دل انسان، پاک باید باشد، نمی‌شود؛ اما باید به خاطر داشت که سیاهی لشکر بودن در مجلس گناه، چیز کمی نیست و نباید از کنار آن به راحتی عبور کرد.

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۸؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸۴؛ جامع‌الآخبار، ص ۱۱۹؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶؛ منیة العرید، ص ۳۸۱.

در حادثه کربلا، سپاهی لشکر بودن بعضی‌ها باعث تقویت ظلم و قساوت یزید و یزیدیان شد. ﴿الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَا نُوْمِنُ لِرَسُوْلِ حَتّٰى يٰتِيَنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ التّٰرُ فُلٌ قَدْ جَاكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِى بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالَّذِى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ﴾؛ گفتند: خداوند از ما پیمان گرفته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا [به‌عنوان معجزه] یک قربانی بیاورد، که آتش [صاعقه] آن را بسوزاند، بگو: پیامبرانی پیش از من، برای شما آمدند؛ و دلایل روشن، و آنچه را گفتید آوردند؛ اگر راست می‌گویید چرا آن‌ها را به قتل رساندید؟^۱ افرادی به عنوان قاتلان پیامبران معرفی شده‌اند که دخالت مستقیمی در وقوع قتل نداشتند؛ اما با وجود این، مورد اعتراض قرار گرفتند: «بگو قطعاً پیش از من، پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید، برای شما آوردند. اگر راست می‌گویید، پس چرا آنان را کشتید؟». حضرت صادق علیه السلام فرمودند: این اتهام وارد به بنی اسرائیل، به دلیل آن بود که نسل‌های بعدی نیز حاضر نشدند قتل انبیاء را محکوم نموده و از آن اعلام برائت کنند.^۲

عالم بزرگوار، مرحوم «سید عبدالرزاق مقرر»، در کتاب «العباس» از کتاب «منتخب طریحی» نقل می‌کند: تمامی قاتلین امام حسین علیه السلام را به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند و رسول خدا راجع به داستان کربلا و جنایاتی که آنان مرتکب شده بودند از ایشان جویا می‌شد. یکی از آن گروه ستمگر گفت: من آب را به روی امام حسین علیه السلام بستم. دیگری گفت: من امام حسین علیه السلام را تیر باران کردم. سومی گفت: من سینه آن حضرت را پایمال نمودم. چهارمین نفر گفت: من فرزند حسین علیه السلام را کشتم. پیغمبر خدا پس از شنیدن این اعترافات به قدری گریه کرد که ان افرادی که در حضورش بودند از گریه آن بزرگوار به گریه افتادند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا عموم آنان را به سوی جهنم بردند. در همین گیرودار بود که شخص دیگری را آوردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: تو نسبت

۱. آل عمران، ۱۸۳.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۹.

به حسین من چه کردی؟ او گفت: من فقط نجار بودم و جنگ و جدالی نکردم. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: جرم تو این بوده که بر علیه حسین من سیاهی لشگر تشکیل داده‌ای. سپس دستور داد تا وی را هم به سوی دوزخ بردند!^۱

پس لطفاً برای عاقبت به خیری خود، نسبت به گناه بی تفاوت نباشید و حتی در ظاهر، هم‌رنگ دشمن نشوید!

احساس

عضویت در لشکر امام زمان

لشکر امام جای دغدغه‌مندان است، جای دلواپسان واقعی است، جای عاشقان واقعی است؛ کسانی که نسبت به خود، خانواده، جامعه، امام و دین و... بی تفاوت نیستند. لشکر سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَام نمونه بارز و کاملی از این لشکر است، نمونه کاملی از کسانی که نسبت به امام و جامعه بی تفاوت نبوده‌اند که در رجزهای آن‌ها به خوبی دیده می‌شود:

زهیر گفت: حسینا! بخواه از ما جان

حبیب گفت: حبیب! بگیر از ما سر

سپس به معرکه عابس، «أجتنی» گویان

درید پیرهن از شوق و زد به صحرا سر

بنازم «أم وهب» را، به پاره تن گفت

برو به معرکه با سر ولی میا با سر

خوشا به حال غلامش، به آرزوش رسید

گذاشت آخر سر، روی پای مولا سر

لشکر عاشوراییان به ما راه عاشورایی شدن را آموختند. کلید ورود این راه عدم بی تفاوتی است. شهدا ادامه‌دهنده راه اصحاب عاشورا بودند: در اسارت،

۱. حجة الاسلام محمد جواد نجفی، ستارگان درخشان (سرگذشت قمر بنی هاشم عَلَيْهِمُ السَّلَام)، ج ۱۵.

عراقی‌ها برا تضعیف روحیهٔ ما فیلم‌های زنده پخش می‌کردند. یک روز یکی از بچه‌ها، به نشانهٔ اعتراض تلویزیون را خاموش کرد. عراقی‌ها او را گرفتند و بردند بیرون. هیچ‌کس از او خبر نداشت. همان روز برای استراحت ما را فرستادند به حیاط اردوگاه. وارد حیاط که شدیم، آن بسیجی را دیدیم؛ درحالی‌که یک چاله‌کنده بودند و تا گردن گذاشته بودندش داخل چاله. فقط سرش پیدا بود. شب که شد صدای «الله‌اکبر» و ناله‌های همان بسیجی بلند شد. همه نگران‌ش بودیم. صبح که شد گفتند شهید شده است. خیلی دنبال آن بودیم تا علت ناله و فریاد دیشب را بدانیم. وقتی یکی از نگهبانان علتش را گفت، مو به تنمان راست شد. می‌گفت: زیر خاک این منطقه موش‌های صحرایی گوشت‌خوار وجود دارد. موش‌ها حس بویائی قوی‌ای دارند. وقتی متوجه دوستان شدند، به او حمله کردند و گوشت بدنش را خوردند. علت شهادت و ناله‌هاش هم همین بوده. صبح که بدنش را آوردیم بیرون، تکه‌تکه شده بود. این‌طوری شهید دادیم و حالا بعضی‌ها مان راحت پای کانال‌های ماهواره نشستیم و صحنه‌های زنده را تماشا می‌کنیم. و گاهی با خانواده هم همراهی می‌کنیم و نمی‌دانیم که یک روز همان شهید را می‌آورند تا توضیح بدهد به چه قیمتی چشم خود را از گناه حفظ کرده و غصهٔ دوستان هم‌اسارتی خود را می‌خورده و شهادت را به جان خریده تا خود و دوستانش مبتلا به دیدن صحنه‌های زنده نشوند.

همین بس که خدای متعال در قرآن این ویژگی را از ویژگی‌های مهم اصحاب صاحب‌الزمان معرفی می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرکس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زبانی نمی‌رساند)؛ خداوند جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان

متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندان؛ آن‌ها در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند)، می‌دهد؛ و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست.^۱ تمام این پنج ویژگی ذکر شده کسانی هستند که بی‌تفاوتی در آن‌ها راه ندارد. حضور در لشکر امام و همراهی امام و به مقام «حَلَّتْ بِفِنَائِكَ» رسیدن اوج آرزوی یک عاشق است که در معشوق خود ذوب شود.

نفاق

عزیزان! یکی از نشانه‌های فرهنگ غربی که در جوامع مختلف ظهور و بروز پیدا کرده، همین بی‌تفاوتی است. بی‌تفاوتی نسبت به دیگر انسان‌ها، بی‌تفاوتی نسبت به مشکلات مردم؛ اما در مقابل این فرهنگ غلط غربی - که ریشه در فرهنگ ضد دینی دارد - فرهنگ کربلاست که همان فرهنگ اسلام ناب است. وقتی به ماهیت کربلا و علت قیام ابا عبدالله علیه السلام نگاه می‌کنیم، توجه به دیگران و مبارزه با بی‌تفاوتی موج می‌زند. یکی از ابعاد مهم اصلاح امت پیامبر - که هدف قیام ابا عبدالله بوده - همین مبارزه با بی‌تفاوتی است؛ به نحوی که قرآن کریم این بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت دیگر مسلمانان را از ویژگی‌های منافقان بر شمرده است.

یکی از نشانه‌های منافق این است که در هر جای دنیا و هر زمانی از زمان‌ها، خود را از آحاد مسلمانان و جامعه مسلمان جدا بداند (و نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت باشد) و خود را شریک شادی و غم مسلمانان نداند، و (حتی) نه تنها از پیشرفت آنان، خشنود نشود؛ بلکه ناراحت هم بشود. اگر ناراحتی و مصیبتی برای برادران مسلمانش پیش آید، خشنود شود و از اینکه این مصیبت بر او پیش نیامده، خوشحال باشد. چنانچه آحاد مسلمانان به گونه‌ای باشند که اگر در مشرق، بلایی سرشان آوردند، در مغرب، مردم اصلاً نفهمند و از روی بی‌تفاوتی، درد دیگر سرزمین مسلمان را احساس نکنند. این خود نشانه ناپیوستگی و عدم حیات

۱. المائدة، ۵۴

است و آن کسانی که رنج دیگران را احساس نمی‌کنند و نمی‌فهمند، عملاً و فکراً از بقیهٔ مسلمانان کناره می‌گیرند. چنین کسانی به مقتضای این آیه **﴿إِنَّ نُصْبَكَ حَسَنَةٌ كَسُوهُمْ وَإِنْ تُصْبِكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ﴾**؛ جزء منافقان می‌باشند؛ چراکه نشانهٔ بی‌تفاوتی در هرکه پیدا شود، او منافق است. از این رو فرموده‌اند: **﴿مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ﴾**؛ کسی که صبح کند، درحالی‌که به امر مسلمانان توجه و اهتمامی نداشته باشد، از اسلام هیچ بهره‌ای نبرده است و هرکه شاهد فریادخواهی و کمک‌خواهی مردم باشد که مسلمانان را به یاری می‌خواند، پس پاسخی به او ندهد، از مسلمانان نیست.^۲ مسلمانان باید به فکر باشند، گرفتاری‌های دیگران را در نظر بگیرند و به فکر علاج جامعه باشند. بی‌تفاوت نباشند.^۳

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌فرماید: پیغمبر خدا به من فرمود: **﴿إِنِّي لَأَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَا الْمُؤْمِنُ فَيَمْتَعُهُ اللَّهُ بِأَيْمَانِهِ وَأَمَا الْمُشْرِكُ فَيَقْتَمِعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ﴾**؛ من نه از آیندهٔ مردم مؤمن می‌ترسم نه از آیندهٔ مردم مشرک؛ از آیندهٔ مؤمن ترس ندارم چون که از خدا می‌ترسد. مشرک هم به خاطر سرکشی از پای درمی‌آید و حسابش روشن است. او آن طرف جوی ایستاده، شما هم این طرف، او در مقابل شماست، معلوم است.^۴ آمریکا می‌گوید مذهب من این است و اسرائیل می‌گوید مذهب من چنین است. دشمن کافر کمونیست، از ابتدا روی اصل ولایت فقیه خط می‌کشد و می‌گوید من آن را اصلاً قبول ندارم و از ابتدا با من بحث نکنید. این جا روشن است، می‌گوید اصلاً قبول ندارم: **﴿وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ﴾**^۵ پیغمبر فرمود: «علی جان، آن چیزی که من از آن بر شما و مؤمنین می‌ترسم، منافق است؛ چون او می‌گوید من مؤمنم، نه مشرک و نه کافر. یزید هم قرآن می‌خواند، وقتی

۱. توبه، ۵۰.

۲. الکافی: ۲، ج. ۵، ص ۱۶۴؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ح ۱۲۰، ص ۳۳۹

۳. تفسیر سوره براءت، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، صص ۳۳۱ تا ۳۴۷ (خلاصه)

۴. نهج البلاغه، نامه ۲۷

۵. نهج البلاغه، ۳۸۵.

سر امام حسین علیه السلام را به مجلس او آوردند و اهل بیت را وارد کردند، از یک طرف خوب خیزران در دستش است و به لب و دندان اباعبدالله علیه السلام جسارت می‌کند، از طرف دیگر این آیه را می‌خواند: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ﴾؛ می‌گفت: خدا ما را عزیز کرد، خدا به ما قدرت داد، او هم به گردن خدا می‌اندازد. ابن زیاد نیز در مجلس به حضرت زینب و اهل بیت رو کرد و گفت: خدا به ما این قدرت را داد. امام حسین علیه السلام هم که شهید شد، یک مرتبه صدای الله اکبر دشمن بلند شد. نکند خدای ناکرده بی تفاوت بنشینیم و دنیا را بر آخرت ترجیح بدهیم. انحرافات تاریخ اسلام از بی تفاوت بودن نخبگان و خواص شکل گرفته است.

رفتار

مسئولیت پذیری

۱. احساس مسئولیت در سپاه حسین علیه السلام از شش ماهگی شروع می‌شود! بی تفاوتی نسبت به خود! وجود ما امانتی است از جانب پروردگار که بایستی نسبت به حفظ آن کوشا باشیم. حضرت امیر فرمودند: «إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ مُمْنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَتَّبِعُوها إِلَّا بِهَا؛ همانا بهایی برای جان شما جز بهشت نیست؛ پس به کمتر از آن نفروشید.»^۲ «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ؛ ارزش مرد به اندازه همت اوست.»^۳

همسر شهید «محمد علی خورشاهی»، قائم مقام فرمانده گردان کوثر لشکر ۵ نصر، در خصوص سلوک معنوی همسرش این چنین بیان می‌کند: «یک شب کاغذی را از جیبش درآورد، علامت زد و کنار گذاشت. بعد گفت: خانم! بیا بنشین این جا کارت دارم. کاغذ را نشانم داد و گفت: تا الآن این کاغذ را دیده بودی؟ با تعجب گفتم نه، چیست؟! چرا این قدر خط‌خطی است؟! گفت: نامه عملم.

۱. آل عمران، ۲۶.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۷.

حساب و کتاب کارهایم. می‌خواهم حسابش را داشته باشم. بدانم صبح تا شب دل چند نفر را شکستم، با چند نفر خوب بودم، چه کار کردم، چه کار نکردم. همه‌اش را این‌جا می‌نویسم. گفتم به تو هم نشان بدهم شاید خوشتر بیاید و برای خودت درست کنی.^۱

۲. خانوادگی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده‌ی خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست نگه دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند و آنچه را فرمان داده شده‌اند (به طور کامل) اجرا می‌نمایند!^۲

۳. اجتماعی

برتری جامعه اسلامی به امر به معروف و نهی از منکر است؛ که مصداق مسئولیت‌پذیری اجتماعی است. «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَتَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»؛ بگو شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم، و آن اینکه: دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید این دوست و همنشین شما محمد هیچ‌گونه جنونی ندارد؛ او فقط بیم‌دهنده‌ی شما در برابر عذاب شدید (الهی) است!^۳

شهید «اکبر جزی» در عملیات فتح‌المبین از فرماندهان گردان بود. ما در محوری که به تیپ امام حسین واگذار کرده بودند باید حتماً از کوهستان عبور می‌کردیم. و خودمان را به خطوط دشمن می‌رساندیم و با دشمن درگیر می‌شدیم. از آن‌جا به طرف یک رودخانه‌ی فصلی می‌رفتیم و ادامه می‌دادیم و به طرف یک مکینه‌ی آب می‌رفتیم و بعد از یک دشت، به جاده «عین خور» می‌رسیدیم. شب عملیات از

۱. راضیه رضایپور، آخرین معادله، ص ۱۶۰

۲. تحریم، ۶

۳. سبأ، ۴۶

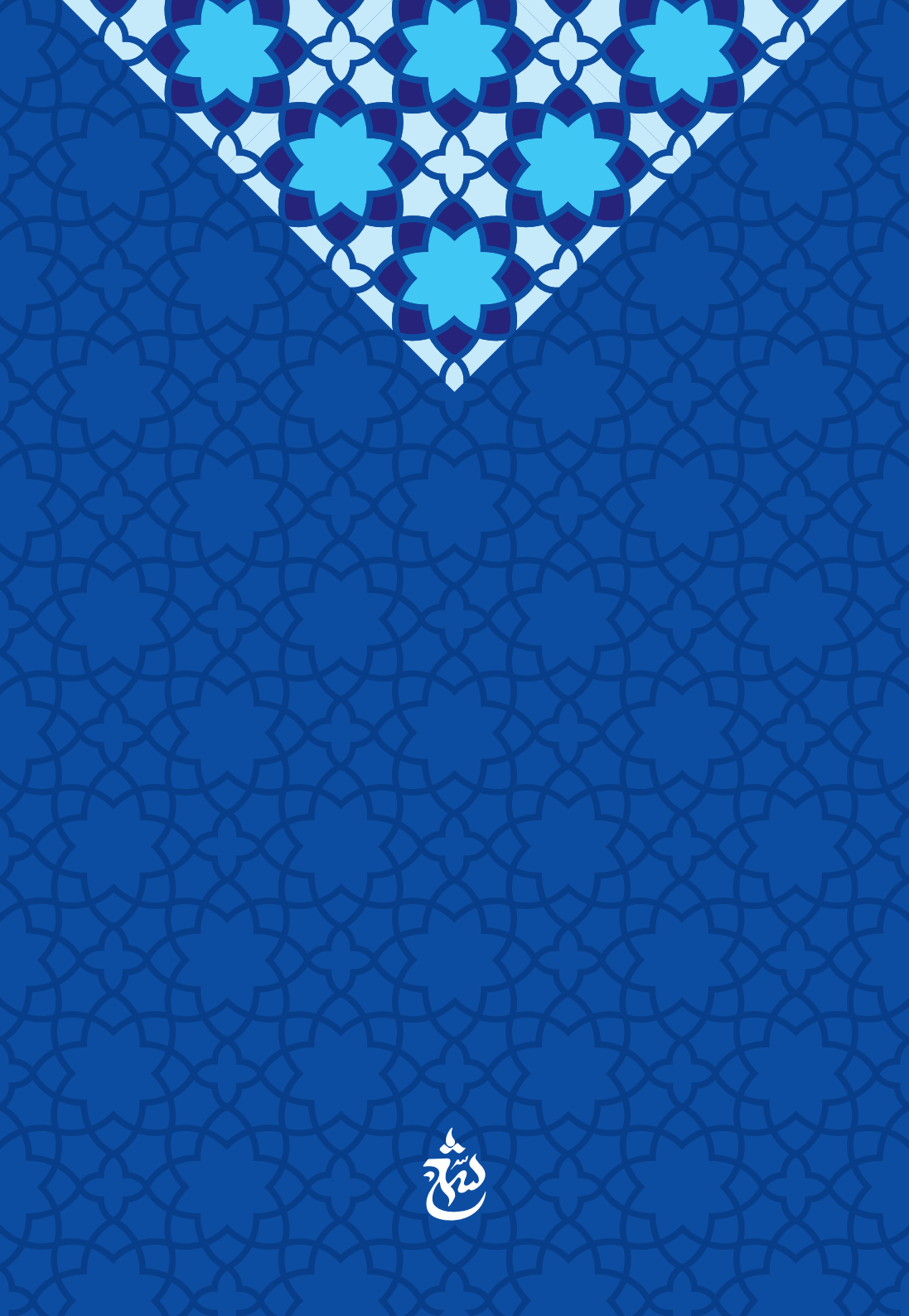
معبر که بچه‌های تخریب باز کرده بودند، حرکت کردند. زمانی که بچه‌ها به طرف جلو حرکت می‌کردند، عراقی‌ها روی معبر یک تیربار مستقر کرده بودند. وقتی بچه‌ها به ۵۰ متری عراقی‌ها می‌رسند، درگیری شروع می‌شود و تیربار عراقی‌ها شروع می‌کند که معبر ما را مورد اصابت قرار دهد. در چنین مواقعی معمولاً بچه‌های ما کپ می‌کردند و می‌خوابیدند و اگر این حالتشان ادامه دار می‌شد، باعث می‌شد که بچه‌های زیادی در معبر قتل‌عام شوند. بلافاصله زمانی که این اتفاق می‌افتد و تیربار هم در معبر در حال شلیک کردن بود، هر کدام از بچه‌ها که بلند می‌شدند، مورد اصابت واقع می‌شدند. شهید اکبر جزی از فرصت استفاده می‌کند و شروع می‌کند به حالت سینه‌خیز از معبر رد شدن و به جلو رفتن. به خاک‌ریز عراقی‌ها، زیر سنگر تیربار می‌رسد. با دست راستش لوله تیربار را می‌گیرد و بالا می‌برد. تیربار یک نوار ۲۵۰ تایی دارد و شروع می‌کند به شلیک کردن. معمولاً عراقی‌ها چندتا نوار را سر هم می‌کردند. زمانی که شهید اکبر جزی زیر تیربار می‌رود، لوله تیربار قرمز شده بود. با دست راستش لوله تیربار را بالا می‌برد و یک «الله اکبر» می‌گوید و بچه‌ها نگاه می‌کنند که تیربار که تا چند لحظه قبل داشت تیر می‌انداخت و داخل معبر را می‌زد، الآن به سمت هوا شلیک می‌کند. بچه‌ها بلند می‌شوند و الله اکبر می‌گویند و خاک‌ریز عراقی‌ها را می‌گیرند. زمانی که اکبر جزی لوله تیربار را می‌گیرد و بالا می‌برد، عراقی‌ها بلافاصله به سمت این شهید بزرگوار تیراندازی می‌کنند و ایشان را به شهادت می‌رسانند. ایشان یک گردان را با حرکت خود نجات داد. فردا صبح که بچه‌ها جنازه شهدا را از منطقه جمع می‌کردند زمانی که به معبر می‌رسند، می‌بینند کسی که دیشب تیربار را بلند کرده و یک گردان را نجات داده تا بتوانند خودشان را به خاک‌ریز دشمن برسانند، کسی نبوده به جز شهید اکبر جزی. دست شهید اکبر جزی با لوله تیربار به هم چسبیده بود و با هم یکی شده بود. این حرکت و این ایثار و فداکاری شهید اکبر جزی باعث می‌شود که بچه‌ها از قتل‌عام نجات پیدا کنند!

ذکر مصیبت

امشبى راشه دين در حرمش مهمان است، مکن اى صبح طلوع
 ظهر فردا بدنش زير سم اسبان است، مکن اى صبح طلوع
 اين شب آخر شه لب عطشان است، مکن اى صبح طلوع
 دفتر عمر حسين در ورقِ پايان است، مکن اى صبح طلوع

شب عاشورا است، شب مصیبت و غم است. دل‌ها را متصل به کربلا کنیم. ان‌شاءالله دست جمعی مُحرم کربلا باشیم. کنار حرم ابا عبدالله علیه السلام عرض ارادت کنیم. عاشقان ابا عبدالله امشب را کم نگذارند. شب عاشورا است. بعضی‌ها نوشته‌اند امشب را تا صبح بیدار باشید. به یاد حسین گریه کنید. امشب را شب زنده‌داری دارند. بمیرم برای آن خواهری که امشب آخرین شبی است که برادر را می‌بیند. بمیرم برای آن خواهری که فردا بی برادر می‌شود. برای آن خواهری بمیرم که فردا حسینش را از دست می‌دهد. آى، ابا عبدالله علیه السلام چراغ خیمه را کم کرد. گفت: هرکس می‌خواهد برود، برود. من حسینم، من غریبم، هرکس می‌خواهد با من بماند، بماند. هرکس می‌خواهد برود، برود. چراغ را خاموش کردند. یکی یکی بلند شدند و رفتند. آى، یارهایی ماندند که دوستان حسین بودند؛ اما فردا ابا عبدالله علیه السلام می‌بیند یکی یکی دارند می‌روند. خودش تنها مانده. این را بگویم که امشب حسین به همه خیمه‌ها سر می‌زند. می‌گویند حبیب بن مظاهر - که سنی از او گذشته بود - با امام حسین اصلاً مزاح نمی‌کرد، شوخی نمی‌کرد؛ اما امشب با حسین مزاح می‌کند. می‌خندد. چرا؟ می‌گوید حسین جان می‌دانم که فردا در رکابت شهید می‌شوم. می‌روم کنار مولایم علی. می‌روم کنار مولایم رسول الله. یارب العالمین!

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین



سورة



کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوارالجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)، ۱۱۱ جلد، دار احیاء التراث العربی - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ ق.
۵. عراقی، محمود بن جعفر، دارالاسلام، مسجد مقدس جمکران - قم، چاپ سوم: پائیز ۱۳۸۷.
۶. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ۲ جلد، الشریف الرضی - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۲ ق.
۷. گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، پابرهنه دروادی مقدس، گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، تهران، چاپ ۱۳۹۳
۸. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ۲ جلد، کنگره شیخ مفید - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۹. الشریفی، محمود، موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، قم: منظمه الاوقاف و الامور الخیریه، دارالاسوه للطباعه والنشر، ۱۳۸۳
۱۰. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، ۱ جلد، جهان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۸ ش.
۱۱. مدرسی سید محمد تقی، معراج روح در مکتب اهل بیت، محبان الحسین علیهم السلام، ۱۳۸۱ ش
۱۲. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ۲ جلد، کتاب فروشی داوری - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۵ ش



۱۹۶۶م.

۱۳. میرد، محمد بن یزید، الكامل فی اللغة والادب، ۴ جلد، دارالکتب العلمیه، بیروت- لبنان، ۱۴۰۹ق
۱۴. سماوی، محمد، ابصار العین فی انصار الحسین، بصیرتی، قم، ۱۳۸۶ش
۱۵. حائری شیرازی، سید عبدالمجید، ذخیره الدارین فیما يتعلق بمصائب الحسین، زمزم هدایت، قم، ۱۳۴۵ق
۱۶. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للمصدق)، ۱ جلد، کتابچی - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷۶ش.
۱۷. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، مؤسسه دارالهجره، قم - ایران، ۱۴۰۹ق
۱۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ۱ جلد، جامعه مدرسین - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۴/۱۳۶۳ق.
۱۹. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۲۸ جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ق.
۲۰. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، عدة الداعی و نجاح الساعی، ۱ جلد، دارالکتب الإسلامی، چاپ: اول، ۱۴۰۷ق.
۲۱. بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله، عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال - الإمام علی بن أبی طالب علیهما السلام، ۲ جلد، مؤسسه الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف - ایران: قم، چاپ: دوم، ۱۳۸۲ش.
۲۲. ابن أبی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، ۱۰ جلد، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۴ق.
۲۳. طریحی، فخرالدین بن محمد، المنتخب فی جمع المراثی و الخطب، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۷۸
۲۴. طبری آملی، محمد بن جریر، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، اساطیر، تهران - ایران، ۱۳۶۲ش
۲۵. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للتبرسی)، ۲ جلد، نشر مرتضی - مشهد، چاپ: اول، ۱۴۰۳ق.
۲۶. بن داود دینوری، ابوحنیفه احمد، اخبار الطوال، نشر نی، تهران، ۱۳۹۵ش
۲۷. پاینده، ابو القاسم، نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ۱ جلد، دنیای دانش - تهران، چاپ: چهارم، ۱۳۸۲ش.
۲۸. ابن أبی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالمی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ۴ جلد، دارسید الشهداء للنشر - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۵ق.

۲۹. شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۹۴ ش
۳۰. مقرر، سید عبدالرزاق، مقتل مقرر، طوبای محبت، ۱۳۹۳ ش
۳۱. ابن نما حلی، جعفر بن محمد، مثیر الأحزان، ۱ جلد، مدرسه امام مهدی - ایران؛ قم، چاپ: سوم، ۱۴۰۶ ق.
۳۲. محقق خوانساری، حسین بن محمد، الحاشیه علی الشفاء (الالهیات)، دبیرخانه کنگره آقا حسین خوانساری، ۱۳۷۸ ش
۳۳. صالحان، جعفر، سلوک بافرزند، تراث، تهران، ۱۳۹۹ ش
۳۴. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
۳۵. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، دار الفکر، بیروت - لبنان
۳۶. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، ۱ جلد، شریف رضی - قم، چاپ: چهارم، ۱۴۱۲ ق / ۱۳۷۰ ش.
۳۷. قمی، عباس، منتهی الآمال، مبین اندیشه، ۱۳۹۰
۳۸. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ۱۰ جلد، دار الکتب الإسلامیه - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۳۹. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ۲ جلد، جامعه مدرسین - قم، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش.
۴۰. بن عبدالبر ابن عاصم نمری، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، دار الجیل، لبنان - بیروت، ۱۹۹۲ م، ۱۴۱۲ ق
۴۱. عطا، محمد عبدالقادر، الطبقات الکبری، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، بیروت - لبنان، ۱۴۱۰ ق یا ۱۹۹۰ م
۴۲. زرکلی، خیر الدین، قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین، دار العلم للملایین، بیروت - لبنان، ۱۹۸۹ م
۴۳. مفید، محمد بن محمد، الإختصاص، ۱ جلد، المؤتمر العالمی لافیئہ الشیخ المفید - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۴۴. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه (ط - التقدیمه)، ۲ جلد، بنی هاشمی - تبریز، چاپ: اول، ۱۳۸۱ ق.
۴۵. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، صدرا، قم، ۱۳۸۷ ش
۴۶. امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعه، دار التعارف للمطبوعات، بیروت - لبنان، ۱۴۰۳ ق
۴۷. ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، الفتوح، دار الأضواء، بیروت - لبنان، ۱۴۱۱ ق

۴۸. ابن اثیر جززی، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ۵ جلد، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان - قم، چاپ: چهارم، ۱۳۶۷ ش.
۴۹. ابن قتیبة الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم، عیون الأخبار، دار الکتب العلمیة - بیروت، ۱۴۱۸ ق
۵۰. زمخشری، محمود بن عمر، الفائق فی غریب الحدیث، دارالکتب العلمیة منشورات محمد علی بیضون، بیروت - لبنان، ۱۴۱۷ ق
۵۱. حائری مازندرانی، محمد مهدی، معالی السیطی، صحیفه خرد، قم، ۱۳۹۰ ش
۵۲. ابن قتیبة الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم، الامامه و السیاسة المعروف بتاريخ الخلفاء، مکتبه الجیدریه، ۱۳۸۶ ش
۵۳. ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی - عطایی، محمد رضا، مجموعه وزام، آداب و اخلاق در اسلام / ترجمه تنبیه الخواطر، ۱ جلد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی - مشهد، چاپ: اول، ۱۳۶۹ ش
۵۴. شهید ثانی، زین الدین بن علی، منیة المرید، ۱ جلد، مکتب الإعلام الإسلامی - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
۵۵. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ۲ جلد، المطبعة العلمیة - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ق.



حضرت آقا می فرمایند:

چهل روزی که از عاشورا تا اربعین اتفاق افتاده، یکی از مقاطع بسیار مهمّ تاریخ اسلام است. روز عاشورا در اوج اهمّیت است و این چهل روزی هم که بین عاشورا و اربعین هست، تالیّ تلو روز عاشورا است. اگر روز عاشورا اوج مجاهدت همراه با فداکاری - فداکردن جان، فداکردن عزیزان، فرزندان و یاران - است، این چهل روز، اوج مجاهدت همراه با تبیین، همراه با افشاگری، همراه با توضیح [است]. اگر این چهل روز نمی بود، اگر حرکت عظیم زینب کبری علیها السلام و جناب امّ کلثوم و حضرت سجاد علیه السلام نمی بود، شاید آن فقره‌ی «لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» اتفاق نمی افتاد. این حرکت عظیم، این صبر فوق العاده خاندان پیغمبر به پیشوایی زینب کبری علیها السلام و امام سجاد علیه السلام بود که توانست حادثه کربلا را ماندگار کند و به معنای واقعی کلمه این تبیین مکمل آن فداکاری بود.

۱۴۰۰/۰۷/۰۵

بیانات در پایان مراسم عزاداری
اربعین حسینی

